امام زمان به چه کار فقها می‌آید؟(۱)

تأملاتی درباره‌ی تروریسم مقدس

اکبر گنجی

جنجالی که بنیادگرایان حاکم بر ایران در خصوص «قرآن محمدی»، خصوصاً پرسش از دلایل وجود امام زمان، به راه انداختند، از جهات گوناگون، قابل تأمل است. ۱

جدای از بنیادگرایان، بسیاری از ایرانیان داخل و خارج از کشور، این پرسش را طرح می‌کنند: چرا وارد حوزه‌هایی می‌شوید که قلمرو باورهای دینی مردم است؟ آیا بدین ترتیب، مردم را در مقابل خود قرار نمی‌دهید؟ آیا این خواست قلبی رژیم نیست که مخالفان خود را عده‌ای بی‌دین معرفی کند؟ آیا در شرایطی که نظام جمهوری اسلامی، مردم ایران را از تمامی حقوق اساسی‌شان محروم کرده، دامن زدن به چنین بحث‌هایی، به تفرقه در جبهه‌ی دموکراسی‌خواهان منتهی نخواهد شد؟

به مناسبت انتشار کتاب راه ایران به سوی دموکراسی، میزگردی در دانشگاه استنفورد با شرکت مارتا نسبام، جوشوا کوهن، عباس میلانی و نویسنده‌ی کتاب برگزار شد. در جلسه‌ای که با آن دو فیلسوف بزرگ معاصر داشتم، آن‌ها پرسیدند: مباحث دینی‌ای که تو طرح می‌کنی، چه ارتباطی به بحث «گذار ایران به دموکراسی» دارد؟

در مقاله‌هایی که طی چند شماره منتشر خواهد شد، کوشش گردیده تا ضمن طرح مسأله و پرسش اصلی «قرآن محمدی»، به برخی از این پرسش‌ها هم پاسخ گفته شود. اگر حقیقت مهم است، باید گوشه‌ی چشمی به آن معشوق مستور داشت. مسائل نظری، راه حل‌های معطوف به حقیقت (صدق) را دنبال می‌کنند.

دین، باید، «معنا»بخش به زندگی، «امید»دهنده‌ی به آدمیان و معطوف به «صلح» و «تفاهم» باشد. اما این خدمات نباید با حقیقت تعارض داشته باشند.

۱- عقل‌گرایی دینی:

«قرآن محمدی» به تفکیک پروژه‌ی ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی اشاره و گوشزد کرد که به رویکرد ایمان‌گرایی نخواهد پرداخت. اگر فرد یا گروهی، هم‌چون کیرگگور، باورهای دینی را نه عقلی، که ایمانی بداند، «قرآن محمدی» وارد نقد آن رویکرد نخواهد شد.

برخی بر این گمانند که باور به خدا، آخرت، نبوت، عصمت انبیأ، ختم نبوت، کلام‌الله بودن قرآن و ... مقوله‌ای ایمانی است و اعتقاد بدان‌ها، هیچ نیازی به قرائن و شواهد عقلی ندارد. مؤمنان نباید نشان دهند که اعتقاد آنان به خدا، قابل اثبات عقلی است.

به نظر دی.زد. فیلیپس، «اگر فلسفه بخواهد به تبیین دین بپردازد، باید به آن‌چه معتقدان دین می‌گویند و انجام می‌دهند، توجه کند ... بنابراین، کل این تصور که دین به دلیلی موجه نیاز دارد، امری مبهم است ... زیرا فلسفه، نه موافق دین است، نه مخالف آن.

فلسفه همه چیز را همان‌گونه که هست، به حال خود رها می‌کند. وظیفه‌ی فیلسوف این نیست که مشخص کند خدایی وجود دارد یا نه؛ بلکه وظیفه‌اش این است که سؤال کند، اثبات یا انکار وجود خدا چه معنایی دارد۱.»

به گفته‌ی وی، باور به خدا، محصول ایمان است: «پرسش از وجود خدا، یک پرسش نظری نیست. اگر این پرسش، اساساً معنایی نظری داشته باشد، باید درباره‌ی ستایش و عبادت از خود پرسش کنیم و بپرسیم که آیا در همه‌ی این عبادات دینی، معنایی وجود دارد؟ به همین دلیل، فلسفه نمی‌تواند به این سوال که آیا خدایی وجود دارد، پاسخ دهد. خواه پاسخی اثباتی، خواه نفی‌کننده... گزاره‌ی "خدایی وجود دارد" بیانی از ایمان است؛، هر چند که در ظاهر وجه اخباری دارد۲.»

«قرآن محمدی» کاری به این مدعا ندارد. قرآن محمدی ۲اعلام نمود که نقدش معطوف به پروژه‌ی عقل گرایی در قلمرو دین است. این نقد، متکی بر سه پیش فرض، و محدود به یک حد است:

۱.۱- پیش‌فرض اول: مفسران عقل‌گرا، مدعیات متن را واقع‌گرایانه تفسیر می‌کنند. به نظر «قرآن محمدی» تفسیر واقع‌گرایانه‌ی کل مدعیات هستی‌شناسانه و تاریخی متن، مسائل حل‌ناشدنی بسیاری پدید می‌آورد.

۱.۲- پیش‌فرض دوم: در ابتدای تمام رساله‌های عملیه گفته شده است که اصول دین یا عقاید، تحقیقی و عقلی است، نه تقلیدی و نقلی.

قرآن محمدی ۱ برای تأیید این مدعا به نقل جمله‌ای از مرتضی مطهری اکتفا کرد که گفته است «در دین مقدس اسلام، تقلید در اصول دین به هیچ وجه جایز نیست و منحصراً از راه تحقیق و استدلال باید تحصیل شود.»

۳.۱- پیش فرض سوم: عقل‌گرایان مسلمان مدعی‌اند که تمام باورهای دینی را می‌توان با دلایل عقلی اثبات کرد و باورهای دینی با دلایل عقلی اثبات شده‌اند.

قرآن محمدی ۱ برای مستند کردن مدعا به نقل این جمله از علامه طباطبایی اکتفا کرد که گفته است: «اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (حتی وجود خدا)، به وسیله عقل برای ما ثابت شده است.»

۴.۱- محدوده‌ی نقد: معرفت، باور صادق موجه (justified true belief)است. قرآن محمدی ۲ تأکید کرد که نقدش ناظر به صدق باورهای دینی نیست، بلکه ناظر به دلایل صدق مدعیات است. ممکن است با دلایل و شواهد نتوان صدق مدعایی را احراز کرد، اما از نبود دلیل، نمی‌توان کذب مدعا را استنتاج کرد.

من گرفتار کمردرد و پادرد شدیدی هستم؛ اما نمی‌توانم با شواهد و قرائن، درد خود را اثبات کنم. نبود شواهد قابل ارائه، نافی صدق مدعای من (کمردرد و پادرد) نیست. اگر ثابت شود که کلیه‌ی ادله‌ی اثبات وجود خدا مخدوش است، از این مقدمه نمی‌توان نتیجه گرفت که خدا وجود ندارد.

کانت با این‌که ادله‌ی اثبات صانع را مخدوش می‌دانست، از راه اخلاق، وجود خدا را موجه می‌کرد. به نظر او، تحقق بخشیدن به خیر اعلی، اقتضای اخلاق است و تنها خدا می‌تواند موجب تحقق یافتن خیر اعلی شود، بنابر این خدا وجود دارد۳.

۲- بی‌دلیلی کلام الله بودن قرآن:

مسأله‌ی اصلی «قرآن محمدی» این بود که قرآن سخن کیست؟ «قرآن محمدی» نشان داد که هیچ دلیلی بر کلام‌الله بودن قرآن وجود ندارد. درباره‌ی قرآن سه نظریه‌ی رقیب وجود دارد:

۱.۲- قرآن، متنی است که بعدها به‌وسیله‌ی مسلمان‌ها، از ترکیب چند گفتمان مختلف، ساخته شده است. شبهات وثاقت تاریخی متن (قرآن پیش از محمد، قرآن پس از محمد) ناظر به این مدعاست.

۲.۲- قرآن، سخن پیامبر گرامی اسلام است.

۳.۲- قرآن کلام‌الله است.

«قرآن محمدی» به صراحت تمام تکرار کرد: اگر قائلان به سخن پیامبر بودن قرآن بتوانند به کلیه‌ی شبهات تاریخی وثاقت متن پاسخ گویند، کار آنان تمام است و مدعای آنان تثبیت خواهد شد.

اما اگر قائلان به کلام‌الله بودن قرآن بتوانند به کلیه‌ی شبهات وثاقت تاریخی متن پاسخ گویند، تازه اثبات کرده‌اند که تمام قرآن سخن پیامبر گرامی اسلام است؛ ولی اثبات کلام‌الله بودن قرآن، نیازمند ادله‌ی جداگانه است. به نظر «قرآن محمدی»، اثبات سخن خدا بودن قرآن ناممکن است.

۳- بی‌دلیلی وجود امام زمان:

«قرآن محمدی» مدعای وجود امام زمان را هم بی‌دلیل خوانده است. تا کنون حتی یک دلیل بر وجود «موجود مقدس و معصومی با عمر بیش از ۱۲۰۰ سال» (مهدی موعود) اقامه نشده و اساساً اقامه‌شدنی نیست.

البته روشن است که از طلب «دلایل صدق مدعا» یا «مخدوش خواندن دلایل مدعا» یا «بی‌دلیل خواندن مدعا»، منطقاً نمی‌توان «انکار» یا «اهانت» را استنتاج کرد.

آیا وقتی مسلمان‌ها خدای متجسد بودن عیسی مسیح را انکار می‌کنند، در حال اهانت به مسیحیان هستند؟ آیا انکار وجود شیطان یا جن، به معنای اهانت به یهودیان، مسیحیان و مسلمانان است؟ در هر صورت، باور به امام زمان، مسائلی پدید می‌آورد که نیازمند پاسخ‌اند.

۱.۳- مسأله‌ی تاریخی: معمولاً مدعیات تاریخی متون مقدس دینی توسط منابع مستقل تاریخی تأیید نمی‌گردد. مدعیات تاریخی مذاهب هم توسط منابع مستقل تأیید نمی‌شوند. زاده شدن فرزند امام یازدهم (۱۵ شعبان ۲۵۵ هـ) را غیر مسلمین، غیر شیعیان، شیعیان غیر دوازده امامی، تمام یاران امام یازدهم، و خواهر امام یازدهم هم تأیید نکرده‌اند.

کنیز امام (نرجس یا دیگر کنیزان ایشان) که ادعا شد حامله هستند، به دستور قاضی در خانه‌ی یکی از بزرگان و سادات شیعه ماه‌ها تحت نظر قرار گرفت؛ اما فرزندی به دنیا نیاورد. کنیزانی که بعدها از سوی شیعیان به عنوان مادر حضرت مهدی معرفی شده‌اند، با این‌که سال‌ها زنده و در میان مردم بودند، اما ادعا نکردند که فرزندی به دنیا آورده‌اند.

مورخ بی‌طرف نمی‌تواند به ادعای کسی که در نزاع مالی برای به دست آوردن اموال امام درگیر است، یا کسی که به نام امامی که «غایب مطلق» است و از شیعیان سهم امام می‌گیرد، اطمینان کند.

به تعبیر دیگر، فردی مدعی شده است که فرد غایب چند روزه (ادعای زاده شدن امام زمان پس از فوت امام یازدهم) یا پنج‌ساله‌ای (ادعای تولد امام زمان در سال ۲۵۵) در عالم وجود دارد که فقط و فقط من با او در ارتباط هستم. شما باید به من پول بدهید تا به ایشان برسانم. آیا هیچ مورخی ادعای آن فرد را به عنوان «دلیل» وجود چنان موجود معجزه‌آسایی می‌پذیرد؟

وقتی با چنان مدعای بزرگی روبه‌رو هستیم، باید دلایل قوی و کافی برای صدق مدعا ارائه گردد؛ نه آن‌که تنها قرینه‌ی صدق مدعا، شخصی باشد که از مردم با اتکای به همین ادعا پول می‌گیرد.

باز هم تکرار می‌کنیم؛ اگر کسی بگوید من به امام زمان «ایمان بلادلیل» دارم، نیاز به ارائه شواهد و قرائن برای باورش ندارد و «قرآن محمدی» هم به چنان باوری کاری ندارد.

اما وقتی گفته می‌شود که اصول عقاید استدلالی است، اثبات تولد فرزند امام یازدهم را نمی‌تواند بر مبنای ادعای کسانی که بر این مبنا از مردم پول دریافت می‌کردند، مستند سازد.

۲.۳- مسأله‌ی علمی: به فرض آن‌که بتوان، از طریق تحقیقات تاریخی، اثبات کرد که امام یازدهم شیعیان فرزندی داشته‌اند، ادعای طول عمر بیش از ۱۲۰۰ سال، با علم تجربی مدرن تعارض دارد.

۳.۳- مسأله‌ی فلسفی: به فرض حل مسأله‌ی تاریخی و علمی، مسأله‌ی فلسفی اندیشه‌سوزی وجود دارد که نیازمند راه حل خردپسند است.

اگر گفته شود که امام دوازدهم در عالم مجردات است، باید به این پرسش پاسخ گفته شود: چگونه موجودی مادی، به موجودی غیر مادی تبدیل شده و در عالم مجردات به حیات خود ادامه داده؛ و روزی دوباره تبدیل به موجودی مادی خواهد شد؟

«قرآن محمدی» تأکید کرد که حل مسأله‌ی تعارض علم و دین در گرو نظریه‌ای علم‌شناسانه و نظریه‌ای دین‌شناسانه است. اگر ادعا شود که علم و دین، هر دو در خصوص واقعیات خارجی واحد سخن می‌گویند، مسأله‌ی تعارض علم و دین بروز خواهد کرد.

«قرآن محمدی» ۱ و ۲ خبر داد که برخی بر این باورند که می‌توان بر مبنای نظریه‌ی ویتگنشتاین به حل تعارض علم و دین نائل آمد.

ویتگنشتاین علم و دین و فلسفه را سه بازی زبانی متفاوت به شمار می‌آورد. به گفته‌ی او، باورهای دینی، بر خلاف فلسفه و علم، متکی بر هیچ گونه دلیل و شاهد و مدرک و قرائن نیستند:

«هر کس رسائل عهد جدید را بخواند این مطلب را که در مورد این رسائل گفته شده، خواهد یافت که نه تنها این رسائل عقلانی و منطقی نیست، بلکه احمقانه (folly) است. این رسائل نه فقط عقلانی و منطقی نیست؛ بلکه وانمود هم نمی‌کند که عقلانی و منطقی باشد۴.»

به گمان ویتگنشتاین، دین قلمرو استدلال و برهان آوری نیست: «دین می‌گوید این کار را بکن! این طور فکر بکن! ولی قادر به مدلل ساختن این فرمان‌ها نیست؛ و اگر هم در این کار بکوشد، تبدیل به امری رماننده خواهد شد؛ زیرا به ازای هر دلیلی که پیش می‌نهد، ضد دلیلی منطقی (counter-reason) و معتبر وجود دارد۵.»

ویتگنشتاین، باورهای تاریخی دینی را از واقعیت‌های تاریخی هم متمایز می‌کند. به گفته‌ی وی تردیدی وجود ندارد که شخصی به نام ناپلئون واقعیت تاریخی داشته و می‌توان با شواهد و قرائن کافی وجود او را تأیید کرد؛ ولی اثبات مدعیات تاریخی ادیان، ناممکن است.

به نظر وی مسیحیت مبتنی بر وقایعی تاریخی چون تولد مسیح، به صلیب کشاندن او، رستاخیز مجدد وی و غیره نیست:

«گفته‌اند مسیحیت بر شالوده‌ی تاریخی استوار است. انسان‌های هوشمند هزاران بار گفته‌اند که حتی اگر دلایل و شواهد برای وجود مسیحیت به اندازه‌ی شواهد مربوط به وجود ناپلئون وجود داشته باشد، باز هم در مورد مسیحیت، تردیدناپذیری کافی نیست. زیرا تردیدناپذیری کافی نیست برای این‌که باعث شود من کل زندگی‌ام را تغییر دهم۶.»

او به صراحت می‌گوید: «اگر از حیث تاریخی سخن بگوییم، گزارش‌های تاریخی اناجیل ممکن است به نحو قابل اثباتی نادرست باشد. اما وجود چنین گزارش‌های نادرستی، چیزی از اعتقاد نمی‌کاهد ... زیرا برهان تاریخی ... هیچ ارتباطی با اعتقاد ورزیدن ندارد. این پیام (اناجیل) از روی اعتقاد (یعنی از روی عشق) توسط انسان‌ها تلقی به قبول می‌شود۷.»

«مسیحیت مبتنی بر حقیقت تاریخی نیست؛ بلکه روایتی (تاریخی) را در اختیار ما قرار می‌دهد و می‌گوید: حالا باور کن ... در این‌جا تو با روایتی مواجه هستی؛ اما نسبت به آن همان رویکردی را اتخاذ نکن که نسبت به روایت‌های تاریخی دیگر اتخاذ کردی. جایگاه کاملاً متفاوتی برای آن در زندگی ات قرار بده۸.»

«قرآن محمدی» ۲ تأکید کرد که رویکرد ویتگنشتاینی مقبول عقل‌گرایان مسلمان، که مدعیات هستی‌شناختی و تاریخی قرآن را حقیقت محض قلمداد می‌کنند، نیست. رویکرد ویتگنشتاینی، حصار امنی برای باورهای دینی در برابر علم و فلسفه و تاریخ ایجاد می‌کند؛ اما بهایی که برای این حفاظت باید پرداخت شود آن قدر زیاد است که عقل‌گرایان مسلمان حاضر به پذیرش آن نیستند.

آنان بر این گمانند که انکار علم و تاریخ (ظنی و ابطال‌پذیر و ابطال‌شده خواندن آن‌ها) هزینه‌ی کمتری به دنبال می‌آورد. محسن کدیور در مقاله‌ی «علم و دین، مطالعه موردی بازرگان» می‌نویسد:

«گزاره‌های دینی، به ویژه در حوزه‌ی اعتقادات و امور ایمانی، ثابت، فرازمانی و غیرمتغیرند» اما: «روزی عمر فیزیک نیوتنی و اصول ترمودینامیک به سر خواهد رسید.»

بدین ترتیب، از نظر کدیور، در تمامی موارد و مصادیق تعارض بین فرآورده‌های وحیانی با یافته‌های انسانی (فیزیک، زیست شناسی و ...) باید قوانین (تئوری‌های) علمی کنار نهاده شوند و باورهای دینی حفظ گردند. برای این‌که مطابق این نوع دین شناسی، باورهای دینی، گزاره‌های ثابت، فرازمانی و غیر متغیرند؛ اما نظریه‌های علمی، نظریه‌هایی موقتی و زودگذرند. پس به هیچ وجه نباید نگران موارد و مصادیق تعارض علم و دین بود.

راه‌های دیگری هم برای حل مسأله‌ی تعارض وجود دارد. می‌توان به اقتفای پل فایرابند، علم را «ایدئولوژی» خواند و به هیچ وجه نگران تعارض باورهای دینی خود با این ایدئولوژی نبود. به نظر فایرابند، نظریه‌ی تحول داروین، هیچ مزیتی بر داستان خلقت کتاب مقدس ندارد.

۴- انکار امام زمان و پیامدهای آن:

فرض کنیم یک مسلمان شیعه پس از کاوش، تحقیق و درخواست ادله از قائلان، به این نتیجه منتهی شود که نه تنها هیچ دلیلی بر وجود امام زمان وجود ندارد، بلکه شواهد و قرائن حاکی از آن است که این مدعا را کسانی برای تأمین منافع خود برساخته‌اند. انصاف علمی، صداقت اخلاقی و وظیفه‌ی ایمانی او چه حکم می‌کند؟ آیا باید منافقانه و از سر ریا بگوید که امام زمان وجود دارد؟

مقتضای انصاف علمی و صداقت اخلاقی روشن است که چیست؛ پس باید دید که وظیفه‌ی ایمانی در چنین شرایطی چیست؟ قرآن فرمان می‌دهد: «و لا تقف ما لیس لک به علم: و آن‌چه به آن علم نداری پیروی نکن (اسرا، ۳۶)»

طباطبایی در تفسیر این آیه نوشته است: «این آیه از پیروی و متابعت هر چیزی که بدان علم و یقین نداریم نهی می‌کند؛ و چون مطلق و بدون قید و شرط است، پیروی اعتقاد غیر علمی و هم‌چنین عمل غیر علمی را شامل گشته و معنایش چنین می‌شود: به چیزی که علم به صحت آن نداری، معتقد مشو؛ و چیزی را که نمی‌دانی، مگو؛ و کاری را که علم بدان نداری، مکن؛ زیرا همه این‌ها پیروی از غیر علم است ...

انسانی که سلامت فطرت را از دست نداده و در اعتقاد خود پیرو آن چیزی است که آن را حق و واقع در خارج می‌یابد؛ و در عملش هم آن عملی را می‌کند که خود را در تشخیص آن محق و مصیب می‌بیند ... از این‌جا نتیجه می‌گیریم که انسان سلیم‌الفطرۀ در مسیر زندگیش هی چوقت از پیروی علم منحرف نمی‌شود، و دنبال ظن و شک و وهم نمی‌رود۹.»

اما آیت‌الله مکارم شیرازی، بر خلاف صریح قرآنی و تفسیر طباطبایی، اخیراً فتوایی به شرح زیر صادر کرده است: «هر گاه ثابت شود کسی این گونه سخنان را گفته است، به یقین مرتد است و از نظر علمای اسلام پاک نمی‌باشد ... ما جواب شبهاتی مانند شبهه فرد مزبور درباره امام زمان (ع) را در کتاب حکومت جهانی مهدی (ع) داده‌ایم؛ ولی بدانید این افراد از طرز سخنانشان پیداست که مغرض هستند و پاسخ به درد آن‌ها نمی‌خورد۱۰.»

فقها اعتقاد به ضروریات دین را شرط مسلمانی دانسته و انکار ضروری دین را موجب خروج از مسلمانی و ارتداد تلقی می‌کنند. در خصوص مصادیق «ضروری دین» مابین فقها اختلاف نظر وجود دارد. آقای خمینی که استاد فقهای فعلی بود، در کتاب طهاره در این خصوص چنین نوشته است:

«آن‌چه در حقیقت اسلام معتبر است و پذیرنده‌ی آن مسلمان محسوب می‌شود، عبارت است از اصل وجود خدا و یگانگی او، نبوت و احتمالاً اعتقاد به آخرت. بقیه قواعد عبارتند از احکام اسلام که دخالتی در اصل اعتقاد به اسلام ندارند.

حتی اگر کسی به اصول فوق معتقد باشد، ولی به خاطر شبهاتی، به احکام اسلامی اعتقادی نداشته باشد، این فرد مسلمان است؛ به شرطی که عدم اعتقاد به احکام منجر به انکار نبوت نشود.

نمی‌شود کسی هیچ یک از احکام اسلامی را قبول نداشته باشد، مع ذالک معتقد به نبوت باشد. پس اگر بدانیم کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته، ولی در وجوب نماز یا حج تردید داشته باشد و گمان کند نماز و حج در اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمان‌های اخیر واجب نیستند، اهل دین، چنین فردی را نامسلمان نمی‌شمارند؛ بلکه دلایل کافی برای مسلمان بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل، هر کسی که شهادتین را بگوید مسلمان است.»

و در ادامه می‌افزاید: «انصاف در این است که ادعای این‌که اسلام عبارت است از مجموع آن‌چه از احکام و عقاید که پیامبر اسلام آورده است و عدم التزام به برخی از آن‌ها به هر دلیلی، موجب کفر می‌شود این از جمله ادعاهایی است که نمی‌توان تصدیق کرد۱۱.»

بدین ترتیب، از نظر آقای خمینی فقط باور به توحید و نبوت، و احتمالاً آخرت، شرط مسلمانی است. اصل امامت شرط مسلمانی نیست؛ چه رسد به اعتقاد به امام زمان.

اگر فقیهی، باور به امامت را شرط مسلمانی اعلام کند، با آن فتوا بیش از یک میلیارد مسلمان را مرتد به شمار آورده است. برای این‌که غیر شیعیان، اعتقادی به امامت ائمه شیعیان ندارند.

اگر فقیهی اعتقاد به امام دوازدهم شیعیان را شرط مسلمانی اعلام کند، با این فتوا نه تنها بیش از یک میلیارد مسلمان را مرتد به شمار آورده، بلکه تمام شیعیان غیر دوازده امامی را هم مرتد محسوب کرده است.

علاوه بر مسأله تعیین مواردی که انکار و نفی آن‌ها باعث ارتداد خواهد شد، مسأله‌ی دیگری هم مورد عنایت بوده است که توجه به آن، تقریباً حکم ارتداد را بلامصداق خواهد کرد.

مطابق فتوای آیت‌الله منتظری، اگر فردی پس از یقین به حقانیت دین اسلام، از سر عناد و لجاجت، اسلام را انکار و به مبارزه‌ی عملی با آن بپردازد، مرتد است. ایشان می‌فرمایند:

«حکم مرتد یعنی کسی که با یقین به حقانیت اسلام، از روی عناد و لجاجت یا انگیزه‌های دیگر، آن را عملاً انکار می‌کند و در صدد مبارزه با آن بر می‌آید، اعدام است؛ ولی صرف اظهار نظر مخالف که ناشی از شک و شبهه به اسلام یا بعضی احکام آن باشد، موجب ارتداد نمی‌شود[۱۲].»

اما چه باید گفت وقتی که «مرجع دولتی»، «شریعت دولتی» می‌سازد؟ یعنی مطابق میل ولی فقیه فتوا صادر می‌کند.

نکته‌ی جالب این است که مکارم شیرازی ادعا می‌کند که درخواست‌کننده‌ی دلیل «مغرض» است و پاسخ به دردش نمی‌خورد. این، یعنی بستن باب گفت و گو و اقامه‌ی دلیل و برهان، و گشودن باب خشونت و ترور.

جنایت، جنایت است. صدور فرمان قتل دگراندیشان، عملی مؤمنانه و مقدس نیست. جنایت و ترور، تنها چاره‌ی بی‌چارگی فقدان دلیل و برهان است.

مکارم شیرازی گمان می‌کند «مسلمانی» مسلمانان مشروط به تأیید اوست؛ اما اگر ایمان و دین‌داری و مسلمانی مشروط به تأیید «مراجع درباری» باشد، که نه تنها در برابر جنایات بی‌شمار (قتل عام هزاران زندانی سیاسی تابستان ۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای وزارت اطلاعات یا به ادعای ولی فقیه: «سربازان گمنام امام زمان» و ...) و ستمگری نظام جمهوری اسلامی سکوت کرده‌اند، بلکه خواهان گسترش سرکوب و ستمگری و حکومت ترور هستند، چنان ایمان و مسلمانی‌ای کمترین ارزشی ندارد.

بی‌جهت نبود که امام محمد غزالی می‌گفت: «دل از ولایت فقیه خارج است[۱۳].» ولایت فقیه، ولایت بر اجسام است و این ولایت با نیروهای نظامی - انتظامی - امنیتی به دست آمده است.

پاورقی‌ها:

۱-D.Z. Phillips, The Concept of Prayer (London, 1965). 1 ff.

۲-D.Z. Phillips, Religion Without Explanation (Oxford, 1976), 174.

۳- کانت می‌گوید: «باید تلاش کنیم که خیر اعلی را اشاعه دهیم و بنابراین، اشاعه‌ی آن باید ممکن باشد. پس، وجود علت کل عالم طبیعت، نیز جدا از ماهیت آن و صرف نظر از محتوای اصل این ارتباط یعنی هماهنگی دقیق سعادت با اخلاق، مسلم فرض شده است ... بنابراین خیر اعلی تنها با فرض موجودی متعالی که دارای علیتی همراه با خصلت اخلاقی باشد، در جهان ممکن است... اکنون این وظیفه برای ما در نظر گرفته شده است که خیر اعلی را اشاعه دهیم، در نتیجه، این کار نه صرفاً امری جایز، بلکه ضرورتی مرتبط با وظیفه به عنوان شرط لازم است، که ما باید امکان خیر اعلی را از قبل فرض کنیم. و این تنها به شرط وجود خدا امکان‌پذیر است. این امر به ناچار فرض وجود خدا را با وظیفه ارتباط می‌دهد، یعنی از نظر اخلاقی فرض وجود خدا ضرورت دارد.»

Immanuel Kant, Critique of Practical Reason, trans. Thomas Kingsmill Abbott (London, New York and Toronto, 1909), PP 221 f.

۴- Wittgenstein, Ludwig(1984). Lectures and Conversations On Aesthetics, Psychology and Religious Belief, ed. Cyril. Barrett, Basil Black Well. P 58.

۵-Wittgenstein, Ludwig(1989). Culture and Value. Trans. P. Winch , Basil Black Well. P 29.

۶- Lectures and Conversations On Aesthetics, Psychology and Religious Belief, ed. P 57.

۷- Culture and Value. P 32.

۸- Culture and Value. P 32.

۹- طباطبایی، المیزان، جلد ۱۳ ، صص ۱۲۶-۱۲۷.

۱۰- رجوع شود به سایت شیعه نیوز مورخ شنبه ۲۷ مهرماه ۱۳۸۷.

البته پس از انتشار این فتوا، دفتر وی طی یک بیانیه رسمی اعلام کرد:

«در بعضی از اخبار آمده است که ما حکم ارتداد فرد یا افراد خاصی را صادر کرده‌ایم. باید توجه داشت که ما درباره اشخاص جز در موارد استثنایی سخن نمی‌گوییم و حکمی که ما در مورد ارتداد ذکر کرده‌ایم، یک حکم کلی است و انطباق آن بر افراد را کسانی که اطلاع دارند باید بر عهده بگیرند.»

۱۱- آیت الله خمینی، طهاره، ج ۳، صص ۳۲۷-۳۲۸.

۱۲- رجوع شود به سایت ایشان

۱۳- احیاء علوم الدین، ج اول، ربع اول، کتاب العلم باب دوم.

امام زمان به چه کار فقها می‌آید؟ (۲)

موعودگرایی ادیان و مهدی موعود شیعیان

«موعودگرایی»، یعنی نجات دهنده‌ای که در آخرالزمان ظهور و بشریت را از ظلم و درد و رنج نجات خواهد داد. اندیشه‌ای که خاص تشیع هم نیست. این اندیشه نه تنها در ادیان ابراهیمی، که در ادیان غیرابراهیمی هم وجود دارد.

چپ‌ها (انگلس، کارل مانهایم، اریک هابسبام)، موعودگرایی را جنبش‌های انقلابی ماقبل مدرن کشاورزان علیه زمین‌داران تلقی می‌کردند. جنبش توماس مونتسر (Thomas Munzer)، کشیش و حکیم الهی، توجه انگلس و مانهایم را به خود معطوف داشت.

مونتسر، خواهان برابری و مالکیت اشتراکی بود. وی درماه مه سال ۱۵۲۵ در سخنرانی برای شورشیان کشاورز به آنان گفت: «چنین ساکت و صبور نباشد! مجیز این مدعیان دیوانه، تبهکاران کافر را نگویید! برای نبرد الهی آماده‌ی پیکار شوید! هنگام آن رسیده است، تابستان در آستانه‌ی فرارسیدن است.»

تابستان دوران سلطنت سوم بود. به گمان کسانی چون یواکیم، زمان بازگشت الیاس نبی فرا رسیده بود که مطابق روایت عهد عتیق زمین را در کالسکه‌ای آتشین ترک کرده بود و با همان کالسکه باز می‌گشت تا کارش را به فرجام برساند.

مانهایم می‌گفت: «هرگاه تصور در واقعیت بیرونی موجود ارضا نشود، به مکان‌ها و دوره‌هایی پناه می‌جوید که برپایه‌ی آرزو بنا شده‌اند. اسطوره‌ها، افسانه‌های پریان، وعده‌های آن جهانی ادیان، خیال‌پردازی‌های دوستانه و سفرهای پنداری، همواره تجلیات

تغییر شکل‌یافته‌ای بوده‌اند از آن‌چه زندگانی واقعی فاقد آن بود... در برخی دوره‌های تاریخی برآوردن آرزو از راه فرافکنی در زمان انجام می‌گیرد... آرزوهای زمانی را [باید] هزاره‌های شکوهمند (Chiliasm) نامید۱.»

وی هزاره باوری را نیروبخش به جنبش قشرهای ستم دیده به شمار می‌آورد. به گمان مانهایم، ایده‌ی هزاره‌ای، با جوش و خروش روحی و برانگیختگی جسمی روستاییان — قشر زنده‌ای که نزدیک‌ترین پیوندها را با زمین داشت — هماهنگ بود.

مانهایم به اقتفای انگلس می‌نویسد: «جنبش زیر رهبری توماس مونتسر را باید به عنوان گامی در جهت جنبش‌های انقلابی جدید تلقی کرد... باید پذیرفت که مونتسر یک انقلابی اجتماعی بود که از انگیزه‌های دینی الهام می‌گرفت۲.»

مانهایم این جمله را از مونتسر نقل می کند که «خود خداست که داس‌اش را بر می‌دارد تا علف‌های هرزه را از جمع آدمیان برکند». به گفته‌ی مانهایم، هزاره باوری، دو ویژگی روحی دارد: آرزو و انتظار.

هزاره باوران منتظر «لحظه‌ی موعود» هستند. آن‌ها به هزاره‌ای که در آینده خواهد آمد کاری ندارند، آن‌ها به دنبال هزاره‌ای هستند که «در اینجا و اکنون روی دهد».

هزاره باوران امیدوارانه در انتظار لحظه موعود هستند و انقلاب، شوق به تحقق آرزوهای‌شان در این جهان است. مانهایم هزاره باوری را خصوصیت فکری پایین‌ترین قشرهای جامعه (روستاییان ستم‌دیده، کارگران مزدور، لمپن پرولتاریا، موعظه‌گران متعصب و کهنه‌پرستان عاطفی) به شمار می‌آورد.

حرکت مزدک در ایران، از همین زاویه از نظر مارکسیست‌ها مهم تلقی می‌گشت. آرزوی جهانی پر از عدل و داد، سرکوب ظالمان و حاکمیت مظلومان و مستضعفان، از ابتدا همراه بشر بوده و همه ادیان به پیروان خود وعده داده‌اند که فردی در آخرالزمان ظهور و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

از این جهت، یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان بر شیعیان تقدم دارند. «موعودگرایی» نیازمند تبیین و تحلیل معرفت‌شناختی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، الهیاتی و... است.

درعین حال، بررسی تاریخی مساله‌ی موعودگرایی در تشیع، می‌تواند چگونگی برساخته شدن امام زمان را روشن سازد. کتاب محققانه‌ی اندیشمند و اسلام‌شناس بزرگ، جناب آقای مدرسی طباطبایی از این جهت بسیار مهم است.

همان‌طور که در «قرآن محمدی» هم گفته شد، مقتضیات درون متنی، مستقل از باورهای شخصی نویسنده است. درواقع مولف به حیات خود ادامه خواهد داد.

«قرآن محمدی» هیچ سخنی درخصوص باورهای جناب مدرسی طباطبایی بیان نمی‌کرد. بحث «قرآن محمدی» ناظر به مقتضیات درون متنی کتاب «مکتب در فرایند تکامل» بود.

ادعای «قرآن محمدی» این بود که آن کتاب نشان می‌دهد که امام دوازدهم شیعیان وجود ندارد و برخی از شیعیان امام حسن عسکری، در نزاعی مالی و درگیری بر سر جانشینی، آن ایده را برساختند.

با این همه، تنها منبع این مدعا، کتاب جناب مدرسی نبود و نیست. مطابق ادعای شیعیان دوازده امامی، فرزند امام یازدهم، از سال ۲۶۰ ق تا ۳۲۹ ق، به مدت ۶۹ سال در غیبت صغری بوده و پس از آن وارد غیبت کبری شده است.

بهترین راه وقوف بر واقعیت، رجوع به متون همان دوره است، نه کتاب‌های ایدئولوژیک بعدی. تفاوت عمیق نگرش شیعیان حاضر در عصر ائمه به آنان، با نگرش شیعیان کنونی، حکایت از تغییر الگوی اساسی دارد.

ابومحمد، حسن‌بن موسی نوبختی، یکی از شیعیانی است که شیخ طوسی، ابن داود، علامه حلی، میزا محمد باقر موسوی خوانساری و... او را ثقه و مورد اعتماد طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه معرفی کرده‌اند.

او نویسنده کتاب فرق الشیعه نوبختی است. کتاب وی متعلق به نیمه‌ی دوم قرن سوم است. یعنی متعلق به دوره‌ی غیبت صغری. برای اینکه دیگر نویسنده‌ی شیعی که کتاب خود را از روی کتاب وی نگاشته، یعنی سعدبن عبدالله ابی‌خلف اشعری نمیری قمی، یکی از بزرگان محدثان شیعه، در سال ۲۹۹ یا ۳۰۰ یا ۳۰۱ فوت کرده است.

وی در زمان حیات خود با امام حسن عسگری هم ملاقات کرده است. نام کتاب وی المقالات و الفرق است. دکتر محمد جواد مشکور این کتاب را در سال ۱۳۴۱، پس از تصحیح، با مقدمه و تعلیقات مفصل، به وسیله‌ی انتشارات عطایی به طبع رساند.

دکتر مشکور کتاب فرق الشیعه را هم ترجمه و در سال ۱۳۵۳ به وسیله‌ی بنیاد فرهنگ ایران به طبع رسانید. او در مقدمه‌ی کتاب نوبختی، نشان می‌دهد که المقالات و الفرق از روی فرق الشیعه رونویسی شده است.

توضیح این نکات معطوف به دو واقعیت است:

اول) شیعه بودن آن دو نفر

دوم) نگارش این دو متن در دوران غیبت صغری

دکتر مشکور، به کتاب فرق الشیعه پاورقی‌های بسیاری افزده و تقریباً مطالب اضافی المقالات و الفرق را در پاورقی‌های فرق الشیعه آورده‌اند.

در اینجا با مرور این کتاب نشان خواهیم داد که اندیشه‌ی مهدی موعود در شیعه چگونه شکل گرفت؟

نگاه تاریخی به زاده شدن یک ایده، مراحل رشد و فربه شدن آن، آگاهی بسیار دقیق‌تری از سرشت آن ایده به آدمی می‌دهد. شیعیان، پس از شهادت علی‌بن ابی طالب، تعیین مصداق مهدی موعود را آغاز کردند.

پس از شهادت علی‌بن ابی طالب، سابیه او را مصداق ایده‌ی مهدویت اعلام کردند و گفتند: «علی کشته نشده و نمرده و نمیرد و کشته نشود تا این‌که تازیان را به چوب دست خود براند، و زمین را که از ستم و بیدادگر انبار شود پر از دین و داد کند۳.»

گروه دیگری از پیروان علی‌بن ابی طالب، امامت را حق محمدبن حنفیه دانستند و پیرو او شدند. پس از شهادت حسن‌بن علی و حسین‌بن علی، گروه دیگری از شیعیان هم محمدبن حنفیه را شایسته‌ی امامت تشخیص دادند.

«گروهی گقتند که محمدبن حنفیه امام مهدی و جانشین علی‌بن ابی طالب است[۴].» کثیر عزه شاعر اهل بیت که محمدبن حنفیه را مهدی موعود می‌دانست، شعر زیر را برای او سرود:

هدیت یا مهدینا ابن المهتدی

انت الذی ترضی به و نرتجی

انت ابن خیر الناس بعد النبی

انت امام الحق لسنا نمتری

یا بن علی سر و من مثل علی

یعنی:

راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته

تو کسی هستی که ما به تو خوشنودیم و امیدواریم

تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری

تو امام برحق هستی و ما در آن شکی نداریم

ای پسر علی برو و چه کسی مانند علی است

پس از مرگ محمدبن حنفیه: «گروهی گفتند که محمدبن حنفیه مهدی موعود است و علی علیه السلام او را بدین نام خوانده است، او نمرده و نخواهد مرد و نیز نشاید که بمیرد، بلکه ناپدید شده و دانسته نیست در کجا باشد. به‌زودی بازگردد و زمین از آن او شود و بر جهانیان پادشاهی کند، و امامی پس از ناپدید شدن او نیاید مگر تا خود او باز گردد۵.»

«گروهی گفتند محمدبن حنفیه زنده است و نمرده و به کوه رضوی که میان مکه و مدینه می‌باشد جای دارد و آهوان بامداد و شامگاه پیش وی آیند و او از شیر آن‌ها بیاشامد و از گوشت‌شان بخورد، و دو شیر یر راست و چپ او جای دارند و تا آنجا که برانگیخته شود از وی پاسبانی کنند. برخی گفته‌اند که برسوی راست او شیری و بر جانب چپش پلنگی است. باری این دسته چشم به راه اویند و گویند که پیغمبر مژده‌ی آمدن او را داده و وی کسی است که زمین را پر از داد و برابری کند۶.»

گروه دیگری از پیروان او «گویند که هرکس به امامت نامزد شود باید از فرزندان محمدبن حنفیه باشد و مهدی قائم از پشت وی خواهد بود۷.»

بعدها، گروه دیگری از شیعیان پیرو محمدبن حنفیه «گفتند مهدی قائم ابوهاشم [فرزند محمدبن حنفیه] است و برآفریدگان ولایت یابد و باز گردد و به کارهای مردم رسیدگی کند و جهان از آن او شود و جانشینی پس از وی نباشد۸.»

گروهی از پیروان محمدین حنفیه گفتند: «که عبدالله بن معاویه مهدی قائمی است که پیغمبر به آمدن وی مژده داده است. وی زمین را از آن خود سازد، و گیتی بیداد و ستم گرفته را پر از برابری و داد کند، و پیش از آنکه در گذرد امامت را به مردی از بنی هاشم از فرزندان علی‌بن ابی طالب بسپارد و آنگاه بمیرد۹.»

در سال ۱۲۰ هجری، زید فرزند امام سجاد، به اتفاق گروهی از شیعیان کوفه علیه بنی امیه قیام کرد و در سال ۱۲۱ در کوفه کشته شد. فرقه‌ی زیدیه، زید را امام پنجم شیعیان معرفی می‌کنند. همچنین کشور یمن مرکز اصلی شیعیان زیدی است.

سیر حوادث، انتخاب‌های گوناگون و به راه‌های متفاوت رفتن، نشان می‌دهد که ماجرا به گونه‌ای نبوده است که شیعیان دوازده امامی کنونی گزارش می‌کنند.

اگر از ابتدا باورهای روشنی وجود داشت که هرکس خود را شیعه تلقی می‌کرد، باید آن‌ها را می‌پذیرفت، آن همه اختلاف معنا نداشت.

تشیع برساخته‌ای تاریخی است که با درگذشت هر امامی، اختلاف پیروان آن امام آغاز می‌شد و فرد خاصی مصداق مهدی موعود معرفی می‌گردید:

«چون ابوجعفر [امام باقر] در گذشت [در سال ۱۱۴ هجری] یاران او به دو دسته تقسیم گردیدند: گروهی از آن دو به امامت محمدبن حسن‌بن علی‌بن ابی طالب که در بیرون از مدینه جای داشت و در آن شهر کشته شد بگرویدند، و او را مهدی قائم دانستند. ایشان گفتند که او نمرده و نخواهد مرد... چه پیغمبر فرموده است که مهدی قائم، هم نام من است و پدر وی نام پدر مرا دارد۱۰.»

پس از درگذشت ابوعبدالله جعفربن محمد (امام صادق)، «گروهی از ایشان گفتند که جعفربن محمد زنده است و نمرده، و نمیرد و او مهدی است. سرانجام آشکار شود و بر مردمان فرمانروایی کند۱۱.»

گروه دیگری از شیعیان (اسماعیلیه خالصه) مدعی شدند که نصب اسماعیل از سوی امام صادق به امامت محرز است، لذا: «پس از جعفربن محمد پسرش اسماعیل‌بن محمد امام بود و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کرده... اسماعیل نمرده و نخواهد مرد تا اینکه زمین از آن وی گردد و به کار جهانیان پردازد. اسماعیل مهدی قائم است، زیرا پدرش پس از خود به امامت او اشاره کرده و پیروان خود را پایبند ولایت او ساخته و گفته است که وی خواجه و سرور ایشان است... و قائم آخرالزمان است[۱۲].»

شیعیان ۱۲ امامی، بعدها در متون خود اسماعیل را شخصی فاسق، شراب‌خوار و زن باره معرفی کرده و این عوامل را به عنوان دلیل خلع او از امامت ذکر کردند۱۳.

ازامام صادق هم روایت کرده‌اند که خداوند به دلایلی امامت اسماعیل را نسخ کرده و درباره‌ی او بدا حاصل شده است: «ما بدالله فی شیء کما بداله فی اسماعیل ابنی.» اما این سخنان از سوی کسانی که اسماعیل را امام و مهدی موعود می‌دانستند، پذیرفته نشد.

گروه دیگری از شیعیان (اسماعیلیه مبارکه) ضمن قبول درگذشت اسماعیل، اعلام کردند که چون امامت از برادر به برادر منتقل نمی‌شود، امام صادق پس از درگذشت اسماعیل، فرزندش محمدبن اسماعیل را به امامت منصوب کرد.

به نظر اینان، مهدی قائم فرزند اسماعیل مقلب به مکنوم یا امام پنهان است: «ایشان پندارند که محمدبن اسماعیل نمرده و زنده است و در شهرهای روم همی زید، و وی قائم مهدی است[۱۴].»

پس از وفات موسی‌بن جعفر (امام کاظم)، گروهی از شیعیان وی: «گفتند که موسی‌بن جعفر نمرده و زنده است، و نمیرد تا این‌که شرق و غرب زمین از آن او گردد، و گیتی آکنده از ستم را پر از داد کند، و او مهدی قائم است[۱۵].»

گروه دیگری از شیعیان گفتند: «او امام قائم است و بمرد، و امامی جز او نباشد، ولی پس از مرگ بازگشته و در جایی پنهان شده، و یاران او با وی دیدار کنند و او به ایشان امر و نهی می فرماید... [مطابق روایت] بدان جهت قائم را قائم نامند که پس از مرگ برمی‌خیزد۱۶.»

برخی دیگر از پیروان وی، امامان بعدی شیعیان را جانشین وی می‌دانند، اما پس از برانگیخته شدن امام کاظم، آن‌ها باید کار را به او واگذار کنند.

پس از وفات امام رضا، گروهی به امامت احمدبن موسی بن جعفر، برادر امام رضا که قبرش در شاه‌چراغ است رفتند. اما گروه دیگری امامت محمدبن علی‌بن موسی‌بن جعفر، مقلب به امام جواد، را پذیرفتند.

این امر، پرسش و گفت و گوهای بسیاری در شیعیان ایجاد کرد. برای این‌که امام جواد در هفت سالگی به امامت رسید و در ۲۵ سالگی از دنیا رفت. پرسش این بود که چگونه کودکی که به سن تکلیف نرسیده است، می‌تواند امام و رهبر شود؟

از نظر شیعیان ۱۲ امامی فعلی، عصمت و علم لدنی اوصاف امامان هستند. بنابراین اگر عصمت و علم لدنی امری خدادادی باشد، ارزش چندانی برای فرد در پی نمی‌آورد. برای این‌که نتیجه جهد و کوشش فرد نیست، خدای پرسش‌ناپذیر، بی‌حساب و کتاب می‌دهد و می گیرد.

اما اگر قرار شود این اوصاف مایه‌ی فضیلت شخص باشند، باید امری اکتسابی تلقی شوند. مرتضی مطهری چنین تلقی‌ای را تبیین می کرد.

در این صورت پرسش این است که چگونه کودک خردسال واجد عصمت و علم لدنی می گردد و به همین دلیل، امام دیگران می‌شود. کودک هفت ساله باید کثیری از بزرگان دین و دانش را راهبری علمی و هدایت عملی کند.

امام جواد در سال ۲۰۳ درگذشت و همین مشکل برای فرزند ایشان هم پیش آمد. علی‌بن محمد مقلب به امام هادی، در هشت سالگی به امامت رسید. پس از وفات امام هادی، گروهی از شیعیان ایشان، محمدبن علی، فرزند او را امام و «مهدی قائم» خواندند۱۷.

شماری از شیعیان، جعفربن علی، ملقب به جعفر کذاب را امام معرفی کردند. اما گروه دیگری از شیعیان امام دهم، حسن‌بن علی الهادی را امام خود نامیدند.

امام یازدهم، حسن‌بن علی، در ۲۶۰ هجری درگذشت. شیعیان امام عسگری، پس از وفات ایشان به ۱۴ دسته تقسیم شدند. بر سر میراث او میان برادر و مادرش اختلاف افتاد و دعوای آن‌ها به حاکم کشیده شد:«چون در ظاهر فرزندی از او نیافتند، میراث او را در میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم کردند۱۸.»

در آن زمان نزاع شدیدی میان شیعیان درگرفت. محور اساسی اختلاف آن‌ها، فرزند نداشتن امام یازدهم و تعیین تکلیف امامت پس از وفات او بود. سر درگمی شیعیان امام یازدهم، در گفت و گوهای آنان به خوبی عیان است:

«گروه نخستین گفتند حسن‌بن علی نمرده و زنده و مهدی قائم است و او را هیچ پسر نبود و غایب شد و نشاید بمیرد، چه هیچ‌گاه گیتی از امام تهی نیست... گروه دوم گفت که حسن‌بن علی در گذشت و پس از مرگ، زندگی از سر گرفت و او مهدی قائم است. زیرا بنا به روایتی که رسیده، قائم آن است که پس از مرگ برخیزد و قیام کند و فرزندی از وی نمانده باشد۱۹.»

«گروه سوم گفتند حسن‌بن علی درگذشت و برادرش جعفر پس از وی به امامت نشست. چه حسن وی را جانشین خویش ساخت... گروه چهارم گفتند امام پس از حسن، جعفر است و امامت به وی از پدرش رسیده است... گروه پنجم به امامت محمدبن علی که در روزگار پدرش در گذشت باز گشتند... و گفتند او مهدی قائم است[۲۰].»

«گروه ششم گفتند که حسن‌بن علی پسری داشت که او را محمد نامید... او مهدی قائم است[۲۱].» «گروه هفتم گفتند که چون هشت ماه از مرگ حسن بگذشت، او را پسری پدید آمد... او امام نادیده و پنهان است۲۲.»

«گروه هشتم گفتند که اصلاً حسن را فرزندی نبود، زیرا پس از آزمایش و جست‌وجوی بسیار او را پسری نیافتیم. اگر گوییم که او بمرد و وی را در نهان فرزندی بود، لازم آید که چنین سخنی را درباره‌ی هر مرد بی فرزندی که مرده باشد بتوان گفت، نیز ممکن است ادعا کنیم که پیغمبر را پسری بوده که پس از وی به جای او نشسته است.

همچنین بگوییم که عبدالله‌بن جعفربن محمد فرزندی داشته و یا ابوالحسن رضا را به جز ابوجعفر سه فرزند بازمانده، که یکی از ایشان امام بوده است. زیرا همین‌سان که بنا به اخبار رسیده پیغمبر را پسری باز نماند و عبدالله‌بن جعفر فرزندی نداشت و رضا علیه السلام را چهار فرزند نبود، حسن نیز چون درگذشت از او فرزندی نمانده بود.

ولی باید دانست که کنیز حسن در هنگام مرگش از وی بار داشت و به زودی پسری بزاید و او امام خواهد بود. زیرا نشاید که امامی بمیرد و از وی پسری بازنماند و امر امامت بطلان پذیرد، و زمین از حجت و راهبر تهی گردد۲۳.»

کسانی که باور داشتند امام حسن عسگری در زمان حیات خود دارای فرزند بوده است، به معتقدان به حامله بودن کنیز امام یازدهم، چنین پاسخ گفتند:

«اگر گویید که هرچند کوشیدید از وی فرزندی نیافتید، و زن او را از وی باردار دیدید، سخن به دروغ گویید. زیرا ما در آبستنی آن زن پژوهش و جست‌وجوی بسیار کردیم و از بهر اندریافتن حقیقت آن داستان کوشش فراوان نمودیم، و آن زن را پس از مردن وی باردار نیافتیم. حال ما در فرزند داشتن حسن پیش از مرگ وی از شما راست‌گوتریم، زیرا از روی خرد و عادت روا بود که مردی را در نهان فرزندی باشد، و او از مردم پنهان باشد و سپس آشکار شود و تبار خویش بدرستی نشان دهد.»

اینان نقد دیگری هم بر معتقدان به حامله بودن کنیز امام عسگری وارد آوردند. گفتند: «با روایات بسیار و درستی که از امامان راست‌گو رسیده است، آبستنی زن بیش از نه ماه نتواند بود. اکنون از آن زمان سال‌ها می‌گذرد و شما به هیچ دلیل و نشانی هنوز چشم به راه زاییده شدن آن کودک هستید۲۴.»

هر دو سوی گفت‌وگو، در نقد یک‌دیگر به «واقعیت خارجی» استناد می‌کردند، یعنی نه امام عسگری فرزندی در زمان حیات خود داشته، و نه کنیز او حامله بوده و فرزندی به دنیا آورده است. اما هر دو سوی گفت و گو، برای اثبات باور خود، به «شواهد و قرائن خارجی» استناد نمی‌کردند.

یعنی نه فرزند امام را به کسی نشان می‌دادند یا کسی او را دیده بود و نه کنیز او را حامله یا در حال وضع حمل کردن و به دنیا آوردن فرزند نشان می‌دادند. درواقع هر دو سوی گفت و گو، براساس پیش‌فرض‌های کلامی نامدلل، برای امام یازدهم فرزندی برمی‌ساختند.

پیش فرض آن‌ها این بود:

الف) زمین هرگز از حجت خدا (امام) خالی نخواهد بود

ب) محال است امامی از دنیا برود و فرزندی از خود به یادگار نگذارد

به عبارت دیگر این مدعا از مدعای اول استنتاج می‌شد.

گروه نهم، از دو واقعیت خارجی، نتیجه‌ی مهمی استنتاج کردند:

واقعیت اول: درگذشت امام یازدهم، پدر و نیاکانش

واقعیت دوم: فرزند نداشتن امام یازدهم

نتیجه: امامت مثل نبوت پایان یافته است:

«صحیح است که امامی پس از حسن نبود. همان‌سان که پیغمبری پس از محمد قطع گشت، روا بود که امامت نیز قطع شده، رشته‌ی آن بگسلد۲۵.»

این گروه هم برای تحکیم مدعای خود، به باورهای درون دینی و واقعیات خارجی استناد کرد.

باور دینی) امامان پیشین گفته‌اند که زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نخواهد بود، مگر آن‌که خداوند به دلیل گناهان مردم، بر آن‌ها خشم گیرد و تا زمانی که خود تشخیص دهد، دیگر حجتی برای آن‌ها نفرستد.

باور دینی) امام صادق فرموده‌اند: ان الفتره هی الزمان الذی لایکون فیه رسول و لاامام: فترت زمانی است که در آن پیغمبر یا امامی نباشد.

واقعیت خارجی) بین پیامبران الهی هم فترت‌هایی چند قرنه وجود داشته است، چنانچه بین عیسی و محمد پیامبر جدیدی نیامد.

اینان براساس باورهای درون دینی و واقعیت بی‌فرزندی امام یازدهم، پرسشی را مطرح کردند و سپس پاسخ مهمی به آن دادادند.

پرسش: اگر با درگذشت امام یازدهم فترتی در ارسال امام ایجاد شده و امامت تا زمانی که خداوند امام جدیدی تعیین کند، پایان یافته است، تکلیف شیعیان چیست؟

پاسخ: شیعیان باید «بدانچه را که پیشینیان ما فرموده‌اند کار کنیم و از آنچه ما را باز داشته‌اند بپرهیزیم و دانشی را که از بزرگان دین به ما رسیده است کار بندیم، و بدانیم که پیغمبران و امامان پیشین مرده، و رخت از این جهان بربستند. چنانکه حجت و راهبر مردم پیش از پدید آمدن پیغمبر ما [محمد] دستورهای عیسی و دانشی بود که از بزرگان دین وی در دست داشتند و به پیغمبری عیسی و مردن او و راهبری جانشینان وی معتقد بودند۲۶.»

گروه دهم گفتند که امام یازدهم، جعفر بوده است و نه حسن عسگری. اینان جعفر را قائم می‌خواندند. هواخواهان امامت حسن‌بن علی، یک شب مروج اصلی این ایده، یعنی نفیس، را در حوض بزرگی غرق می‌کنند.

گروه یازدهم گفتند چون نمی‌دانند امام کیست، همچنان بر امامت حسن‌بن علی پایدار باقی می‌مانند. در شرایطی که شیعیان نه فرزندی از امام یازدهم در دوران حیاتش دیده بودند و نه نظارت بر کنیز امام یازدهم منجر به زایمان او شد، تکلیف شیعیان چه بود.

گروهی از شیعیان، در اینجا بود که ایده‌ی «فرزند نادیده، پنهانی و غایب» را مطرح کردند.

گروه دوازدهم شیعیان امام حسن عسگری، ضمن قبول درگذشت آن امام، گفتند امامت باید در نسل امام یازدهم ادامه یابد. هیچ فرد یا گروهی از شیعیان حق ندارد امامی برای جانشینی امام یازدهم تعیین کند. هم‌چنین هیچ‌کس مجاز نیست درخصوص فرزند داشتن یا نداشتن آن امام کاوش و پرس‌وجو کند.

حتماً امامی از پشت این امام وجود خواهد داشت و در وقت خود پدیدار خواهد شد. بنابراین هیچ‌کس نباید درباره‌ی قائم، گفت و گو کند:

«و نیز روا نباشد تا فرمان خدا نرسد نام قائم را یاد کنند، و یا از جای وی پرسند. چه او تنها و ترسان در پرده‌ی خدا پنهان است. ما را نشاید که درباره‌ی او گفت و گو کرده و از کار او جست‌وجو کنیم و جست‌وجوی از او، هیچ‌گاه روا و شایسته نیست، زیرا اگر آنچه بر ما پوشیده شده آشکار گردد، به ریختن خون وی و ما انجامد...

اخبار بسیاری رسیده که ولادت قائم بر مردم پوشیده است، مگر این‌که ظهور کند و شناخته گردد، و معلوم شود که او امام و پسر امام و وصی پسر وصی است [۲۷].»

گروه سیزدهم گفتند که حسن‌بن علی درگذشته است و چون فرزندی ندارد، پس از وی، جعفربن علی امام است: «اگر امامی درگذرد و از او پسری باز نماند، ناگزیر امامت به برادرش خواهد رسید۲۸.»

برسازندگان امام غایب، مجبور بودند به پرسش مهمی پاسخ گویند: دلیل یا دلایل غیبت فرزند امام یازدهم چیست؟

پاسخ اول: پنهان شدن امام، بهترین تدبیر برای حفظ جان وی از توطئه‌های عباسیان برای شهید کردن ایشان است۲۹.

مخالفان می‌گفتند اولاً همه‌ی امامان شهید نشده‌اند. ثانیاً امام باید شجاع و آماده شهادت باشد. ثالثاً امام غایب چگونه می‌تواند مردم را هدایت کند؟

پاسخ دوم: اگر امام زمان حاضر باشد، مجبور است با طاغوت‌های زمانش بیعت کند. بیعت تعهدآور است و غیبت، بهترین راه گریز از بیعت است.

مخالفان می‌گفتند امام دوازدهم می‌تواند حاضر باشد و مثل امام حسین از بیعت خودداری کند. درواقع قائلان به غیبت، پاسخی از جانب امام دوازدهم ارائه می‌کردند. گفته شد امام دوازدهم در توقیعی به اسحاق‌بن یعقوب، علت غیبت را چنین تعلیل کرده‌اند:

«اما درباره‌ی علت غیبت، خداوند متعال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی پرسش نکنید که اگر [پاسخ آن] بر شما آشکار شود، برایتان ناخوشایند است، همه‌ی پدران من، بیعت طاغوت زمان برگردن‌شان بود، ولی من درحالی ظهور خواهم کرد که بیعت هیچ طاغوتی برگردنم نباشد۳۰.»

این پاسخ اولاً با عمل امام حسین تعارض دارد. ثانیاً همه‌ی امامان یازده‌گانه، شیعیان را به بیعت با طاغوت‌های زمانه متهم می‌کنند و دامان خود را از این امر منفی پاک می‌دارند.

بعید است امام دوازدهم درباره‌ی پدران خویش چنان سخنی گفته باشند. به احتمال زیاد، این توقیع را دیگران ساخته‌اند.

پاسخ سوم: شیعیان علت غیبت امام هستند.

خواجه نصیر طوسی در تجرید الاعتقاد به اقتفای شریف مرتضی می‌نویسد: «انحصار اللطف فیه معلوم للفضلاء و وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا۳۱.»

وجود امام لطف است و تصرفش لطف دیگری است و ما علت غیبت او و عدم تصرفش شدیم. یک تعبیر از این مدعا این است که به علت سست ایمانی مردم و گناهان آنان، امام غیبت کرده است.

قائلان به وجود فرزند امام دوازدهم، وقتی در توجیه دلایل غیبت، خود را ناتوان احساس کردند، خود مردم را مقصر جلوه داده و علت غیبت به شمار آوردند تا دهان پرسش کنندگان بسته شود.

در متون روایی، آزمایش مردم به عوان علت غیبت مهدی موعود ذکر شده است. امام صادق هم گفته‌اند:

«این امر (فرج مهدی موعود) پیش نخواهد آمد، مگر پس از ناامیدی، و به خدا سوگند این کار رخ نخواهد داد، مگر آن‌که شما از یک‌دیگر شناخته شوید و مورد آزمایش قرار گیرید تا آن‌که سعادتمند به سعادت برسد و شقاوتمند به شقاوت۳۲.»

نگرش تاریخی به تاریخ تشیع نشان می‌دهد که وقتی امامی فوت می‌کرد، پیروان او به چند فرقه و گروه تقسیم می‌شدند. برخی از گروه‌ها، امام متوفی را، مهدی قائم می‌خواندند. گروه‌های دیگر هم که پیرو یکی از فرزندان یا برادر امام متوفی می‌شدند، مهدی موعود خاص خود را داشتند.

چندین «پیغمبر» و «مهدی موعود» در این دوران (از شهادت علی‌بن ابی طالب تا وفات امام یازدهم) ظهور کرده است. حتی عباسیان هم یک مهدی داشته اند.

روشن است که گزارش‌های تاریخی هیچ شاهد و قرینه‌ای برای فرزند داشتن امام حسن عسگری ارائه نمی‌دهند. تنها متکای این برساخته، موعودگرایی ادیان و آدمیان است.

هم‌چنین با دلایل عقلی هم نمی‌توان وجود فردی با طول عمر بیش از ۱۲۰۰ سال را اثبات کرد. ضمن آن‌که این ادعا با علم تجربی هم سازگار نیست. شیعیان ۱۲ امامی فقط می توانند باور خود را به ایمان و تعبد متکی کنند. در این صورت باید به این پرسش پاسخ گفت که مهدی موعود ۱۲ امامی‌ها با مهدی موعود دیگران چه تفاوتی دارد؟

چگونه می توان میان این مدعیات متعارض به حقیقت نزدیک شد؟ آن‌ها هم ادعاهای بسیار عجیبی درباره‌ی مهدی موعود خود کرده‌اند که به اندازه‌ی ادعای شیعیان ۱۲ امامی نامدلل است.

بنابراین دو راه بیشتر وجود ندارد:

اول) داوری عقلی درخصوص این‌گونه باورها و پذیرش مدعای مدلل

دوم) چوبین خواندن پای استدلال و پناه گرفتن در سنگر ایمان

در این صورت هیچ فرقی میان مدعیات گوناگون وجود نخواهد داشت، برای این‌که همه‌ی آن‌ها نامدلل هستند. هرکس در این عالم به چیز یا چیزهایی ایمان بلادلیل دارد. تعطیل کردن عقل به معنای تعطیل کردن داوری و انتخاب است. تفکیک «جعلی» و «واقعی»، و تمایز آن دو از یک‌دیگر، فقط با عقل و علم امکان‌پذیر است.

صدق و کذب، مستقل از دین و ایمان است. فروکاستن صدق، حقیقت و واقعیت به ایمان و دین، به معنای نابود کردن همه‌ی آن‌ها است. برای این‌که صدها دین و هزاران ایمان وجود دارند. در این صورت هر مومنی، دین خود را حقیقت و ادیان دیگر را جعلی و کاذب خواهد خواند.

اگر امامت یکی از اصول عقاید شیعیان است و اگر اصول عقاید عقلی (استدلالی) است، پس چاره‌ای جز مدلل کردن مدعا وجود ندارد.

شیعیان ۱۲ امامی تعجب می‌کنند که چرا آنان‌که اسماعیل را امام و مهدی موعود تلقی می‌کردند، مرگ او را باور نکردند؟

غیرشیعیان ۱۲ امامی هم تعجب می‌کنند که چرا وقتی امام عسگری فرزندی نداشت و هیچ یک از کنیزانش هم حامله نبود، این افراد او را دارای فرزند می‌دانند؟

در هر دو مورد، شواهد موثق خارجی انکار شد. در مورد اول، اسماعیل با تایید رسمی مقامات وقت به خاک سپرده شد. در مورد دوم، به دلیل نزاع بر سر ارث و میراث میان مادر و برادر و خواهر امام یازدهم، به دستور مقامات وقت، جست‌وجوی بسیاری صورت گرفت، اما نه فرزندی از پیش یافت شد و نه در طول مدت دو سال نظارت، هیچ یک از کنیزان امام عسگری فرزندی به دنیا آورد.

این واقعیت نشان می‌دهد که وقتی پای باورهای دینی در کار است، چشم‌ها به روی واقعیت‌های معارض بسته می‌گردد و مومنان، واقعیت را آن‌گونه که خود می‌خواهند، «می سازند».

طبری نوشته است که در دوران غیبت صغری شخصی ادعا می‌کند که محمدبن عسگری، یعنی همان مهدی موعود است. خلیفه عباسی، المقتدر، دستور می‌دهد تا بزرگان و شیوخ شیعیان جمع گردند تا تکلیف این مسأله مشخص شود. تمامی بزرگان گرد آمده او را کذاب خوانده و می‌گویند امام حسن عسکری فرزندی نداشته است. به دستور خلیفه، مدعی را زندانی و حدود یک ماه در حضور مردم او را تعزیر می‌کنند.

در پایان این بخش، جلب توجه خواننده به یک تفکیک، بسیار مهم است. باید میان «مفهوم» دینی مهدی موعود و «مصادیق»ای که در طول تاریخ از سوی افراد و فرق مختلف به عنوان مهدی موعود معرفی شده‌اند، تمایز قائل شد.

هر فرقه‌ای، کاندیدای خود را مصداق حقیقی مهدی موعود همه‌ی ادیان معرفی می‌کند. شیعیان ۱۲ امامی در این خصوص، گوشه چشمی به وعده‌ی مسیحیان و یهودیان هم داشته‌اند و برای این‌که بیرق موعود نجات‌دهنده را از دست آنان درآورند، مدعی شده‌اند که مسیح با امام زمان ما خواهد آمد و پشت سر او نماز خواهد گذارد.

سید محمد خاتمی اخیراً در کنفرانس دین در دنیای جدید در تهران به میهمانانش همین نکته را گوشزد کرد و گفت: «دیگر نیازی به آمدن پیامبر جدید نخواهد بود و اگر ظهوری در آخرالزمان هست، چنان‌که مسیحیت به ظهور مجدد حضرت عیسی مسیح (ع) معتقد است و مسلمان نیز در انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) است که همراه او مسیح نیز خواهد آمد، نه برای ارائه و بیان دین جدید، بلکه برای تحقق دین به گونه‌ای است که خداوند خواسته و درخور شأن والای آدمی است**۳۳**»

این ادعا بلا دلیل است. مسیحیان تاکنون نتوانسته‌اند با شواهد مستقل تاریخی، وجود تاریخی عیسی را اثبات کنند. حال خاتمی به آن‌ها می‌گوید که مسیح شما به همراه فرزند امام یازدهم ما ظهور خواهد کرد. ولی او فراموش کرده است که اول باید دلایل صدق این مدعا (وجود فرزند امام یازدهم) را عرضه بدارد.

ممکن است فردی وجود مهدی موعود شیعیان دوازده امامی را انکار کند، ولی موعودگرا باشد و ایمان داشته باشد که در نهایت عدل بر ظلم پیروز خواهد شد و سیر حرکت جمیع آدمیان به سوی فضایل اخلاقی و بسط عدالت خواهد بود.

پاورقی‌ها:

۱– کارل مانهایم، ایدئولوژی و اوتوپیا، ترجمه فریبرز مجیدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵، ص ۲۱۱– ۲۱۰

۲– پیشین، ص ۲۱۷.

۳- ترجمه فرق الشیعه نوبختی، به خامه دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳، ص ۴۰.

۴- پیشین، ص ۴۷.

۵- پیشین، ص ۴۸.

۶- پیشین، صص ۵۱- ۵۰.

۷- پیشین، ص ۵۵.

۸- پیشین، ص ۵۷.

۹- پیشین، ص ۶۰.

۱۰- پیشین، ص ۹۴.

۱۱- پیشین، ص ۱۰۰.

۱۲- پیشین، ص ۱۰۱.

۱۳- عطا ملک جوینی دراین خصوص می‌نویسد: «شیعه گفتند امام معصوم جعفر است و او نص بر پسر خود اسماعیل کرد و بعد از آن اسماعیل شراب مسکر می‌خورد.

جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل نه فرزند من است، شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است و نقلی دیگر است که که فرمود:

«بدالله فی امر اسماعیل»، بر پسر دیگر، موسی نص کرد. قوم مذکور که از کسانیان به روافض نقل کرده بودند خود را به اسماعیل بستند و از روافض جدا شدند و گفتند اصل نص اول است، و بدا بر خدا روا نیست و هر که باطن شریعت بدانست اگر به ظاهر تغافلی کند معاقب نباشد، و امام خود آنچه فرماید و کند حق باشد. اسماعیل را از آن شراب خوردن خللی و نقصانی نیست، ایشان را اسماعیلی نام نهادند...

اسماعیل پیش از جعفر صادق در سنه ۱۴۵ وفات کرد. جعفر صادق رضی‌الله عنه والی مدینه را که از قبل خلفای عباسی حاکم آنجا بود با جمعی انبوه از معارف و مشایخ مدینه حاضر کرد و اسماعیل را بعد از آن‌که از دیه عریض که بر چهار فرسنگی شهر است و آنجا وفات کرده بود بر دوش‌های مردمان به شهر آورده بودند با ایشان نموده و محضری بست بر وفات او موشح به خطوط آن جماعت و او را به بقیع دفن کرد.»

(تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سه، صص ۱۴۶- ۱۴۵).

۱۴- ترجمه فرق الشیعه نوبختی، پیشین، ص ۱۰۷.

۱۵- پیشین، ص ۱۱۸.

۱۶- پیشین، ص ۱۱۹.

۱۷- پیشین، ص ۱۳۸.

۱۸- پیشین، ص ۱۳۹.

۱۹- پیشین، صص ۱۴۱- ۱۴۰.

۲۰- پیشین، صص ۱۴۵- ۱۴۲.

۲۱- پیشین، ص ۱۴۶.

۲۲- پیشین، ص ۱۴۶.

۲۳- پیشین، صص ۱۴۸- ۱۴۷.

۲۴- پیشین ص ۱۴۸.

۲۵- پیشین پیشین ، ص ۱۴۹.

۲۶- پیشین،صص ۱۵۰- ۱۴۹.

۲۷- پیشین، صص ۱۵۴- ۱۵۲.

۲۸- پیشین، ص ۱۵۶.

۲۹- محمدبن علی صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، موسسه النشر الاسلامی، ص ۴۸۱.

۳۰- احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج دوم، ص ۴۷۱.

۳۱- خواجه نصیر طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، شرح جمال‌الدین حسن مشهور به علامه حلی، موسسه اعلمی، بیروت، ۱۹۷۹، ص ۳۸۸.

۳۲- الکافی، ج اول، ص ۴۳۱.

رجوع شود به سایت محمد خاتمی.

امام زمان به چه کار فقها می‌آید؟ (۳)

بسیاری از افراد، صادقانه و مومنانه به امام زمان باور دارند. هیچ‌کس مجاز نیست به مردم یا باورهای آنان اهانت کند. احترام به دیگری، بخشی از دموکراسی است.

از این جهت باید بین زمامداران سیاسی و مردم تمایز قائل شد. هرجا پای منافع درمیان بود و دین‌داری به اوراق بهادار تبدیل شد، باید به هوش بود تا به نام دین، «استبداد دینی» حاکم نگردد.

دراین خصوص دلایل پرخاشگری و اتهام زنی روحانیون حاکم بر ایران به نویسنده‌ی مقالات «قرآن محمدی»، روشن است.

آن‌ها ادعا می‌کنند که ولی‌فقیه جانشین برحق امام زمان است. بنابراین اگر دوازدهمین امام شیعیان وجود نداشته باشد، زمامداری ولی‌فقیه و روحانیت تحت امر وی و نیز تمام فقها بلادلیل و بی‌پایه خواهد بود.

حجت‌الاسلام مهدی طائب، از مسئولین اطلاعات موازی، در مصاحبه‌ای ضمن نقد مدعای «قرآن محمدی»، علت نیاز مبرم زمامداران جمهوری اسلامی به امام زمان را آشکار کرده است.

وی می‌گوید: «این افراد برای اجرای دستورات استکبار جهانی ابتدا باید به انکار جزییات می‌پرداختند تا به اصل برسند... با حضور امام معصوم، قرآن به جایگاه اصلی خود بازگردانده می‌شود اما وقتی امام انکار شد، دیگر قرآن هم کارآیی ندارد. در شرایط فعلی اگرچه قرآن وجود دارد، اما به این دلیل که از ثقل ولایت جداست، حاکمیت ندارد.

استکبار جهانی به همراه مزدورانش اگر بخواهند انقلاب اسلامی را شکست دهند، باید نقطه امید شیعه را بزنند، نقطه امید امروز ما رهبر انقلاب است که از او به عنوان نایب عام امام زمان تبعیت می‌کنیم و اگر کسی بخواهد نایب امام زمان را از کار بیندازد، لازم است تا امام زمان را به خیال پوچ خود از اعتبار ساقط کند. این افراد در حقیقت اکنون با خود امام زمان کاری ندارند، بلکه می‌خواهند رهبر موجود را که علمدار خیمه است بزنند و علم این خیمه اعتبارش به آن امام غایب از نظر است[۱].»

آیت‌الله جوادی آملی هم می‌گوید: «رهبر از آنجا که فقیه جامع‌الشرایط و نایب امام زمان است، دارای شخصیت حقوقی است و مرجعیت، قضا، ولایت و حکومت دارد و در حقیقت، خدای سبحان در امر حکومت، شخصیت حقوقی یعنی فقاهت و عدالت را حاکم کرده است[۲].»

پس امام زمان فقط به کار تثبیت و تحکیم ولایت مطلقه فقیه (نظام سلطانی) و مریدانش می‌آید. بی‌جهت نیست که «ولی امر مسلمین جهان» هر روز بر چاه‌های جمکران می‌افزاید و میلیاردها تومان بیت‌المال مردم فقیر را بجای آنکه صرف رفع مشکلات‌شان و فقرزدایی از جامعه کند، خرج گسترش چنان مکان‌هایی می‌کند که حتی روحانیون بزرگ هم آن را بی‌اساس می‌دانند.

میلیاردها دلار درآمد نفت به علت ادعای بی‌اساس و کاذب جانشینی امام زمان در دست ولی‌فقیه است، تا از آن برای دشمن‌تراشی و افزایش درد و رنج مردم مظلوم ایران استفاده کند و اعلم و افقه فقهای زمانه (آیت‌الله منتظری) را، به دلیل آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی و دفاع از حقوق مخالفان (ایستادن در برابر اعدام‌ها، شکنجه‌ها، زندان‌ها و...)، در بیت‌اش زندانی کند.

آیا همگان شاهد آن نیستند که در ایران خداناباوری تحمل می‌شود و خوشبختانه کتاب‌هایی که خدا و دیگر باورهای دینی را انکار می‌کنند با مجوز ارگان‌های تحت امر ولی‌فقیه منتشر می‌شوند، اما اگر کسی دلایل صدق مدعای وجود امام زمان را درخواست کند، یک‌باره همگان بر او می‌تازند.

معاون ستاد کل نیروهای مسلح مدعی می‌شود که این پرسش «برخلاف امنیت ملی» ایران است، باید با گنجی برخورد شود و اصلاح‌طلبان باید درمقابل او بایستند۳، امام جمعه تهران، که عضو هیأت رئیسه مجلس خبرگان رهبری و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم هم هست، درخواست دلیل را «ملحدانه» خوانده و خواستار مرزبندی با نویسنده شده است:

«چرا امروز در مقابل اهانت‌های آشکار وی موضع بایسته نمی‌گیرد... روی سخن با متدینینی است که در جریان اصلاح‌طلبی هستند. معتقدم باید بالاترین فریادها را علیه این عنصر هتاک داشته باشند و این جبران کوتاهی است که در گذشته داشته‌اند... اکنون سخن این است که موضع بگیرند و این اظهارات را به شدت محکوم کنند زیرا که در اینجا سخن از امام زمان (ع) است که از مبانی استوار اعتقادات شیعه و اهل سنت محسوب می‌شود. ...

این پیشنهاد درحقیقت نصیحتی دلسوزانه به متدینین جریان اصلاح‌طلبی است... ای کاش این جریان هرچه زودتر مرز خود را با جریان سکولاریزم و جریان بی‌دینی و دین‌ستیزی مشخص می‌کرد۴.»

آنان که باید این پیام را می‌گرفتند، به سرعت به وظیفه‌ی سیاسی خود عمل کردند و این درخواست را اجابت کردند.

۱- سید محمدعلی ابطحی، رئیس دفتر سید محمد خاتمی در دوران ریاست جمهوری، در مقاله‌ای که در صفحه اول روزنامه‌ی اعتماد ملی منتشر کرد، طلب دلیل درباره‌ی وجود امام زمان را اشتباه و نادرست خواند و گفت: کار نادرست گنجی به اصلاح‌طلبان ربطی ندارد.

۲- سپس، آن کسی که شعار سر می‌داد «درود بر مخالف من» و خود را آزادی‌خواه قلمداد می‌کرد و می‌کند، طلب دلیل درباره‌ی وجود امام زمان را «حرف‌های بی‌ربط و بی‌اساس» خواند.

اگر طلب دلیل از سوی یک مسلمان شیعه، بی‌ربط، بی‌اساس و نادرست است، شما با مخالفان واقعی چه خواهید کرد؟

ولی‌فقیه جانشین امام زمان، که دائماً او را «رهبر معظم و فرزانه انقلاب» می‌خوانید و به صراحت تمام می‌گویید که هرچه می‌کنید برای آن است که وی «در اوج عزت باشد»، فقط به مرزبندی با «غیرخودی‌ها» و دست‌بسته درمقابلش نشستن، اکتفا نخواهد کرد. او بیش از این‌ها از شما طلب خواهد کرد و تا شما را کاملاً در پیش مردم بی‌آبرو نکند، عطش انتقام‌گیری‌اش سیراب نخواهد شد.

خبرنگاری به سید محمد خاتمی می‌گوید: اکبر گنجی طی یک مقاله گفته است، مهدویت با اصلاح‌طلبی منافات دارد. خاتمی در جواب می‌گوید: «واقعا جالب است که هرکس در هر موضوعی حرفی می‌زند و یک روز و روزگاری هم ادعایی داشته است آن را به تفکر اصلاح‌طلبی منتسب می‌کنند. بزرگ‌ترین متفکر اصلاح‌طلب امام خمینی(ره) است. علامه نایینی و آیت‌الله مطهری هم از جمله اصلاح‌طلبان بزرگ بودند.

مراد ما از اصلاح‌طلبی اتفاقا بیان درست مفاهیم دینی است، از جمله مساله انتظار و مهدویت. وقتی بنا شد سوء استفاده و هیاهو باشد، از همه چیز این گونه برداشت می‌شود.

این حرف‌ها همیشه زده می‌شود و بسیاری از افرادی که امروز درباره‌ی امام زمان (عج) حرف‌های بی‌ربط می‌زنند قبلا هم حرف‌های بی‌اساسی درباره افراد مختلف، از جمله خود من زده‌اند. این نسبت دادن‌ها، شانتاژ کردن و ارتباط دادن مسائل به هم، کار نادرستی است۵.»

سید محمد خاتمی، چندی است که درحال تعیین حدود اصلاح‌طلبی مقبول خود و مرزبندی با دیگر انواع اصلاح‌طلبی است. او این اقدام را بسیار مهم تر از آن می‌داند که اصلاح‌طلبان برنامه‌ی مدونی برای پیش‌برد تحول سیاسی و اصلاحات در نظام به مردم ارائه نمایند.

دلیل این امر، نفوذ «عوامل نفوذی» به درون اصلاح‌طلبان است که «هیچ نسبتی با امام و انقلاب ندارند».

پس از آنکه سال‌ها ولی‌فقیه و «تک تیرانداز»انش، یعنی روزنامه کیهان، به دنبال شکار «نفوذی‌ها» بودند و هستند، اینک نوبت سید محمد خاتمی است که نفوذی‌های به درون طیف اصلاح‌طلبان را معرفی کند.

وی می‌گوید: «به نظر من مهم‌تر از ارائه برنامه، ارائه جمع‌بندی روشنی از جریان و تفکر اصلاح‌طلبی است که معتقدم از متن انقلاب، اندیشه‌های امام و با توجه به شرایط و نیازهای امروز جامعه ما مطرح شده و دوبار هم به رأی مردم گذاشته شده و عملاً مورد تأیید قرار گرفته است.

ارائه این جمع‌بندی کمک خواهد کرد که همه‌ی نیروهای معتقد به این مبانی حول محور واحدی انسجام یافته و به فعالیت بپردازند. البته در جریان این جمع‌بندی ناگزیریم حدود و مرزهای خود را در مقابل تحجر، واپس‌گرایی، عوامل نفوذی — که هیچ نسبتی با امام و انقلاب ندارند — و گرایش‌ها و اندیشه‌هایی که با دین و مصالح ملی در تعارض‌اند مشخص کنیم.

اگرچه به نوبه‌ی خود این مبانی را بارها در نوشته‌ها و گفته‌هایم بیان کرده‌ام، اما در این مقطع تدوین و بیان روشن و مجدد آن را لازم می‌بینم۶.»

خاتمی پس از چند سال تلاش و تحقیق، اصلاح‌طلبی را تعریف و به اطلاع همگان می‌رساند.

مهم‌ترین ویژگی‌های اصلاح‌طلبی خاتمی به شرح زیر است:

۲-۱- به گفته‌ی وی: «بزرگ‌ترین متفکر اصلاح‌طلب امام خمینی است.»

آقای خمینی، تئوریسین نظریه‌ی ولایت مطلقه فقیه است. مطابق این نظریه، ولی‌فقیه قدرت نامحدودی دارد. همچنین در این نظریه، دین تابع دولت (تابع میل ولی‌فقیه) می‌شود. او می گفت ولی‌فقیه دارای اختیارات پیامبر است و می‌تواند کلیه احکام اولیه اسلام را هم تعطیل کند. وی به صراحت تمام نوشت که حکومت، بر کلیه‌ی احکام اولیه اسلام تقدم دارد.

آقای خمینی می‌گفت: «حکومت به معنای ولایت مطلقه ... بر جمیع احکام شرعیه الهیه تقدم دارد... حکومت ... یکی از احکام اولیه اسلام است، و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم [سلطان] می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند وپول منزل را به صاحبش رد کند.

حاکم [سلطان] می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند ومسجدی که ضرار باشد، درصورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند.

و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.

حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتا جلوگیری کند... آنچه گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحا عرض می‌کنم که فرضا چنین باشد، این ازاختیارات حکومت است. و بالاتر از آن هم مسائلی است، که مزاحمت نمی کنم۷.»

آقای خمینی به صراحت می‌گوید اگر با این اختیارات، کل احکام اولیه‌ی اسلام (عبادی و غیرعبادی) هم از بین برود، مهم نیست، این از اختیارات حکومت است. «وبالاتر از این هم مسائلی است» که از گفتن آنها خودداری می‌کند.

این نوع دین‌داری، یعنی اسلام فدای قدرت، قدرتی که می‌تواند تمام اسلام را تعطیل کند.

مگر آقای خمینی برهمین مبنا در تابستان ۱۳۶۷ فرمان قتل عام چند هزار زندانی سیاسی را صادر نکرد؟

آقای خاتمی که در آن زمان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و مسئول تبلیغات جنگ بود، بیش از دیگران از آن جنایت تاریخی اطلاع دارد. جنایتی که اسناد آن به وسیله آیت‌الله منتظری منتشر شد۸.

اصلاح‌طلبی‌ای که آقای خمینی نظریه‌پرداز و بهترین مصداقش باشد،هیچ نسبتی با دموکراسی، آزادی وحقوق بشر ندارد. او نظریه‌پرداز دولت مطلقه بود، دولت مطلقه‌ای که دین و همه چیز تابع او می‌شد و می‌توانست «تمام قراردادهایی را که خود با مردم بسته است» را به طور «یک جانبه لغو کند».

۲-۲- می‌گوید: «اصلاحاتی که ما بدان معتقدیم این است که تحقق مردم سالاری، جامعه‌ی مدنی، پیشرفت و توسعه فقط و فقط از طریق دین امکان پذیر است۹.»

در کدام تجربه‌ی بشری تحقق دموکراسی، جامعه‌ی مدنی و توسعه از طریق دین بوده است که در ایران، «فقط و فقط» از طریق دین باشد؟

این‌گونه پدیده‌ها معلول علل و دلایل بسیار عدیده‌ای هستند. اگر فروکاستن «جامعه‌ی مدنی» به «مدینهٔ النبی» درست بود، این مدعای تازه هم درست است.

سخن درست این است که در جوامعی که دولت دینی در آن بر سر کار است، بدون تمایز نهاد دین از نهاد دولت، دموکراسی محقق نخواهد شد. در چنین جوامعی، نقد و اصلاح دین، عین نقد دولت است، و این نقد، مهم‌ترین بخش ساحت معرفتی گذار به دموکراسی است.

۲-۳- خاتمی شاخص اصلاح‌طلبی

او می‌گوید: «رسانه‌های مخالف درحالی تلاش می‌کنند اظهارات نادرست برخی از افراد درخصوص دین و نظام را به من و به اصلاحات منتسب کنند که اینها ابتدا از من و اصلاحات عبور کردند و در مرحله بعدی از دین و قانون اساسی و نظام[۱۰].»

خاتمی، اصلاح‌طلبی را به شخص خود فرو می‌کاهد، و کسانی را که درک دیگری از اصلاح‌طلبی داشته باشند را به عبور از اصلاح‌طلبی متهم می‌کند.

اما حقیقت آن است که همان‌ها که توسط خاتمی به عبور از اصلاح‌طلبی متهم می‌شوند، سال‌ها قبل از او، از اصلاح‌طلبی، جامعه‌ی مدنی، تکثرگرایی، مردم سالاری وغیره سخن گفته‌اند. او از نظرات این افراد به طور مستقیم استفاده کرد و اینک به همان افراد می‌گوید: عبور از من یعنی عبور از اصلاح‌طلبی.

۲-۴- خاتمی، ملاک و معیار دین‌داری

او می‌گوید: «رسانه‌های مخالف درحالی تلاش می‌کنند اظهارات نادرست برخی از افراد درخصوص دین و نظام را به من و به اصلاحات منتسب کنند که اینها ابتدا از من و اصلاحات عبور کردند و در مرحله‌ی بعدی، از دین و قانون اساسی و نظام.»

معرفی کردن خود به عنوان معیار دین‌داری، بسیار مهم است. اقتدارگرایان و سرکوب‌گران حاکم بر ایران، مخالفان را به بی‌دینی متهم می‌کنند. اما این فقط و فقط خاتمی است که مدعی شده است که آنان که از شخص من عبور کرده‌اند، از دین هم عبور کرده‌اند.

آیا استفاده از این شیوه‌ها و سبقت گرفتن از بازجویان و اقتدارگرایان در متهم کردن مخالفان خود به عبور از دین، با ادعای آزادی‌خواهی، دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر سازگار است؟

آیا خاتمی می‌تواند در آخرت اثبات کند که اصلاح‌طلبانی که از او عبور کرده‌اند، از دین هم عبور کرده‌اند؟

انصاف آن است که خاتمی در متهم کردن به بی‌دینی کسانی که درک دیگری از مسلمانی دارند، از تمام اقتدارگرایان پیشی گرفته است.

حداقل این است که هیچ‌کدام از اقتدارگرایان (خامنه‌ای، احمدی نژاد، محسنی اژه‌ای، مصطفی پورمحمدی، سعید مرتضوی و...) تاکنون نگفته‌اند که هرکس از من عبور کند، از دین هم عبور کرده است؟

خاتمی، فردی را متهم به عبور از دین می‌کند، که دغدغه‌های دینی و تعهدات معنوی او هرگز کاستی نپذیرفته است.

اتهام بی‌دینی به کسی که خود را شورمندانه به آداب و مناسک عبادی متعهد می‌داند، کاری خلاف مروت و ادب دین‌ورزی است.

از نظر من کار دین، بسی خطیرتر از آن است که بازیچه‌ی مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی یا منفعت‌جویی‌های دنیایی شود.

ایمان بالنده از مسیر آزادگی و شجاعت فکری و اخلاقی می‌گذرد. آنان که می‌پندارند که درخت ایمان را می‌توان با آب جبن، انقیاد و ملاحظه‌کاری سیراب کرد، درواقع درخت ایمان را در شوره‌زار می‌نشانند.

اگر جرأت ایمان دلیرانه ندارید، باری، از کسانی که مرد این طریق‌اند، جرأت ستانی نکنید.

گویی در روزگار ما، مسلمانان آزاداندیش، همچنان باید در دفاع از حرمت مسلمانی خود، در برابر طعن طاعنان، با خود زمزمه کنند که:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آنهم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

خاتمی حق دارد با هر فرد و گروهی مرزبندی داشته باشد، او حق دارد سخنان دیگران را نادرست و غلط بخواند، اما وی حق ندارد با متهم کردن دیگران به بی‌دینی، برای آن‌ها پرونده‌سازی کند و مسلمانی آنان را زیر سوال برد.

ایمان، تعلق وجودی، دل‌ربایی، ناز و کرشمه، احتیاج و اشتیاق و ... است، نه ماندن در خاتمی.

تحویل دین به پاره‌ای باورهای متافیزیکی اثبات ناشده، و از آن بدتر، فروکاستن دین‌داری به شخص خاتمی، به هیچ‌وجه رویکردی قابل دفاع نیست.

در کشور ما، دین، به ابزار دست‌یابی به قدرت و ثروت تبدیل شده است. و برای رسیدن به قدرت، باید «دین‌فروشی» کرد. درواقع دین را به سفته و چک بانکی تبدیل کرده‌اند.

فهم این نکته که آیین‌ها و ایدئولوژی‌ها، فاقد «ذات» و «ماهیت» هستند و همان‌طور که انواع و انحای مارکسیسم (مارکسیسم‌ها) و لیبرالیسم (لیبرالیسم‌ها) و فمینیسم (فمینیسم‌ها) وجود دارد، انواع و انحای مسیحیت و اسلام هم وجود دارد. این مکاتب نه‌تنها به درک بهتری از «دیگری» منتهی می‌شود، بلکه، نوعی رواداری در آدمی ایجاد می‌کند.

هر آیینی یک طیف وسیع از پیروان، با تفاوت فهم و عمل، را در برمی‌گیرد. درواقع هیچ‌کس نقطه‌ی پرگار دین‌داری و مسلمانی نیست.

آدمی باید چه تلقی‌ای از «خود» و «اسلام» داشته باشد تا چنین ادعاهایی را بر زبان آورد.

قلمرو دین، آیین و ایدئولوژی، بهترین وادی‌ای است که رواداری و نارواداری آدمیان را برملا می‌کند.

۳- دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درخصوص پرسش‌های مطرح شده در «قرآن محمدی» درباره‌ی امام زمان، گفته است: «اظهارنظرهای گنجی ارزش بحث کردن ندارد۱۱.»

اما پس از گذشت چند روز از این اظهارنظر، سخن‌گو و عضو شورای مرکزی سازمان، احساس کرد که آن پرسش‌ها واجد ارزش پاسخ دادن هستند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی احساس می‌کرد که دبیرکل‌اش به حد کافی پرسش‌گر را تحقیر نکرده است، لذا سخن‌گوی سازمان باید با بیان سخنانی تازه، تکلیف پرسش‌گر را یکسره کند.

او می‌گوید: «وقتی بزرگان ما [یعنی عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان] برخی مطالب را که نه دغدغه‌ای روشنفکرانه که دغدغه‌ای ویژه یک عالم و یا فیلسوف است این چنین مطرح می‌کنند، برای برخی افراد فاقد صلاحیت که توانایی ترجمه‌ی ساده آیات قرآنی را نیز ندارند و حتی در فهم ترجمه آیات نیز مشکل دارند، زمینه فراهم می‌شود تا با اظهار فضل خود خاک به چشم حقیقت بپاشند و آب گل‌آلود کنند۱۲.»

سخن‌گوی سازمان، آرای سروش، شبستری و ملکیان را فاقد استدلال جلوه می‌دهد و سایت سازمان این نظر را «جالب» تلقی کرده است: «این استاد دانشگاه که مطالعاتش درخصوص اندیشه‌های اسلامی است، در ادامه به نکته جالبی اشاره کرد و گفت: بسیاری از نقدهای که به باورهای دین می‌شود از استدال‌ها و استحکام قوی برخوردار نیستند، ولی پذیرش این نقدها از سوی جامعه به دلیل وجود فضای سیاسی – روانی مساعد با استقبال مواجه می‌شود.»

اینها مواضع کسانی است که مدعی دفاع از آزادی بیان و حقوق مخالفان هستند.

وقتی فردی مسلمان و شیعه، پرسش‌هایی مطرح می‌کند، این چنین با او برخورد می‌کنند تا دیگران هم حد تحمل اینان را دریابند.

به محض آنکه کسی سخنی دگراندیشانه بیان کند، «بی سواد»، «نفهم»، «خودنما»، مشتاق «اظهار فضل»، «خاک بر چشم حقیقت پاش»، «گل‌آلود کننده‌ی آب» و... معرفی می‌شود تا همه بدانند که پرسش‌گری و استقلال فکر در قلمرو دین چه هزینه‌هایی به دنبال دارد.

مسأله این است: یا نباید در گفت‌وگوی علمی شرکت کرد و یا باید آداب گفت‌وگو را رعایت کرد.

هرکس مجاز است نظر خود را به طور مستدل در فضای عمومی عرضه کند، نه آنکه بجای عرضه‌ی نظر خود، دیگران را تحقیر و بی‌سواد نشان دهد.

دین که «باید» پشتوانه‌ی اخلاق و معنویت باشد، اگر به ابزار بداخلاقی، تحقیر و تخفیف تبدیل شود، چه چیز از آن باقی خواهد ماند؟

به فرض آنکه بیان این‌گونه سخنان، فقط و فقط به انگیزه دفاع از دین باشد، آیا تنها راه دفاع از دین، نفی و طرد و نابودی پرسش‌گران و دگراندیشان دینی است؟

مومنان بیش از حد از اخلاق و معنویت و پاکی دم می‌زنند، اما به محض آنکه با نقد و پرسش در قلمرو دین مواجه می‌شوند، به شیوه‌های غیراخلاقی با «دیگری» روبرو می‌شوند تا او را از میدان بدر کنند. نقد این رویکرد غیراخلاقی و غیردموکراتیک را به مجالی دیگر واگذار می کنیم.

سخن‌گوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با تأکید بر اینکه پرسش درباره‌ی امام زمان «مسأله اصلی جامعه‌ی ایران نیست»، پرسیده است: «نقد اعتقادات رایج درباره‌ی امام زمان و مسأله‌ی وحی، ناظر به کدام مسأله‌ی جامعه‌ی ماست و کدام مشکل در گرو حل این مسأله است؟۱۳»

پاسخ روشن است:

یکم: مومن واقعی دائماً درصدد پالایش ایمان خود از خرافات است. ایمان همه‌ی آدمیان آغشته‌ی به شرک است. این پرسش‌ها که:

دین‌داری چیست؟

مومنانه زیستن چه معنایی دارد؟

آیا دغدغه‌های وجودی داشتن و اخلاقی زیستن، گوهر دین‌داری است، یا اعتقاد به باورهای نامدلل متافیزیکی کهن؟

این سوالات، مستقل از ربط‌شان به سیاست، مهم و اساسی‌اند، حتی اگر هیچ نقشی در قلمرو سیاست نداشته باشند. هیچ دین‌داری با دین شوخی نمی کند.

به عبارت دیگر پرسش‌هایی که کل وجود آدمی را در بر می‌گیرند، نه تنها اندیشه، که تمام وجود او را می‌سوزانند، بر بستر خودنمایی و گل‌آلود کردن چشمه نمی‌رویند.

دوم: ارائه‌ی تصویری دل‌پذیر (اخلاقی- عقلی) از دین، وظیفه‌ی همه‌ی مومنان، و به خصوص روشنفکران دینی است.

سوم: فرض کنیم که حل مسائل و رفع مشکلات جامعه، وظیفه‌ی اصلی متفکران باشد، آیا استنبداد دینی حاکم (ولایت مطلقه‌ی فقیه)، خود را جانشین برحق امام زمان معرفی نمی‌کند؟ آیا مگر غیر از این است که براساس خرافات بی‌شماری که حول «وجود مقدس امام زمان» ساخته شده است، سلطه‌ی خود بر مردم، جامعه و کشور را توجیه می کنند؟

اگر «حکومت خودکامه‌ی دینی» مسأله و مشکل اصلی جامعه ماست، ناگزیر، نقد ریشه‌های مشروعیت‌بخش آن، حلال مسائل و رافع مشکلات بی‌شماری خواهد بود.

در جوامعی که نظام دینی حاکم است، نقد دین، همانا نقد دولت است. اگر دین وارد قلمرو دولت نگردیده بود (جدایی نهاد دین از نهاد دولت)، مدافعان دموکراسی و عدالت و آزادی، کار چندانی با دین نداشتند. اما دینی که مدعی حکومت است یا به تعبیر دقیق‌تر، روحانیت که دین را وسیله و ابزار «حکومت کردن» کرده است، از این منظر هم باید نقد شود.

این منظر محسن کدیور را تا آنجا پیش رانده که تمام احکام قرآنی معارض با دموکراسی و حقوق بشر را «موهن»، «خشن» و «موقتی» خوانده است که «مفاسدشان بیش از مصالح‌شان» است.

تصویر و تصور امامیه از امام زمان، با دموکراسی و حقوق بشر تعارض بنیادین دارد.

یعنی این تصور که حکومت، حق جانشین امام زمان است و مشروعیت ولی‌فقیه به دلیل جانشینی از سوی امام زمان است. حال اگر کسی بگوید که ولی‌فقیه جانشین امام زمان نیست و مشروعیت زعامت‌اش دلایل دیگری دارد، در آن صورت نظریه‌ی ولایت فقیه بی‌مبنا خواهد شد و دیگر نیازی به ولی‌فقیه نخواهد بود.

مردم به جن و فرشتگان هم باور دارند. اما این باور آنها با باور به وجود امام زمان تفاوت دارد. اجنه و فرشتگان به قلمرو سیاسی کاری ندارند و در آن دخالت نمی‌کنند، اما امام زمان به قلمرو سیاسی کار دارد و در آن دخالت می‌کند.

چهارم: پروژه‌ی اصلی نواندیشی دینی (روشنفکری دینی، روشنفکری مذهبی)، «عقلانی- اخلاقی- عادلانه» کردن دین است.

مقتضیات این پروژه، آنان را به حوزه‌های اصلی می‌کشاند. باید به لوازم منطقی این پروژه پایبند بود. هیچ‌کس نمی‌تواند از بیرون برای روشنفکران دینی تعیین تکلیف کرده و به آن‌ها بگوید مجازبه ورود به چه حوزه‌هایی هستند و مجاز به ورود به چه حوزه‌هایی نیستند.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی، نائینی، عبده، طالقانی، مطهری، بازرگان و شریعتی را به عنوان روشنفکری دینی معرفی می‌کنند، اما به سخنان اقبال لاهوری و مطهری توجهی ندارند۱۴.

پنجم: دو نوع نواندیشی دینی را باید از یک‌دیگر تفکیک کرد: اولی آن است که در مقابل ولی‌فقیه و قرائت سلطانی و فاشیستی از دین می‌ایستد و ایستاده است، اما دومی، «نواندیشی دینی سلطانی» است. این نوع نواندیشی، ساخته‌ی دربار سلطان است.

سایت انتخاب که مرکز نواندیشی دینی سلطانی است، وقتی خود را ناتوان از استدلال می‌بیند، به شیوه‌ی سلطان با دگراندیشان برخورد می‌کند. یعنی به جای آنکه با اقامه‌ی برهان نشان دهد امام زمان وجود دارد، می‌نویسد گنجی گفته است:

«قرآن، متنی است که بعدها به وسیله‌ی مسلمان‌ها، از ترکیب چند گفتمان مختلف، ساخته شده است.»

آنان که سلسله مقالات «قرآن محمدی» را تعقیب کرده‌اند می‌دانند که این مدعا کذب محض است.

«قرآن محمدی» به صراحت بارها گفته است که فقط «امکان» اثبات سخن پیامبر بودن قرآن وجود دارد. اما به نظر نویسنده، هیچ راه بشری (عقلی – تجربی) برای اثبات صدق مدعای کلام الله بودن قرآن وجود ندارد.

حداکثر ادعایی که می‌توان به «قرآن محمدی» نسبت داد، سخن پیامبر بودن قرآن است، یعنی آیات قرآن بر زبان پیامبر جاری شده است.

این کجا و دروغ‌پردازی‌های پیروان صدیق سلطان کجا؟

انتخاب با تقلید از روزنامه کیهان می‌نویسد: «به گزارش خبرگزاری «انتخاب»، این یادداشت‌ها که بنابرشنیده‌های خبرنگار ما با هماهنگی کامل دکتر سروش و برخی نزدیکانش و گاهاً توسط شخص سروش، نگارش می‌شود، بار دیگر مباحث مربوط به الهی بودن قرآن و همچنین دلایلی در رد وجود امام زمان را مطرح کرده است۱۵.»

زمامداران حاکم بر ایران، شاید نقد باورهای اصلی دین را برتابند، اما طلب دلیل بر وجود امام زمان را برنمی‌تابند، چرا که حیات و ممات آنان وابسته و متکی بر این باور بلادلیل است.

روحانیون حاکم بر ایران که با اتکا بر این باور، مردم ایران را به اسارت گرفته‌اند، اینک گرفتار رئیس جمهوری زرنگ‌تر از خود شده‌اند که مدعی‌ست امام زمان همه جا همراه اوست، و حتی در مجمع عمومی سازمان ملل هم او را تنها نمی‌گذارد.

اگر قرار بر سوء استفاده از «باورهای مقدس» مردم برای حکمرانی و به زنجیر کشاندن آن‌ها باشد، زرنگ‌تر از شمایی هم پیدا خواهد شد که مدعی ارتباط مستقیم با امام زمان و مدیریت مستقیم دولت نهم به وسیله‌ی مهدی موعود خواهد شد.

اگر این مدعیان درست بگویند، حتماً سلول‌های انفرادی سپاه و وزارت اطلاعات را هم امام زمان مدیریت می‌کند و وزیر جاعل و دروغ‌گو را هم امام زمان انتخاب کرده بود.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، امروز در حال شکار مدعیان ارتباط با امام زمان است. مسأله روشن است: هیچ‌کس جز ولی‌فقیه و کسانی که او صلاح بداند، نباید مدعی ارتباط با امام زمان شوند.

مطمئن باشید که اگر روزی امام زمان ظهور کند، همین ولی‌فقیه دستور بازداشت او را صادر خواهد کرد. هر نشان و دلیلی که او بر صدق خود ارائه کند، از نظر اینان پذیرفتنی نخواهد بود۱۶.

جدایی نهاد دین از نهاد دولت در ایران، نه تنها شرط لازم گذار به دموکراسی، بلکه شرط لازم حفظ دیانت در ایران است. هیچ‌کس به اندازه‌ی جمهوری اسلامی و روحانیون حاکم بر آن، به دین اسلام ضربه و صدمه وارد نیاورده است.

چطور است که در جوامعی چون ترکیه که امام زمان ندارند، اسلام‌گرایان از طریق نشان دادن چهره‌ای دموکرات و کارآمد از خود، درحال افزایش نفوذ خود هستند، اما در ایران مبلغ امام زمان، یعنی ولی‌فقیه، با سرکوب و زندان و شکنجه هم نمی‌تواند مردم را ملتزم به دین نگاه دارد و هزاران سرباز گمنام امام زمان به همراه دیگر نیروهای نظامی و انتظامی در سراسر کشور در حال بالا و پایین کردن لباس و وضع ظاهری مردم هستند؟

چگونه است که مسلمان‌های ترکیه غیرمعتقد به امام زمان، از طریق انتخابات آزاد و رقابتی با لاییک‌های دشمن دین و متکی به ارتش به پیروزی دست می‌یابند؟ اما ولی‌فقیه جانشین امام زمان حتی به اصلاح‌طلبان معتقد به امام زمان، قانون اساسی و ولایت‌فقیه هم اجازه‌ی شرکت در انتخابات را نمی‌دهد؟

البته مخالفان واقعی (مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها و فمینیست‌های خداناباور و دیگر مخالفان که جای خود دارند!

اگر امام زمانی وجود داشته باشد و اگر ولی‌فقیه جانشین برحق امام زمان است، خود را به داوری آزادنه و رقابتی با مخالفان واقعی بسپارید، اگر راست گفته باشید، قطعاً امام زمان شما را در مقابل مشتی لامذهب تنها رها نخواهد کرد و دوام حکومت جانشین برحق‌اش را تضمین خواهد کرد.

تنها نتیجه‌ی سه دهه تجربه‌ی حکومت ولایت مطلقه فقیه، مخالفت با نظام ولایت‌فقیه نیست، بلکه این نظام، به عنوان عامل دین‌گریزی هم عمل کرده است.

پاورقی‌ها:

۱- رجوع شود به این سایت.

۲- جوادی آملی، تنسیم، تفسیر قرآن کریم، جلد ۱۱، ص ۶۲۴.

۳- رجوع شود به این سایت.

۴- رجوع شود به این سایت.

۵- رجوع شود به سایت خاتمی

آقای خاتمی وقتی می‌گوید «قبلا هم حرف‌های بی‌اساسی درباره افراد مختلف، از جمله خود من زده‌اند»، شاید خواننده نداند منظور وی ناظر به چه موضوعی است. بنابر دستور صریح «مقام معظم رهبری» و «رهبر معزز انقلاب» به آقای خاتمی، قرار شد قتل‌های زنجیره‌ای محدود به چهار قتل شود و از مدیر کل وزارت اطلاعات هم بالاتر نرود، برای اینکه در آن صورت این پروژه به نقطه اصلی خود که رهبر باشد وصل می‌شد.

بنابراین، کسانی که پای افراد دیگر و دیگر قتل‌ها را به میان می‌کشیدند، حرف‌های بی‌اساسی می‌زدند.

خاتمی برای اجرای دستور رهبر، در مسائلی دخالت مستقیم کرد که منجر به زندانی شدن مظلومان شد. او در زمان قتل‌های زنجیره‌ای طی نامه‌ای به وزیر اطلاعاتش، به شدت نسبت به مسائلی که عمادالدین باقی درباره‌ی مصطفی پورمحمدی بیان کرده بود اعتراض کرد و بیانات باقی را مستوجب تعقیب دانست.

سعید مرتضوی از نامه خاتمی برای محکومیت باقی در دادگاه استفاده کرد. بخشی از حکم محکومیت عمادالدین باقی که توسط سعید مرتضوی صادر شد، در روزنامه کیهان و رسالت همان زمان انتشار یافت، و باقی ۲۸ ماه از زندگی‌اش را با آن حکم در زندان سپری کرد،

بخشی از این حکم به شرح زیر است:

«قابل ذکر است که ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران درخصوص یکی از مطالب متهم عمادالدین باقی که به نظر ایشان رسیده طی نامه‌ی شماره ۶۸۵۰۶ در تاریخ ۲۲/۱۲/۷۸ خطاب به وزیر محترم اطلاعات دستوری صادر که به لحاظ قرائت آن توسط شاکی در جلسه علنی دادگاه عیناً متن نامه دفتر ریاست محترم جمهوری به شرح بین الهلالین درج می‌گردد.

(بسمه تعالی: حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای یونسی وزیر محترم اطلاعات با سلام: مطلب مندرج در روزنامه فتح مورخ ۱۶/۱۲/۷۸ تحت عنوان «اسرار قتل بانو برقعی» به استحضار ریاست محترم جمهوری رسید پی نوشت فرموند:

«به نام خدا»

بسیار متاسفم که این اظهارات زیان‌بار این‌طور دست‌آویز پاره‌ای مطبوعات و .... لسان بعضی از سیاسیون شده است. بیان این ادعاها اولا: به این صورت خود خلاف و درخور پیگیری است بخصوص اگر درست نباشد. ثانیاً: به هرحال اتهام زدن به افراد قبل از ثبوت امری در دادگاه خود جرم است. بنده به انگیزه‌ها کار ندارم و خواستار برخوردهای خشن و نادرست نیستم ولی حفظ فضای امن جامعه و نیز رفتن به سوی فضایی که در آن اخلاق نه بداخلاقی و انتقام‌گیری، حاکم باشد لازم است. به هر حال بر وزارت اطلاعات است که بررسی کند: سید محمد علی ابطحی).

خاتمی، افشاکنندگان قتل‌ها را محکوم می‌کرد تا از امثال پورمحمدی دفاع کند.

پورمحمدی در جنایات بسیاری مشارکت داشته است. آیت‌الله منتظری درخصوص اعدام‌های تابستان ۱۳۶۷ در خاطراتش می‌گوید: «اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در ماه محرم از اعدام‌ها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سر موضع از بقیه جدا کرده‌ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هرچه بفرمایید و...! من بسیار ناراحت شدم.»

۶- منبع: سایت سید محمد خاتمی: ۱۱ آبان ۱۳۸۷

۷- روح الله خمینی، صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۴۵۲- ۴۵۱.

۸- آقای خاتمی تاکنون هیچ اشاره‌ای به آن جنایت تاریخی نداشته و هیچ‌گاه توضیح نداده است که در هیأت دولت آن زمان و ستاد تبلیغات جنگ درباره‌ی این موضوع چه گفت‌وگوهایی صورت گرفته است؟

حکم آقای خمینی که یک روز پس از آغاز حمله سازمان مجاهدین خلق از عراق در عملیات فروغ جاویدان در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۶۷ صادر شد، به قرار زیر است:

بسم الله الحمن الرحیم.

از آنجا که منافقین خائن به هیچ‌وجه به اسلام معتقد نبوده و هرچه می‌گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگ‌های کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با

همکاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خودپافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجت الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین‌طور در زندان‌های مراکز استان کشور، رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده اطلاعات لازم الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است.

قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «اشدا علی الکفار» باشند. تردید در مسائل اسلام انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد. والسلام. روح الله الموسوی الخمینی.»

رجوع شود به خاطرات آیت‌الله منتظری، ص ۵۲۰.

۹- رجوع شود به سایت خاتمی.

۱۰- روزنامه کارگزاران، ۲۲ آبان ۱۳۸۷ و این سایت.

۱۱- رجوع شود به این سایت.

۱۲- رجوع شود به سایت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.

۱۳- پیشین.

۱۴- اقبال لاهوری می گوید:

«چون هنوز روش علمی برای بررسی آن نوع از تجربه نداریم که حکمی چون حکم حلاج بر آن بنا شده است، نمی‌توانیم از قابلیت و امکانی که چنان تجربه‌ها برای تحصیل معرفت دارد بهره‌مند شویم، و نیز مفاهیم دستگاه‌های علوم الاهی، که با الفاظ و مصطلحات متافیزیکی عملاً مرده بیان شده، به کسانی که زمینه‌ی عقلی متفاوتی دارند، هیچ مددی نمی‌تواند برساند.

بنابراین وظیفه‌ای که مسلمان این زمان در پیش دارد، بسیار سنگین است. باید، بی‌آنکه کاملا رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند، از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشد، شاید نخستین مسلمانی که ضرورت دمیدن چنین روحی را در اسلام احساس کرد، شاه ولی الله دهلوی بوده است.

ولی، آن کسی که کاملا به اهمیت و عظمت این وظیفه متوجه شد، وبصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی، همراه با وسعت نظرحاصل از تجربه‌ی وسیع در مردم و اخلاق و آداب ایشان، او را حلقه اتصال زنده‌ای میان گذشته و آینده ساخته، جما ل‌الدین اسدآبادی (افغانی) بوده است.

اگر نیروی خستگی‌ناپذیر وی تجزیه نمی‌شد، و خود را تنها وقف تحقیق درباره‌ی اسلام به عنوان دستگاهی اعتقادی و اخلاقی می‌کرد، امروز جهان اسلام از لحاظ عقلی بر پایه محکم تری قرار می‌داشت.

تنها راهی که برای ما باز است این است که به علم جدید با وضعی احترام‌آمیز ولی مستقل نزدیک شویم، و تعلیمات اسلام را در روشنی این علم ارزشیابی کنیم، حتی اگر این کار سبب آن شود که با کسانی که پیش از ما بوده‌اند اختلاف پیدا کنیم»

(اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، صص ۱۱۳- ۱۱۲).

۱۵- پیش از این هم سایت انتخاب بارها مطالبی کذب و سراسر اهانت علیه نویسنده‌ی قرآن محمدی انتشار داده است. نویسنده از مدیر سایت درخواست نمود تا پاسخ وی را هم انتشار دهد، ولی مدیر مسئول سایت به نویسنده نوشت که نمی‌تواند پاسخ بنده را انتشار دهد.

مقاله جدید انتخاب.

۱۶- داستایفسکی در بخشی از رمان برادران کارامازوف، به داستان «مفتش اعظم» می‌پردازد. عیسی مسیح، در اسپانیای قرون وسطی، همزمان با دادگاه‌های تفتیش عقاید، درست یک روز پس از آن که مفتش بزرگ یکصد نفر را در آتش سوزانده است، ظهور می‌کند. او با معجزات مسیحایی‌اش نشان می‌دهد که همان مسیح موعود است. مفتش اعظم او را بازداشت می‌کند. سپس در زندان به تنهایی به ملاقات او می‌رود و به او می‌گوید:

«فردا حکم محکومیت‌ات را صادر خواهم کرد و به عنوان پست‌ترین ملحد زمان بر صلیبی خواهمت سوزاند... تو همه چیز را به پاپ سپردی و دیگر نیازی به آمدنت نیست... تو با دست خالی به جهان می‌روی و نوید آزادی می‌دهی و انسان‌ها، به اعتبار ساده‌انگاری و بی‌بند و باری طبیعی خود، حتی از درک معنای این آزادی عاجزند و از آن بیمناک و بیزارند زیرا برای انسان و جامعه انسانی هیچ چیز غیرقابل تحمل‌تر از آزادی نیست...

چرا آمده‌ای و مانع کارمان شده‌ای؟... تنهاهشت قرن پیش آنچه را او [شیطان] ارزانی‌ات کرد و تو به تحقیر نپذیرفتی، برگرفتیم، واپسین خدیه‌اش را به تو که به ملکوت زمین راهبرت می‌شد پذیرفتیم. از او روم و شمشیر قیصر را پذیرفتیم و خود را حکام منحصر به فرد جهان خواندیم...

براستی متقاعدشان خواهیم کرد که تنها با واگذاشتن آزادی‌شان به ما و تنها از طریق اطاعت از ما به آزادی خواهند رسید.... فردا خواهی دید که چگونه رمه‌ی مطیع، به اشاره دستی از سوی من، هیمه‌های سوزانی را که به آتش آن تو را به عقوبت آمدن و آزار ما خواهم سوزاند، فراهم خواهند آورد. اگر تنها یک کس سزاوار آتش ما است، آن یک کس تویی. فردا خواهمت سوزاند.»

(مباحثی در باب توتالیتاریسم، ترجمه عباس میلانی).

امام زمان به چه کار فقها می‌آید؟ (۴)

مرتضی مطهری اسلام را نیازمند روحانیتی آزاداندیش (در برابر باورهای مردم) و قدرتمند (در برابر دولت‌ها) می‌دانست. به جرأت می‌توان گفت که او تنها فرد در میان روحانیون شیعی است که رابطه‌ی نهاد روحانیت را با دو متغیر قدرت سیاسی (دولت) و قدرت اقتصادی (ثروت) بررسی کرده است.

به گمان وی بزرگ‌ترین مشکل روحانیت سنی، وابستگی آنها به نهاد دولت است و بزرگ‌ترین مشکل روحانیت شیعی، ارتزاق آنها از سهم امام است:

«علت اصلی و اساسی نواقص و مشکلات روحانیت، نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیین است... علت‌العلل همه‌ی خرابی‌ها سهم امام است۱.»

به گفته‌ی مطهری، طبق «تفسیر شیعی» از آیه‌ی خمس (انفال، ۴۱)، مردم باید خمس درآمد سالیانه‌شان را پرداخت کنند. نیمی از خمس، «سهم امام» نامیده می‌شود:

«در حال حاضر یگانه بودجه‌ای که عملاً سازمان روحانیت ما را می‌چرخاند و نظام روحانی ما روی آن بنا شده و روحانیت ما طرز و سبک سازمانی خود را از آن دریافته و تأثیر زیادی در همه‌ی شئون دینی ما دارد «سهم امام» است۲.»

به گمان مطهری، ارتزاق از سهم امام: «نقطه‌ی ضعف روحانیت شیعه... است... روحانیون شیعه... ناگزیرند سلیقه و عقیده‌ی عوام را رعایت کنند و حسن ظن آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است۳.»

از نظر مطهری، مهم‌ترین پیامد نان خوردن از راه دین (سهم امام)، از دست دادن «حریت» و آزاداندیشی روحانیت است. در چنین وضعیتی روحانیت قادر به «نبرد با عقاید و افکار جاهلانه‌ی مردم» نخواهد بود.

به گفته‌ی وی: «اگر اتکأ روحانی به مردم باشد، قدرت به دست می‌آورد اما حریت را از دست می‌دهد و اگر متکی به دولت‌ها باشد قدرت را از کف می‌دهد اما حریتش محفوظ است، زیرا معمولاً توده مردم معتقد و با ایمانند اما جاهل و منحط و بی‌خبر، و در نتیجه با اصلاحات مخالفند، و اما دولت‌ها معمولاً روشنفکرند ولی ظالم و متجاوز.

روحانیت متکی به مردم، قادر است با مظالم و تجاوزات دولت‌ها مبارزه کند اما در نبرد با عقاید و افکار جاهلانه‌ی مردم، ضعیف و ناتوان است، ولی روحانیت متکی به دولت‌ها در نبرد با عادات و افکار جاهلانه نیرومند است و در نبرد با تجاوزات و مظالم دولت‌ها ضعیف۴.»

پیامد بعدی نان خوردن از راه دین، عوام‌زدگی روحانیت است.

به گفته‌ی مطهری: «آفتی که جامعه‌ی روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است «عوام‌زدگی» است. عوام‌زدگی از سیل‌زدگی، زلزله‌زدگی و مار و عقرب زدگی هم بالاتر است.

این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است. روحانیت ما در اثر این آفت عوام‌زدگی نمی‌تواند چنان‌که باید، پیشرو باشد و از جلو قافله حرکت کند و به معنی صحیح کلمه، هادی قافله باشد، محبور است در عقب قافله حرکت کند.

خاصیت عوام این است که همیشه با گذشته و آنچه به آن خو گرفته پیمان بسته است، حق و باطل را تمیز نمی‌دهد.عوام، هر تازه‌ای را بدعت یا هوا و هوس می‌خواند، ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی‌شناسد، از این رو با هر نویی مخالفت می‌کند و همیشه طرفدار وضع موجود است۵.»

به نظر مطهری، مار و عقرب عوام‌زدگی ، روحانیت را گرفتار آفات اخلاقی بسیار و «کتمان حقیقت» کرده است. او می‌گوید عوام‌زدگی:

«منشأ رواج ریا و مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بالا بلند در جامعه‌ی روحانیت ما شده که در دنیا بی‌نظیر است۶.»

مطهری به چشم خود می‌دید که افرادی که نسبتی با دنیای جدید ندارند، فاقد کمترین نوآوری در معرفت دینی و التزام به اخلاق هستند، «حجت اسلام» و «آیت عظمای خداوند» لقب می‌گیرند.

او بر این باور است که «غل و زنجیرهایی به دست و پای» روحانیت بسته شده است که باید آنان را از این غل و زنجیر، یعنی نان خوردن از راه دین، «آزاد کرد۷.»

در اینجا انسان خشنود می‌شود که مطهری با قطع بند ناف روحانیت به سهم امام، این غل و زنجیر را از پای آنها باز خواهد کرد.

خصوصاً با توجه به اینکه او خودش می‌گوید که براساس طرح دیگری گفته شده است که بهتر است روحانیت هم مثل دیگر اقشار اجتماعی کار کند، درآمد مستقلی داشته باشد و از راه دین (سهم امام) نان نخورد.

او این پیشنهاد را «بسیار خوب» ارزیابی می‌کند، اما می‌گوید اکثریت روحانیت زیر بار این طرح نخواهند رفت.

مطهری می‌نویسد: «حقیقت این است که اگر افرادی زندگی خود را از راه دیگری تأمین و با این حال متصدی شئون روحانی بشوند بسیار خوب است، همیشه افراد کمی از این قبیل بوده و هستند. »۸

تنبلی و بیکاری یک صنف، منتهی به ابداع نظریه‌ی «نان خوردن از راه دین» شده است.

متأسفانه مطهری که «علت‌العلل» مشکل روحانیت (نان خوردن از راه دین) را به خوبی دریافته بود و طرح اشتغال روحانیت را هم «بسیار خوب» تلقی می‌کرد، اما این ایده‌ی «بسیار خوب» را تا نهایت منطقی‌اش پیش نبرد و به دلیل تنبلی اکثر آقایان، نان خوردن از راه دین را پذیرفت و فقط پیشنهاد کرد که دریافت پول از مردم سازمان یافته و با حساب و کتاب باشد.

برای اینکه خود را با واکنش آنان روبرو نسازد، می‌گوید: «البته مقصود من این نبوده و نیست که علت‌العلل نواقص ما وضع و تشریع ماده‌ای در دین و مذهب به نام سهم امام است. به عقیده‌ی من وضع و تشریع این چنین ماده‌ای برای چنان منظوری، یعنی ابقأ و احیأ دین و اعلاء کلمه اسلام بسیار حکیمانه است۹.»

در اینجا بهتر است ملاک امتیاز روحانیت شیعی بر روحانیت سنی، از نظر مطهری، مورد ارزیابی قرار گیرد.

از نظر وی بزرگ‌ترین مشکل روحانیت سنی وابستگی آنان به دولت است و از این جهت روحانیت شیعه بر آنان برتری چشمگیری دارد.

مطهری می‌گوید: «مجتهدین شیعه بودجه خود را از دولت دریافت نمی‌کنند و عزل و نصب‌شان به دست مقامات دولتی نیست. روی همین جهت همواره استقلال‌شان در برابر دولت‌ها محفوظ است، قدرتی در برابر قدرت دولت‌ها به شمار می‌روند و احیاناً در مواردی، سخت مزاحم دولت‌ها بوده اند۱۰.»

مطهری آنقدر زنده نماند تا شاهد وابستگی تام روحانیت شیعی به دولت باشد.

وابستگی روحانیت و حوزه‌های دینی شیعه به دولت، ابعاد گوناگونی دارد. یکی از ابعاد دولتی شدن روحانیت، میزان بودجه‌ای است که دولت به نهادهای دینی اختصاص می‌دهد.

در اینجا به عنوان نمونه به بودجه‌ی دستگاه‌های غیردولتی فعال در زمینه‌های «دینی- تبلیغی» در بودجه سالانه کشور اشاره می‌کنم. برای دیدن این جدول اینجا را کلیک کنید. توضیح اینکه ارقام این جدول به میلیارد ریال است.بودجه‌های یاد شده مستقل از پول‌هایی است که ولی‌فقیه به طور مستقم و غیرمستقیم در حوزه‌ها خرج می‌کند و به طلاب و مدرسین و مراجع می‌دهد. بعد دیگر «روحانیت دولتی»، مجتهدسازی و مرجع‌سازی دولت است.

ولی‌فقیه (آقای خامنه‌ای) ابتدا با اعزام نیروهای نظامی - امنیتی و محاصره‌ی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اعلامیه‌ای به امضای آنان رساند که براساس آن اعلامیه، وی را به عنوان یکی از مراجع تقلید معرفی کردند.

اما کار بدینجا ختم نشد. دولتی شدن روحانیت شیعی تا آنجا پیش رفته است که اینکه دولت تعیین می‌کند چه کسی مجتهد است و چه کسی مجتهد نیست. شخص ولی‌فقیه و افراد منصوب از سوی او (فقهای شورای نگهبان) معین می‌کنند که چه کسی مجتهد است.

در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم که بسیاری از کسانی که اجتهادشان از سوی مراجع تقلید تائید شده است، از سوی شورای نگهبان رد شده‌اند. از سوی دیگر، وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد. ولی‌فقیه محسنی اژه ای را مجتهد کرده است.

روحانیتی که از راه دین نان می‌خورد و می‌خورد، و به این دلیل گرفتار هزاران مشکل و مسأله است، اینک کاملاً دولتی شده و از بودجه‌ی عظیم دولت هم استفاده می‌کند. یعنی به تعبیر مطهری، روحانیت شیعی فعلی، نقاط ضعف روحانیت شیعه و سنی را یک جا در خود جمع کرده است.

مطهری با ناراحتی تمام می‌گوید: «در سه سال پیش در یکی از روزنامه‌ها عکس علامه شیخ محمد شلتوت مفتی اعظم و رئیس جامع ازهر را در اتاق کار خودش دیدم در حالی که بالای سرش عکس جمال عبدالناصر بود. در ایران ممکن نیست حتی در اتاق محقر یک طلبه عکس یکی از مقامات را ببینید۱۱.»

افسوس که مطهری زنده نماند تا ببیند که عکس‌های ولی‌فقیه امروز در دفتر کار روحانیون و مراجع و منزل آنان دربالای سرشان نصب شده است و آقایان شبانه روز در حال دعاگویی و مجیزگویی سلطان هستند.

مطهری به ولایت فقیه هم اعتقادی نداشت و وقتی پس از پیروزی انقلاب این مسأله مطرح شد، او در یک برنامه تلویزیونی به صراحت اعلام کرد:

«ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند... تصور مردم آن روز – دوره مشروطیت – و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبود و این نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند۱۲.»

اما فقهای تماماً دولتی شده‌ی فعلی، که خادم ولی‌فقیه هستند، حوزه‌های علمیه را هم مطابق میل رهبر می‌سازند.

آیت الله شیخ محمد یزدی، عضو فقهای شورای نگهبان و دبیر شورای عالی حوزه، به صراحت تمام می‌گوید: «شورای عالی در دوره‌ی جدید... سیاست‌های کلی حوزه را با توجه به منویات مقام معظم رهبری... آغاز کرده است۱۳.»

پیش از این به طور مبسوط درخصوص هویت تاریخی دین سخن گفته‌ام. تشیع، برساخته‌ای تماماً تاریخی است.

این برساخته، در طول تاریخ، با تغییر الگو (paradigm shift)های اساسی روبرو شده است. برساخته‌ی امام زمان، در ابتدا، تقیه، سکوت در برابر ظالمان، تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر، تعطیل شدن نماز جمعه، تعطیل شدن اجرای حدود و... در عصر غیبت را توجیه می‌کرد. گفته می‌شد که وقتی امام معصوم (امام زمان) حضور نداشته باشد، مبارزه و جهاد و امر به معروف ظالمان و حکام تعطیل است.

امام محمد غزالی در باب چهارم کتاب امر به معروف احیاء علوم الدین، به موضوع «امر و نهی سلاطین و امرا» می‌پردازد. بنابر نظر غزالی، درشت سخن گفتن با سلاطین و ظالمان، به شرط آنکه پیامدهایش آسیبی به دیگران نرساند و فقط شخص گوینده و ناقد را در خطر قرار دهد (هزینه‌ی مخالفت فقط توسط مخالف پرداخت شود)، جایز و مستحب است.

پاکان، کسانی هستند که به پیشواز این نوع خطرها و هزینه دادن‌ها و زندان‌ها می‌روند، و در صورتی که به دلیل درشت‌گویی با سلطان، کشته شوند، در زمره‌ی شهیدانند۱۴.

ملا محسن فیض کاشانی در پاسخ غزالی در المحجه البیضاء، می‌نویسد: «دانستی که قرآن و اخبار اهل بیت چنین کاری را روا نمی‌شمارند و ائمه‌ی شیعه علیهم السلام، مومنان را نهی کرده‌اند که خود را به ذلت افکنند و به کارهای بیش از توان خود همت گمارند۱۵.»

فیض به روایات بسیاری اشاره می‌کند. به عنوان نمونه، از قول امام صادق می‌نویسد: «هرکس با سلطانی ستمگر در افتد و گرفتار رنجی شود پاداشی ندارد و خداوند به او صبر عطا نخواهد کرد» یا «روا نیست که مومنان خود را به ذلت افکنند» پرسیدند: به ذلت افکندن چگونه است؟ گفت: «پا نهادن به کاری که برتر از توان آدمی است.»

و چون از او پرسیدند که پس آن حدیث نبوی که می‌گوید: «برترین جهاد کلمه عدل است در روی پیشوای ستمگر» به چه معناست فرمود: «آن برای کسی است که معروف و منکر را می‌شناسد و می‌داند که سلطان از او می‌پذیرد۱۶.»

فیض کاشانی تمام داستان‌هایی که غزالی از علمای گذشته در توصیه به امر به معروف سلاطین آورده است را حذف می‌کند. به گمان فیض، درشت سخن گفتن با سلاطین ظالم، محصول انگیزه‌های پستی چون شهوات پنهان، کفر خفی، جاه طلبی و شهرت طلبی است.

فیض می‌گوید کسی که مقابل سلطان جابر می‌ایستد، نه تنها گرفتار عجب است، بلکه: «من می‌ترسم گرفتار آتش جهنم شود چرا که با نهی خداوند مخالفت ورزیده است که می‌گوید: ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه۱۷.»

غزالی که پیش از فیض کاشانی می‌زیست، می‌دید که «برساخته»ی امام زمان شیعیان، امر به معروف و دیگر احکام الهی را تعطیل کرده است. این رویکرد مطلقاً برای او قابل قبول نبود و آن راسازگار با کتاب و سنت نبوی نمی‌دانست.

لذا از این زاویه، نقد گزنده‌ای بر شیعیان وارد می‌آورد. وی می‌گوید: «عجب آن است که روافض (شیعیان) بر این شرط چیز دیگری هم افزوده‌اند و آن اینکه تا امام معصوم که امام حق است خروج نکند، امر به معروف جایز نیست.

اینان پست‌تر از آنند که با ایشان گفت‌وگو شود و جواب‌شان این است که وقتی برای مطالبه‌ی حقوق جانی و مالی خود به دیوان قضا مراجعه می‌کنند بدانان بگویند که نصرت شما امر به معروف است و گرفتن حق‌تان از دست ظالمان نهی از منکر است و شما که حقوق‌تان را مطالبه می‌کنید نیز کاری نیکو انجام می‌دهید، اما اکنون زمان نهی از ستم و طلب حق نیست چرا که امام حق هنوز خروج نکرده است۱۸.»

برساخته‌ی تشیع و امام زمان، در عصر جدید، متأثر از ایدئولوژی‌های دوران مدرن، تغییر الگو داد. علی شریعتی، انتظار را به مکتب اعتراض تبدیل کرد و از آن سلاحی انقلابی برای انقلاب و تغییر رژیم برساخت. تشیع پیشین، به تشیع جدیدی تبدیل شد که در آن، تمام زمین‌ها، کربلا، و تمام روزها، عاشور تلقی شد.

در این تشیع، هر شیعه‌ای، یا حسین است، یا زینب. اگر این دو نباشد، حتماً یزید است.

شریعتی، تشیع پیشین را «تشیع صفوی» نامید، و تشیعی را که خود برمی‌ساخت، «تشیع علوی» خواند.

او می‌گفت تشیع صفوی خون را به تریاک تبدیل کرده است. برساخته‌ی او، تشیعی بود که به امام حسین فروکاسته (reduce) می‌شد. امام حسینی که بیش از آنکه به سال ۶۰ هجری تعلق داشته باشد، یکی از انقلابیون قرن بیستم میلادی بود.

روحانیون هم از دوره‌ی قاجار شروع به برساختن تشیع جدید کردند. مرجعیت و ولایت‌فقیه به محور این برساخته‌ی جدید تبدیل شد. تکنولوژی مدرن کمک بسیاری به رشد این برساخته‌ی جدید کرد. ورود تلگراف این امکان را برای روحانیت فراهم آورد تا مرجعیت مرکزی بسازد و با استفاده‌ی از این نوع وسایل، وجوه شرعی جمع‌آوری کند.

اگر کسی به دقت احادیث جلد سیزدهم بحارالانوار ملامحمد باقر مجلسی و اصول کافی کلینی را از نظر بگذراند، درخواهد یافت که برساخته‌ی امام زمان (فرزند امام یازدهم)، برساخته‌ای کاملاً تاریخی است. یعنی، متعلق به فرهنگ و جامعه عربی است.

یکی از علائم ظهورش، خروج سفیانی است. سفیانی، فردی زشت چهره، پر آبله و از فرزندان ابوسفیان است که در ماه رجب در بیابان خشکی به نام «یابس» ظهور خواهد کرد.

سلطنت بنی عباس در این دوره منقرض خواهد شد. یکی از علائم ظهور آن است که نهر فرات شکاف برمی‌دارد و آب آن به کوچه‌ها و محله‌های کوفه سرازیر می‌شود. بدعت گزاران در دین به خوک و میمون تبدیل می‌شوند و غیره و غیره.

تمام روایات ظهور مهدی موعود و اقداماتش، چنان قصه پردازی شده‌اند، که گویی تمام حوادث در همان قرون اولیه‌ی ظهور اسلام اتفاق می‌افتد، نه در آینده‌ای دور و در جامعه‌ای مدرن.

این امر دلیل روشنی دارد. تصور شیعیان این بود که مهدی موعود به سرعت ظهور خواهد کرد.

طولانی شدن غیبت امام زمان، برساخته‌ی دیگری را به برساخته‌های پیشین، افزود. چون توجیهی برای غیبت طولانی حجت خدا از مردم وجود نداشت، گفته شد که مردم علت طولانی شدن دوران غیبت هستند.

خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می‌گوید: «انحصار اللطف فیه معلوم للفظلاء و وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا۱۹.»

وجود امام لطف است، تصرفش لطف دیگری است، و ما سبب غیبت و عدم تصرف او شدیم. امام غایب شد، برای اینکه: مردم قدر امام را ندانستند، کسانی اقدام به قتلش کردند، و غیره.

هیچ یک از امامان شیعیان، تصوری از جامعه‌ی مدرن آینده در ذهن نداشتند، و نمی‌توانستند داشته باشند. تمام درگیری‌های امام زمان با ابزارهای جنگی گذشتگان است. از توپ، تانک، بمب افکن‌های فوق مدرن، موشک‌های بالستیک و جنگ ستارگان خبری نیست. گویی بزرگ‌ترین جنایت‌کاران تاریخ، بنی‌امیه و عباسیان هستند. به طور طبیعی، برسازندگان آن نوع روایات، هیچ تصوری از دوران مدرن و ظهور امپریالیسم نداشتند. اگر آنان کوچک‌ترین تصوری از آینده می‌داشتند، به جای احادیث فعلی که وقایع پس از ظهور امام زمان را بازگو می‌کنند، و انتقام از بنی‌امیه و بنی‌عباس را مطرح می‌کنند، احادیثی برمی ساختند که تماماً ناظر به جنگ امام زمان با امپریالیسم و صهیونیسم باشد.

آنهم نه با ابزارهای جنگی دوران صدر اسلام، که با تکنولوژی‌ای بسیار مدرن‌تر از تکنولوژی امپریالیست‌ها.

این امر نباید موجب نکوهش گذشتگان شود. هیچ‌یک از امروزیان هم نمی‌تواند در خصوص صد یا دویست یا سیصد یا هزار سال بعد کوچک‌ترین تصوری داشته باشد. به احتمال بسیار، آنها هم وقتی به ما نگاه کنند، فاصله عمیق و پرناشدنی‌ای را به چشم خواهند دید.

برساخته‌ی امام زمان، مدلل شود یا نشود، یک واقعیت مهم نباید فراموش شود. این ایده، قدرت ساز و ثروت ساز است. کسانی از این طریق نان می‌خورند و کسانی از این طریق به قدرت می‌رسند.

آنان که از این طریق ثروت اندوزی و قدرت اندوزی می‌کنند، حق دارند مدعی دیدار با امام زمان شوند، اما کسانی که از این دایره بیرونند، اگر مدعی ملاقات با امام زمان شوند، کذاب‌اند و باید حساب پس دهند.

در چنین مواقعی، آن حدیثی که دیدار با امام زمان در دوران غیبت کبری را دروغ محض می‌خواند، علم می‌شود.

در دوره زعامت ولی‌فقیه فعلی، قدرت، تولید دانش دینی هم می‌کند. برساخته‌های این دولت درباره‌ی امام زمان، رفته رفته به تغییر الگو منتهی خواهد شد. اینک باید روشن شده باشد که بحث امام زمان ناظر به حل چه مسائلی در جامعه ایران است.

به این ترتیب وقتی می‌پرسند: «نقد اعتقادات رایج درباره امام زمان و مسأله‌ی وحی، ناظر به کدام مسأله‌ی جامعه‌ی ماست و کدام مشکل در گرو حل این مسأله است؟ »، می‌گوییم، اگر شما ولایت مطلقه فقیه را مسأله نمی دانید، اگر نان خوردن از راه دین را مسأله نمی‌دانید، اگر عوام‌زدگی روحانیت را مسأله نمی‌دانید، اگر جهالت و خرافات را مسأله نمی‌دانید، بحث در خصوص امام زمان هیچ ارتباطی با مسائل جامعه‌ی ما نخواهد داشت. اما باید گفت که هویت نظام سلطانی ولایت فقیه و نان از راه دین خوردن، ارتباط وثیقی با امام زمان دارد.

آنان که مطهری را یکی از روشنفکران دینی مقبول خود معرفی می‌کنند، کافی است که مقاله‌ی «مشکل اساسی سازمان روحانیت» و نظر وی درخصوص ولایت فقیه را از نظر بگذرانند تا به ارتباط امام زمان با مسائل جامعه‌ی ما واقف شوند.

سید محمد خاتمی ضمن بی‌اساس خواندن پرسش‌های قرآن محمدی درباره‌ی امام زمان، گفته است: «مراد ما از اصلاح‌طلبی اتفاقاً بیان درست مفاهیم دینی است، از جمله مسأله‌ی انتظار و مهدویت.»

در «اصلاح‌طلبی دینی» خاتمی هم، ولی‌فقیه جانشین امام زمان است و تا ظهور امام زمان به همراه عیسی میسح، که البته مسیح دنباله رو و پیرو امام زمان خواهد بود، باید به حکومت خود ادامه دهد.

او هم از این برساخته استفاده می‌کند، چرا که اگر این برساخته نباشد، هیچ دلیلی بر حکومت نامشروع ولی‌فقیه و مریدان و یارانش وجود نخواهد داشت.

پاورقی‌ها:

۱- مرتضی مطهری، ده گفتار (مقاله‌ی «مشکل اساسی روحانیت»)، انتشارات صدرا، ص ۲۸۱- ۲۸۰.

۲- پیشین، ص ۲۹۳.

فقهای شیعه برای اثبات خمس و تعلق آن به بنی‌هاشم (ذوی القربای پیامبر) به دو آیه زیر استناد می‌کنند:

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول: و بدانید که از هر غنیمتی که بدست می‌آورید، یک پنجم آن خاص خداوند و پیامبر است (انفال، ۴۱).

و نیز:

و ایتاء ذی القربی (نحل، ۹۰)

ابوالفتوح می‌نویسد: «در تفسیر اهل بیت چنان است که مراد به «ذی القربی» اهل بیت رسول‌اند و مراد به «ایتاء» دادن خمس است.»

طباطبایی هم می‌نویسد: «در تفسیر ائمه اهل بیت رسیده است که مراد از ذی القربی، امام از قرابت رسول الله است و مراد از ایتاء، دادن خمس است.»

اما مفهوم خمس فقط در آیه ۴۱ سوره نفال به کار رفته است. طباطبایی در شرح این آیه می‌نویسد:

«معنای آیه این می‌شود: بدانید که آنچه شما غنیمت می‌برید هر چه باشد یک پنجم آن از آن خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل است و آن را به اهلش برگردانید اگر به خدا و به آنچه که بر بنده‌اش محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) در جنگ بدر نازل کرده ایمان دارید و در روز بدر این معنا را نازل کرده بود که انفال و غنیمت‌های جنگی از آن خدا و رسول او است، و احدی را در آن سهمی نیست، و اینک همان خدایی که امروز تصرف در چهار سهم آن را بر شما حلال و مباح گردانیده دستورتان می‌دهد که یک سهم آن را به اهلش برگردانید.

و از ظاهر آیه برمی‌آید که تشریع در آن مانند سایر تشریعات قرآنی ابدی و دائمی است ، و نیز استفاده می‌شود که حکم مورد نظر آیه مربوط به هر چیزی است که غنیمت شمرده شود، هر چند غنیمت جنگی ماخوذ از کفار نباشد، مانند استفاده‌های کسبی و مرواریدهایی که با غوص از دریا گرفته می‌شود و کشتی‌رانی و استخراج معادن و گنج ، آری، گو اینکه مورد نزول آیه غنیمت جنگی است، و لیکن مورد مخصص نیست.

و همچنین ازظاهر مصارفی که برشمرده و فرموده: لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل برمی‌آید که مصارف خمس منحصر در آنها است، و برای هر یک از آنها سهمی است، به این معنا که هر کدام مستقل در گرفتن سهم خود می‌باشند، همچنانکه نظیر آن از آیه زکات استفاده می‌شود، نه اینکه منظور از ذکر مصارف از قبیل ذکر مثال باشد.»

(المیزان، جلد ۹، ص ۱۲۰)

«اخباری که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) رسیده متواتر است در اینکه خمس مختص به خدا و رسول و امام از اهل بیت و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل سادات است، و به غیر ایشان داده نمی‌شود.»

(پیشین، ص ۱۳۶)

«و ظاهر روایات سابق که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل کردیم این است که ائمه (علیهم‌السلام) ذی القربی را به امامان از اهل بیت تفسیر کرده‌اند. و ظاهر آیه شریفه هم همین معنا را تایید می‌کند، چون از ذی القربی به لفظ مفرد تعبیر کرده و نفرموده ذوی القربی.»

(پیشین، ص ۱۳۷)

برادران اهل تسنن در تفسیر این آیه با شیعیان اختلاف نظر دارند. طباطبایی می‌گوید براساس روایات اهل تسنن:

«از مسلمات این روایات است که خمس مختص به غنیمت‌های جنگی است، و این نیز با روایات وارده از طرق ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) مخالف است، زیرا اهل سنت روایات خمس را در غنیمت‌های دیگری که به حسب لغت غنیمت شمرده می‌شود واجب نمی‌داند، و لیکن این روایات در آنها نیز واجب می‌داند.»

(پیشین، ص ۱۳۹)

از نظر سنی‌ها خمس فقط به غنائم جنگی تعلق می گیرد. شیعیان معتقدند که خمس را شش قسمت باید کرد: سه قسمت آن «سهم امام» است و سه قسمت دیگر «سهم سادات» است.

اهل تسنن خمس را پنج قسمت می‌دانند. چهار قسمت غنیمت جنگی به خود فرد می‌رسد و یک قسمت‌اش را باید خمس بدهند. بعد از پیامبر و خلفا، خمس باید به امیرالمومنین پرداخت شود.

اگر تفسیر اهل تسنن از این آیه درست باشد، این منبع قطع خواهد شد. جنگ امری است که بسیار کم اتفاق می‌افتد. ضمن آنکه پرداخت خمس به روحانیت امری بسیار جدید است و به دوران قاجار باز می‌گردد.

شیعیان، پس از وفات امام یازدهم و ادعای غیبت امام دوازدهم، به این امید که امام دوازدهم به سرعت ظهور خواهد کرد، خمس‌شان را در زمین دفن می‌کردند تا پس از ظهور امام زمان، ایشان بتوانند از آنها استفاده کنند. برخی از شیعیان هم به وارثان خود وصیت می‌کردند، هر وقت امام زمان ظهور کرد، خمس‌شان را به ایشان تحویل دهند.

۳- پیشین، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۴- پیشین، ص ۲۹۸.

۵- پیشین، ص ۲۹۹.

۶- پیشین ، ص ۳۰۰.

۷- پیشین، ص ۳۱۴.

۸- پیشین، ص ۲۹۱- ۲۹۰.

۹- پیشین، ص ۲۸۱.

۱۰- پیشین، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۱۱- پیشین، ص ۲۹۶.

۱۲- مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، ص ۵۸.

۱۳- روزنامه رسالت، ۲۱ آبان ۱۳۸۷.

۱۴- احیاء علوم الدین، ج ۲، فی الامراء و السلاطین بالمعروف و نهیهم عن المنکر.

۱۵- المحجه البیضاء، ج ۴، کتاب الامر بالمعروف، باب چهارم ، ص ۱۱۲.

۱۶- پیشین، ج ۴، ص ۱۰۸.

۱۷- پیشین، ص ۱۱۱.

۱۸- احیاء علوم الدین، ج ۲، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

۱۹- خواجه نصیر طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، موسسه اعلمی، بیروت، ۱۹۷۹، ص ۳۸۸.

امام زمان به چه کار فقها می‌آید؟ (۵)

امام، مصداق انسان کامل عرفا

شیعیان، امامت را یکی از اصول مذهب تشیع به شمار می‌آورند، اما مطابق نظر اهل تسنن، امامت یکی از فروع دین است۱.

امامیه بر این گمانند که امام به واسطه‌ی پیامبر از سوی خدا تعیین می‌شود۲. درواقع امامت چیزی جز زمامداری سیاسی نیست. اما شیعیان، امام را «حجت خدا»، «خلیفهٔ الله» و «انسان کامل» معرفی می کنند.

به نظر اهل سنت، امام فقط زمامدار سیاسی است و با توجه به اینکه پیامبر برای پس از خود فردی را به عنوان جانشین تعیین نکرد، شورا و بیعت، ملاک‌های انتخاب خلیفه‌ی مسلمین هستند.

اما به گمان امامیه، برمبنای قاعده‌ی لطف معتزله، بر خداوند «واجب» است تا امام را تعیین و او را از طریق پیامبر به مردم معرفی کند. خواجه نصیر طوسی هم می گوید: «الامام لطف»۳.

نظریه‌ی اهل تسنن که مشروعیت زمامدار سیاسی را منوط به انتخاب شورا و بیعت مردم با او می‌داند، نظریه‌ای است که به نظام‌های دموکراتیک نزدیک است.

اما برساخته‌ی تشیع کنونی، مطلقاً دموکراتیک نیست، برای اینکه مطابق این برساخته، امام را خداوند انتخاب کرده است و مردم هیچ نقشی در انتخاب یا عزل او و از زعامت سیاسی ندارند.

امام، معصوم و دارای علم لدنی است و عصمت و علم لدنی وی هم اکتسابی نیست.

چنان موجود مقدسی را نه مردم به عنوان حاکم انتخاب می‌کنند (وجه اثباتی دموکراسی) و نه مردم می‌توانند او را از زمامداری سیاسی عزل کنند (وجه سلبی دموکراسی که مهم‌تر از وجه ایجابی آن است).

نظریه‌ی زعامت سیاسی تشیع کنونی، از جهت دیگری هم با دموکراسی تعارض دارد. در نظام‌های دموکراتیک، ریاست و زمامداری سیاسی، «حق ویژه» هیچ فرد، طبقه، صنف یا دودمانی نیست.

درحالی که نظریه‌ی امامت تشیع، زمامداری سیاسی را «حق ویژه»ی یک خاندان می‌داند که از طریق خون از پدر به فرزند منتقل شده است.

بحث کنونی ما، ناظر به زعامت سیاسی ائمه نمی‌باشد، بلکه ناظر به ولایت معنوی امامان است.

۱- ولایت معنوی

از نظر عرفا، انسان کامل، مظهر همه‌ی اسماء الهی است. آنان انسان کامل را «مظهر اسم جامع الهی»، «منظر الهی»، «خلیفه بحق خدا»، «ولی اعظم خداوند» و «مظهر اسم اعظم الهی» تلقی و معرفی می‌کنند.

در تشیعی که از نیمه قرن پنجم به بعد برساخته شد، شیعیان با اقتباس این نظریه از عرفای سنی – محی‌الدین عربی، صدرالدین قونوی، داوود قیصری، مولوی و غیره – ائمه را مصداق انسان کامل و ولی اعظم خداوند معرفی کردند.

بحث عرفا مفهومی است و آنها در غالب موارد مصداقی برای ولی خدا معرفی نمی‌کنند. اما شیعیان، ائمه را مصداق این مفهوم می‌دانند.

جوادی آملی در این خصوص می‌گوید: «اینان [عرفا] بیش از دیگران درباره‌ی خلافت و هماهنگی آن با انسان کامل و تبیین کمال انسانی در خلافت الهی قدم برداشته و قیام کردند... سعی بلیغ اینان درباره‌ی اثاره‌ی دفاین نصوص منقول در تدوین تألیفات قیم ستودنی است، زیرا انسان‌شناسی عارفانه، معرفت اهل نظر و بصر است۴.»

مطابق نظر جوادی آملی، انسان کامل، از یک‌سو، مدیر مسئول موسسه‌ی منظم نظام هستی است و از سوی دیگر: «آفرینش پهنه گیتی برای تأمین قلمرو خلافت انسان کامل است و هستی غیر او، مطلوب در مقام فعل نبوده و نیست۵.»

به گمان جوادی آملی، انسان کامل (خلیفهٔ الله)، اولاً به جزییات اشیای مادی احاطه دارد، همه‌ی آنها را از قوه به فعل می‌رساند و صنایع و ابزارها را اختراع می‌کند.

بنابراین انسان کامل (که پیامبران و ائمه‌ی شیعیان هستند] خالق علوم و ابداع کننده‌ی تکنولوژی هستند:

«بسیاری از فنون و صنایع همانند علوم و سنن به دست پیامبران، یا با هدایت آنان به وجود آمده باشد.»

ثانیاً: امام معصوم، باران می‌باراند، جلوی اصابت آسمان به زمین را می‌گیرد، رافع غم و اندوه آدمیان و بلایای طبیعی است و هدایت تکوینی همه‌ی عالم امکان هم با او می‌باشد:

«با هدایت او باران می‌بارد و با امساک او آسمان و اجرام آسمانی به زمین اصابت نمی‌کند. غم و اندوه با عنایت او بر طرف می‌شود، مشکلات و بلایا با لطف او مرتفع می‌گردد، درخت به واسطه وجود او میوه می‌دهد:

بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر (زیارت جامعه).

به واسطه‌ی او گیاهان می‌رویند و درختان میوه می‌دهند و بکم تنبت الارض اشجارها و بکم تخرج الارض ثمارها (زیارت اول از هفت زیارت مطلق امام حسین).

از طریق او، خداوند آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و بکم یحمو الله ما یشاء و بکم یثبت (همان، بحار، ج ۹۸، ص ۱۵۳)، و در یک جمله، اراده‌ی خداوند در همه‌ی امور و همه‌ی مقدرات، نزد او بار می‌یابد و هبوط پیدا می‌کند و از بیت او صادر می‌شود: اراده الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم (همان)...

خلیفه‌ی کامل خدا و رسول باید «مظهر العجائب» و «مظهر الغرائب» و خلاصه‌ی عوالم جسمانی و روحانی و جامع حقایق علوی و سفلی و برتر از همه‌ی ادانی و اقاصی باشد و کسی که جامع این صفات نباشد لیاقت خلافت خدا و رسول را ندارد و از این رو نصب خلیفه و پیامبر به اعلام خداوند است، چنان که ... درباره‌ی آخرین خلیفه‌ی کامل، یعنی صاحب‌الزمان فرمود:

لیستخلفنهم فی‌الارض (نور، ۵۵) و همچنین هر یک از ائمه‌ی معصوم به اعلام حضرت رسول، یک‌دیگر را به خلافت تعیین کرده‌اند۶.»

جوادی آملی براساس چند زیارت‌نامه، تمام امور عالم را کار ائمه معرفی می‌کند.

به این ترتیب، شیعیان نظریه‌ی انسانِ کامل را از عرفای اهل تسنن اخذ کردند، و ائمه را برترین مصداق این نظریه معرفی نمودند.

به گفته‌ی جوادی آملی، انسان کامل، خلیفهٔ الله زمین و همه‌ی عوالم غیبی و شهودی است.

مطابق داستان قرآن، فرشتگان به خدا اعتراض می‌کنند که آیا کسی را جانشین خود در زمین می‌کنی که در آن فساد می‌کند و خون‌ها خواهد ریخت؟

خداوند به آنان پاسخ می‌دهد: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

مفسران و عرفا در طول تاریخ بحث‌های متعارض بسیاری درخصوص معنای این آیه کرده‌اند. اما رأی شیعی جوادی آملی قابل توجه است. وی می‌گوید:

«معلوم خداوند در جمله‌ی انی اعلم ما لا تعلمون، پیامبران، صالحان و امامان معصوم هستند و به بیان دیگر... همان ذوات مقدسی که مقصود از اسمای تعلیم داده شده به حضرت آدم‌اند» هستند۷.

انسان کامل، خلیفهٔ الله، همان امامان شیعیان دوازده امامی هستند.

موارد زیر به خوبی این نگرش را نمایان می‌کنند:

«رسول گرامی اسلام، حضرت محمدبن عبدالله که صادر اول یا ظاهر اول و خلیفه جامع الهی است، حتی در اسم استخلاف، آنچه را که درباره‌ی حضرت امیرالمومنین علی‌بن ابی طالب در ساحت غدیر و صحنه‌های فراون دیگر انجام داد و آن حضرت والا را بر کرسی خلافت نشاند و نشان ولایت را بر صدر مشروح او نصب فرمود و مدال رهبری و امامت اسلامی را بر بازوان خیبر گشای او بست همگی از سنخ مظهریت رسول اکرم و خلافت آن ذات اقدس الهی در اسم استخلاف و صفت جعل خلافت است۸»

«انسان کامل و خلیفه‌ی جامع الهی حضرت علی‌بن ابی طالب» است۹.

جوادی آملی ائمه را مظهر همه‌ی اسمای فعلیه‌ی خداوند معرفی می‌کند:

«آنچه از خلق و قبض و بسط و احیا و اماته و مانند آن در جهان تکوین ظهور می‌کند (که از مقام فعل خدا انتزاع می‌شود و ممکن‌الوجود است، نه واجب) مظهری می‌طلبد که همان خلیفهٔ الله و انسان کامل است و امام صادق در ذیل آیه ولله الاسماء الحسنی می‌فرمایند: اسمای حسنا ما هستیم، نحن الاسماء الحسنی (بحار، ج ۲۵، ص ۴، ح ۷)۱۰.»

۲- شیعیان غالی

در کتب کلامی و تاریخی شیعیان از جریانی به نام «غلات شیعه» (گزافه گویان) سخن رفته است. امروزه توجه چندانی به آن مباحث نمی‌شود. گویی غالیان جریانی متعلق به اعصار گذشته‌اند که دیگر اثری از آنان در میان شیعیان دوازده امامی یافت نمی‌شود.

اما انصاف آن است که تصور و تصویری که امروزه از سوی مراجع تقلید، فقها، مفسران، روحانیون و...، درباره‌ی ائمه در جامعه ترویج می‌شود، سراسر غلو و آغشته به خرافات بسیار است.

۲-۱- قرآن و غلو

قرآن غلو در دین را رد کرده است:

یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم و لاتقولوا علی الله الا الحق: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و از حد تجاوز ننمایید و به خداوند جز سخن راست نسبت ندهید (نسأ، ۱۷۱).

قل یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم غیر الحق و لاتتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیراً و ضلوا عن سواء السبیل: بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید، و از هوی و هوس کسانی که هم خود گمراه شدند و هم بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند، پیروی نکنید (مائده، ۷۷).

مطابق گزارش قرآن، خدای متشخص انسان‌وار سلطانی، به اهل کتاب فرمان می‌دهد که از غلو در دین خودداری کنند.

بنابراین وقتی مومنان مجاز به غلو درباره‌ی کتاب خدا نباشند، مجاز به غلو درباره‌ی پیامبر و ائمه‌ی خود هم نخواهند بود.

۲-۲- سنت معتبر و غلو

از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که به علی‌بن ابی طالب گفته‌اند:

گروهی از پیروانت درباره‌ی تو غلو خواهند کرد، آنان منکر حق‌اند و جای‌شان در دوزخ است. علی بن ابی طالب در نهج البلاغه می‌فرماید: یهلک فی رجلان، محب مفرط، یضعنی غیر موضعی، و یمدحنی بما لیس فی، و مبغض مفتر یرمینی بما انا منه بری:

دو گروه درباره‌ی من به هلاکت می‌افتند: عاشقان گزافه گوی که مرا در غیر جایگاه خود قرار می‌دهند و به چیزی که ندارم می‌ستایند و دشمنان نارواگو، که مرا به چیزی که از آن بیزارم نسبت می‌دهند۱۱.»

امام جعفر صادق گفته‌اند که غالیان «بدتر از یهود، نصاری و مجوس و مشرکان‌اند۱۲.»

همچنین از ایشان روایت شده است: «گوش و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از اینان (غلاه) بیزار است. خدا و پیغمبرش نیز از ایشان بیزارند. غلاه بر دین من و دین پدران من نیستند۱۳.»

و «لاتقاعدوهم و لاتوا کلوهم و لاتشاربوهم و لاتصافحوهم: با غلات نشست و برخاست نکرده، هم غذا نشده، همراه‌شان چیزی ننوشید و با آنها مسافحه نکنید۱۴.»

همچنین درخصوص جوانان فرموده‌اند: «از اینکه غلات، جوانان شما را فاسد کنند بترسید. غلات بدترین دشمنان خدا هستند۱۵.»

برساخته‌های غلات درباره‌ی ائمه، مشاجرات بسیار ایجاد کرده بود. افراد زیادی به امام صادق رجوع و اختلاف نظرها را به اطلاع ایشان می‌رساندند و خواستار نظر صریح امام بودند. به عنوان مثال، سدیر صیرفی به امام صادق می‌گوید:

شیعیان می‌گویند در گوش شما سخن گفته می‌شود، بعضی گویند به شما وحی می‌شود، بعضی گویند به قلب شما الهام می‌شود، بعضی گویند در خواب می‌بینید، کدام یک از اینها درست است؟

امام در پاسخ می‌گویند: آنچه را می‌گویند رها کن، ما حرام و حلال قرآن را بیان می‌کنیم.

وقتی یکی از افراد چیزهایی را که غلات درباره‌ی ائمه می‌گفتند، به اطلاع امام صادق می‌رساند، او آن‌قدر می‌گرید که قطرات اشک بر محاسن‌اش جاری می‌شود، سپس می‌گوید:

«ان امکننی الله من هولاء فلم اسفک دمائهم سفک الله دم ولدی علی یدی: اگر خداوند مرا بر آنان مسلط کرد و خون آنان را نریختم، خداوند خون فرزند را به دستم بریزد۱۶.»

در موارد دیگری به صراحت گفته‌اند: هر حدیثی از ما نقل شد، اگر با قرآن و سخن پیامبر تعارض داشت، جعلی به شمار آورید.

همچنین از امام رضا روایت شده است: «غلات کافرند... هر که با ایشان بنشیند و بیامیزد و بخورد و بیاشامد و بپیوندد و ازدواج کند... از ولایت خداوند و ولایت ما اهل بیت بیرون است۱۷.»

امام صادق غلات را لعن و تکفیر کردند و در مواردی حکم قتل برخی از سران آنان را صادر کردند۱۸.

مطابق برخی از روایات، ائمه دستور قتل برخی از غلات را صادر کرده‌اند۱۹.

امام هادی برخی از سران غلات را مهدورالدم معرفی کردند، و بهشت را برای قاتل آنها تضمین نمودند۲۰.

شیعیان پرسش‌های بسیاری از ایشان درخصوص غلات می‌کردند و امام به پرسش‌های شیعیان پاسخ می‌گفتند۲۱.

امام هادی حکم قتل ابن‌حاتم را صادر کرد و یکی از شیعیان، به نام جنید، پس از کسب اجازه شفاهی از امام، ابن‌حاتم را به قتل رساند.

۲-۳- تشیع قرون اولیه و غالیان

شهید ثانی می‌گوید که بسیاری از شیعیان معاصر ائمه، و بسیاری از شیعیان راوی احادیث ائمه، به «عصمت امامان» اعتقاد نداشته‌اند، بلکه امامان را «علمای ابرار» به شمار می‌آورده‌اند.

ائمه هم این‌گونه شیعیان را مومن و عادل به شمار می‌آورده‌اند:

«بسیاری از ایشان به عصمت ائمه اعتقاد نداشته‌اند، به واسطه مخفی ماندن این امر از آنها، بلکه معتقد بودند که ائمه علمای ابرار هستند، این مطلب از تتبع سیره و احادیث ائمه دانسته می‌شود و در کتاب ابوعمرو کشی- که رحمت خدا بر او باد- مطالبی است که اطلاع بر این امر می‌شود، با اینکه از سیره‌ی ائمه با ایشان این است که ائمه به ایمان بلکه به عدالت این افراد حکم می‌کرده‌اند۲۲.»

به گفته‌ی وی، از نظر آنان، عصمت، علم لدنی، نص الهی، نفی سهو، غیبت امام مهدی و...، جزو باورهای ضروری تشیع نبوده است.

مکتب حدیثی قم، متأثر از واکنش تند ائمه به غلات، تعدادی از نزدیک‌ترین یاران ائمه (حسین‌بن عبیدالله قمی، سهل‌بن زیاد آدمی، ابو سمینه محمدبن علی قرشی) را به جرم غلو از شهر قم اخرج کردند و تصمیم داشتند که محمدبن اورمه قمی (از یاران امام جواد و امام هادی و امام عسکری) را به اتهام غلو، به قتل برسانند، ولی وقتی وی را یافتند، از اول شب تا آخر شب در حال

نماز بود، از کشتن‌اش صرف نظر کردند. در نهایت احمدبن محمدبن عیسی اشعری شهادت داد که او غالی و دروغگوست، و بدینترتیب او را از شهر قم اخراج کردند۲۳.

غلات در آن دوره بسیار بدنام بودند. شیعیان هم امامان را عالمان پرهیزکار به شمار می‌آوردند. از این رو، اگر کسی کوچک‌ترین سخنی فراتر از این می‌گفت، جزو غلات به شمار می‌رفت.

آن چنان که برخی از شیعیان، قمی‌ها را متهم به تشبیه کردند؛ شیخ مرتضی می‌گفت: قمی‌ها، به استثنای شیخ صدوق، از مشبهه و مجبره‌اند. تشیع کلامی سید مرتضی، تشیع اخباری قم را نمی‌پذیرفت.

شیخ مفید و سید مرتضی، خبر واحد را حجت به شمار نمی‌آوردند، اما شیخ صدوق اخبار آحاد را حجت می‌دانست و به آنها عمل می‌کرد.

تشیعی که پس از قرن پنجم برساخته شد، عصمت، علم لدنی، نص الهی و... را به اوصاف ائمه افزود و جزء ضروریات تشیع به شمار آورد.

پاورقی‌ها:

۱- ابوحامد محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، قاهره: مکتبه الجندی، ۱۳۹۳ ق، ص ۲۳۶.

۲- مرتضی مطهری، امامت و رهبری، انتشارات صدرا، ص ۹۲.

۳- حسن‌بن یوسف حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۴.

۴- آیت‌الله جوادی آملی، تنسیم، تفسیر قرآن کریم، جلد ۳، ص ۱۳۸.

۵- پیشین، ص ۱۹۷.

۶- پیشین، صص ۱۲۸- ۱۲۵.

۷- پیشین، ص ۸۳.

۸- پیشین، ص ۱۰۱.

۹- پیشین، ص ۱۰۳.

۱۰- پیشین، ص ۲۰۷.

۱۱- شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۵.

۱۲- محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش، ص ۳۴۴.

۱۳- حاج میزا خلیل کمره‌ای، کتاب آراء ائمه الشیعه الامامیه فی الغلاه، ص ۷۷.

۱۴- محمدبن حسن طوسی، رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال)، تصحیح مصطفوی، حدیث ۵۲۵.

۱۵- شیخ طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۱۶- تاریخ جرجان، السهمی، تحقیق محمد عبدالمعیدخان، بیروت، عالم الکتب، صص ۳۲۳- ۳۲۲.

۱۷- حاج میزا خلیل کمره‌ای، کتاب آراء ائمه الشیعه الامامیه فی الغلاه، ص ۱۴۳.

۱۸- رجوع شود به: محمدحسین زین عاملی، شیعه در تاریخ، ترجمه محمد رضا عطایی.

۱۹- سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث و تفضیل طبقات الرواه، بیروت، منشورات مدینه العلم، ۱۹۸۹ م، ج ۲۱، ص ۱۸۰ - جلد ۱۳، ص ۲۴۰.

عبدالله مامقامی، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف اشرف، ۱۳۵۰ ق، ج ۲، ص ۱.

۲۰- اختیار معرفه الرجال، ص ۵۱۹، حدیث ۱۰۰۶.

۲۱- محمدبن حسن حرعاملی، وسائل الشیعه، کتاب حدود، ابواب حد المحارب، باب ۷. به اضافه منبع پیشین.

۲۲- شهید ثانی، حقایق الایمان، تحقیق سید مهدی رجایی، قم ۱۴۰۹، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، صص ۱۵۱- ۱۴۹.

رجوع شود به مقاله محققانه محسن کدیور: قرائت فراموش شده، مدرسه، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۸۵.

۲۳- محمدبن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، تصحیح سید حسن المصطفوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ص ۵۵۶.

آیت‌الله خویی نسبت غلو به او (محمدبن اورمه قمی) را اثبات نشده تلقی کرده است. رجوع شود به: معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۲۵.

امام زمان به چه کار فقها می‌آید؟ (۶)

غالیان و برساختن تشیع کنونی

شاید گمان رود که غالیان جریانی متعلق به قرون گذشته است. اما متاسفانه باید اعتراف کرد که تشیع فعلی، تشیع غلات است.

تشیع برساخته‌ی اینان، امام‌اش همان انسان کامل عرفاست، با این تفاوت که غالیان کنونی برای افزایش قدرت و کرامات امامان، نظریه‌ی انسان کامل عرفا را بسیار فربه کرده‌اند. برای تثبیت این مدعا، به برساخته‌های یکی از فلاسفه و عرفا و فقهای کنونی حوزه‌ی علمیه قم، یعنی آیت‌الله جوادی آملی، استناد خواهیم کرد.

آنچه در پی می‌آید، مدعیات فقیه، فیلسوف و عارف حوزه‌ی علمیه‌ی قم است.

چهارده جلد از تفسیر قرآن ایشان تاکنون منتشر شده است. گزارش ما صرفاً محدود به تفسیر چهارده جلدی او است.

به احتمال زیاد، نواندیشان دینی این کتاب را نخوانده‌اند، اما پخش درس‌های مختلف ایشان از سیمای جمهوری اسلامی، حاکی از آن است که آرای آیت‌الله جوادی آملی از طریق رسانه‌های دولتی، و شاگردان‌اش، در سطحی وسیع منتشر می‌شود.

ممکن است به دلایل مختلف، افراد به نظرات ایشان عنایت نداشته باشند، اما آرای او، یکی از پشتوانه‌های مهم نظریه سازی دینی برای نظام سیاسی حاکم است.

۱- ائمه برتر از پیامبران و صالح کننده آنان

اگر تعارفی که برسازندگان تشیع رسمی با پیامبر گرامی اسلام دارند نادیده گرفته شود، آنان، امامان خود را از همه‌ی انبیای الهی بالاتر به شمار می‌آورند. جوادی آملی می‌گوید:

«اهل بیت عصمت و طهارت انواری هستند که مردم در پرتو هدایت آنان خدا را می‌شناسند و به بهشت دست می‌یابند، پس آنها عقل منفصل امت و جامعه هستند، از این رو هنگام زیارت به آن ذوات نورانی عرض می کنیم: السلام علی من به یعبد الرحمان، و این سخن مجاز نیست...

رسول اکرم در بیانی نورانی، که ناظر به مهیمن بودن آن حضرت بر سایر پیامبران است، فرمود: همه‌ی پیامبران زیر پرچم من هستند: آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه. با این بیان، سبقت امیر مومنان بر پیامبران پیشین را نیز می‌توان ثابت کرد، زیرا طبق آیه شریفه مباهله، آن حضرت نفس و جان رسول اکرم است، چنان که از انضمام این دو نکته به روایتی که درباره‌ی عظمت صدیقه ی طاهره نقل شده، جایگاه رفیع آن حضرت در میان پیامبران و اولیای الهی روشن خواهد شد.

آن حدیث شریف این است که اگر امیر مومنان نمی‌بود، برای همسری حضرت فاطمه کفوی نبود و غیر از امام علی بن ابی طالب هیچ‌کس شایستگی آن را نداشت که حضرت زهرا به عنوان همسر از او اطاعت کند:

«لو ان الله تبارک و تعالی خلق امیر المومنین لفاطمه ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم و من دونه.» براین اساس، بعید نمی‌نماید که اگر سایر انبیا خواهان لحوق به مقام عترت باشند که مهیمن بر مقام آنهاست، دستیابی آنان به لحوق این مقام- مدتی طول بکشد، یا مراحلی بگذرد...

اولین فیض صادر یا ظاهر از حق تعالی، نور این خاندان بود و دیگران در مراحل پایین‌تر و در پرتو و در شعاع آن نور اول‌اند و سرانجام ممکن است در آخرت به آنان ملحق شوند...[پس برهان ما این است]

الف- اهل بیت عصمت نور واحدند

ب- در داستان حضرت خلیل دعایی مأثور است که خواهان لحوق به صالحان است و چنین مضمونی از حضرت علی بن ابی طالب نقل نشده است

ج- برهان عقلی بر صادر یا ظاهر بودن اهل بیت طهارت در دسترس هست، ولی چنین دلیلی درباره‌ی حضرت خلیل خدا نیست

د- هر کس در آخرت از صالحان باشد حتماً در دنیا نیز از صالحان خواهد بود، بنابراین، آنچه درباره‌ی حضرت ابراهیم و حضرت امیر مومنان وارد شده تفاوت دارد۱.»

برساختن «تشیع غالی» نیازمند ادعاهایی بیش از این است. لذا ادعا می‌شود قبل از اینکه حضرت آدم خلق شود، علی بن ابی طالب، پیامبری پیامبر گرامی اسلام را تصدیق کرده است:

«حارث بن عبدالله همدانی از حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب نقل کرد که آن حضرت فرمود... من بنده ی خدا و برادر رسول خدا و اولین تصدیق کننده‌ی او بودم. من او را در حالی که آدم بین روح و جسد بود، تصدیق کردم: «صدقته و آدم بین الروح و الجسد» (بحار، ج ۳۹، ص ۲۴۰، ح ۲۸) کسی که قبل از آدم رسول اکرم را به نبوت و رسالت تصدیق می‌کند انسان کامل است که در برابر کامل‌تر از خود قبل از تحقق آدم مصدقانه و صادقانه قرار می‌گیرد۲.»

۲- قرائت وحی به محض تولد و آوردن اسرار و علوم الهی با خود

امام حسین، همچون عیسی بن مریم، به محض تولد به قرائت وحی پرداخته است و اسرار و علوم الهی را با خود به دنیا آورده است:

«خلیفه الله کسی است که تغذیه‌ی علمی و عملی او از تعلیم اسماء تأمین می‌شود... از این رو وقتی محمدبن حنفیه انسان کاملی چون امام حسین را وصف می‌کند افزون بر بیان سه خصوصیت: «اعلمنا علماً، اثقلنا حلماً و اقربنا من رسول الله رحماً (۱- از همه‌ی ما عالم‌تر است ۲-در فضیلت‌های عقل عملی از همه‌ی ما حلیم‌تر و بردبارتر است ۳- از همه‌ی ما به رسول الله نزدیکتر است) دو وصف دیگر را نیز بیان می‌دارد که برتر از زمان است:

نخست این که، او پیش از آن که آفریده شود فقیه بود: کان فقیها قبل ان یخلق، یعنی اسرار و علوم الهی را به همراه خود آورده و آنها را از کسی نیاموخت، بلکه به مکتب نرفته، با غمزه، مسأله آموز صدها مدرس شد. دوم این که، پیش از آن که به زبان بیاید وحی را قرائت کرد: و قرأ الوحی قبل ان ینطق، یعنی پیش از این که وحی به مقام لفظ تنزل کند و در کسوت کلمات و حروف درآید معلوم آن حضرت بود و یا پیش از آن که آن حضرت به سن تکلم بالغ شود، همانند عیسی آشنای به وحی بود، بدون آن که نیازمن مکتب و آموختن از راه سمع و بصر باشد۳.»

جوادی آملی در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره، بحث مبسوطی ارائه کرده است که خداوند حضرت ابراهیم را در سن کهولت، پس از آزمایش‌های بسیار سنگین به امامت منصوب کرد. برای اینکه آن آزمون‌ها، زمینه سازی اعطای مقام امامت‌اند.

اولین آزمون ابراهیم، افکنده شدن به درون آتش انبوه و پر حجم بود. دومین آزمون سخت تر از آزمون اول بود. ابراهیم در پیری صاحب فرزند شد. خدا به او فرمان داد تا سر فرزند خود را با چاقو از بدن جدا کند. در آن شرایط دشوار، ابرهیم از غیرخدا منقطع شد، تمام نیاز وجودی‌اش معطوف به خدا گشت، «آنگاه مقام امامت بهره‌ی او شد۴.

حال خوب است جوادی آملی و دیگر مدعیان به این پرسش پاسخ گویند:

دو امام هفت ساله (امام نهم، امام جواد، و همچنین امام دهم، امام هادی) پس از پشت سر نهادن کدام آزمون سخت، در هفت سالگی، مقام امامت، برای آنها حاصل شد؟

کودک هفت ساله چگونه «انسان کامل» و «ولی الله» می‌شود؟

۳- نازل شدن روح القدوس فقط بر پیامبر اسلام و ائمه

ادیان دارای متافیزیک بسیار بزرگی هستند که با جهان شناسی کهن سازگار است، اما پذیرش این متافیزیک نامدلل و باور نکردنی، برای دیندارانی که در دوران مدرن زیست می‌کنند، بسیار دشوار است.

این متافیزیک، گره‌گشای هیچ‌یک از مسائل ایمانی نیست، چه رسد به مسائل حیات جمعی.

روح القدوس، یکی از باورهای متافیزیکی گذشتگان است. اما برسازندگان تشیع کنونی، از این باور متافیزیکی هم به سود غالی‌گری بهره می‌جویند:

«فرشته‌ای بزرگ‌تر از جبرییل و میکاییل، که تأیید به آن از مختصات برترین انسان‌های کامل، یعنی رسول اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت است و بر پیشینان نازل نشده است، مطابق روایات متعددی پس از آن که فرشته‌ی مزبور برای اولین بار از آسمان هبوط یافت و بر رسول گرامی نازل شد، به آسمان صعود نکرد و هم اکنون با وصی دوازدهم آن حضرت، حضرت حجه بن الحسن العسکری همراه است۵.»

اینها سخنان یکی از فلاسفه حوزه‌ی علمیه قم است. تمام مدعیات با چند روایتی که غلات ساخته‌اند، مدلل می‌شود.

۴- آگاهی ائمه از تمام کارهای روزانه مردم جهان و باطن افراد

فعل خداوند در عالم هستی از طریق قلب ائمه‌ی شیعیان در جهان جاری می‌شود. این اولین دلیل اطلاع ائمه از تمامی کارهای مردم جهان است.

دومین دلیل، این است که باطن افراد، حوزه‌ی عمل ائمه است. پس باطن هیچ‌کس بر امام پوشیده نیست.

سومین دلیل این است که تمام فرشتگان روازنه به خانه ائمه می‌آیند و می‌روند و تمام اخبار جهان را به اطلاع ایشان می‌رسانند:

«باید از محدوده‌ی کار خود که باطن افراد است با خبر باشد۶.» «خداوند هر کاری را در عالم اراده کند، از قلب امام می‌گذراند و امام با این روش از امور عالم آگاهی می‌یابد...قلب امام آشیانه‌ی اراده‌ی الهی است، از این رو امام از آنچه در جهان می‌گذرد آگاه است۷.»

یک دسته از روایات: «شئون معنوی امام را بیان می‌کنند، مانند آگاهی امام از اعمال مردم و شهادت او بر آنها، عرضه و ارائه اعمال مردم به پیشگاه امام در هر بامداد و شامگاه و واسطه‌ی فیض بودن امام و اینکه نیل دیگران به کمالات و فیوضات و مقامات به برکت امامت امام است۸»

«ائمه نه تنها شئون ظاهری جامعه را رهبری و هدایت می‌کنند بلکه آنان بر روح و جان افراد نیز احاطه علمی و اشراف حضوری دارند، از این رو از عقاید و اخلاق و اعمال دیگران آگاهند و آنها را می‌بینند۹.»

۵- ائمه درهای علم و بهشت

شیعه غالی، ائمه را به «درهای علم و حکمت» و «بهشت» تبدیل می‌کند که بدون آنها کسی نمی‌تواند وارد بهشت شود:

«نه در علوم ادبی می‌توان بهره‌ی صحیح از قرآن بدون حدیث اهل بیت برد... و نه در دانش‌های فقهی و حقوقی چنین بهره‌ای ممکن است و نه در معارف حکمی و کلامی میسور و نه در مشاهد عرفانی مقدور است... انسان کامل معصوم که امروز در مدینه‌ی علم و حکمت نبوی است، فردا در بهشت رضوان الهی است. آیا ممکن است کسی از غیر در بهشت بتواند وارد شود؟۱۰»

در این برساخته، ائمه به تنها «در ورودی بهشت» تبدیل می‌شوند. بدین ترتیب، غیرشیعیان، که اکثریت مسلمان‌ها را تشکیل می‌دهند، وارد بهشت نخواهند شد. سپس غلو را افزایش داده و مدعی می‌شود که بدون ائمه، مکاشفات عرفانی امکان‌پذیر نیست.

یعنی مولوی و ابن عربی و غزالی و دیگر عارفان سنی مذهب، هرچه در این زمینه گفته‌اند، کذب محض بوده است، چه رسد به عارفان یهودی و مسیحی.

جالب آن است که فقیهان، متکلمان و مفسران مسلمان، نظریه‌ی انسان کامل عرفای اهل سنت را گرفتند تا ائمه را مصداق حقیقی آن نظریه معرفی کنند.

در گام بعد، به آنها گفته می‌شود، بدون توسل به ائمه، و دستگیری آنان، مشاهدات عرفانی مقدور نیست.

۶- ائمه تنها راه فهم و تفسیر قرآن

برسازندگان تشیع کنونی، در غلو گوی سبقت از همه‌ی غالیان گذشته ربوده، مدعی می‌شوند بدون ائمه، کسی قادر به فهم مسائل کلامی و فلسفی نیست، تا چه رسد به فهم قرآن. اگر کسی از سر انصاف به تفسیر های شیعیان و تفاسیر برادران اهل تسنن بنگرد، ناصواب بودن این مدعا بر او آشکار خواهد شد.

جوادی آملی می‌نویسد:

«آنان که بی«عترت» در پی فهم قرآن‌اند، رویا را تجزیه و ترکیب می‌کنند و چنین می‌پندارند که با کتاب لغت می‌توان آن را تعبیر کرد[۱۱].» «آگاهی از تأویل، پیوند تنگاتنگ با اهل بیت عصمت و طهارت را می‌خواهد که راسخان در علم‌اند[۱۲].»

«اهل بیت عصمت و طهارت تالی تلو و «ثانی اثنین» قرآن‌اند و هرگز از آن جدا نمی‌شوند... چون آنان مصداق کامل «مطهرون» هستند، به عالی‌ترین معارف قران کریم دست یافته‌اند[۱۳].»

از سنی‌ها بگذریم، تفاسیری که نواندیشان معتقد به حقوق بشر، دموکراسی و آزادی از قرآن ارائه می‌کنند، با روایات منقول از ائمه به شدت تعارض دارد.

نواندیشان دینی ایران، برای آن که به تفسیری سازگار با مدرنیته از قرآن دست یابند، روایات ائمه را کنار نهاده‌اند.

۷- همه‌ی علوم محصول برکت ائمه هستند

«علم کوثر روانی است که از سینه به گوش مخاطب جاری می‌شود، و چون همه علوم به برکت خاندان عصمت و طهارت است یکی از القاب نورانی امام زمان «ماء معین» است، زیرا در حقیقت، آن حضرت آب حیات بشریت است[۱۴].»

۸- رجعت: دوباره زنده شدن ائمه و انتقام گرفتن از قاتلان خود

رجعت یکی از باورهای شیعیان است. یعنی برخی از مظلومان و ظالمان، قبل از قیامت، پس از ظهور امام زمان، دوباره زنده خواهند شد تا از مظلومان و ستمکاران انتقام بگیرند.

رجعت یکی از فروع اعتقاد به مهدویت است. مجلسی در بحار الانوار ج ۵۳ بیش از ۱۸۰ حدیث در اثبات رجعت نقل کرده است. حر عاملی در کتاب الایقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، حدود ششصد آیه و روایت به عنوان شاهد و مثبت رجعت نقل کرده است. کلینی، صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی هم از جمله افرادی هستند که کتاب‌هایی در این زمینه تالیف کرده‌اند.

مطابق روایات، علی بن ابی طالب و حسین بن علی به دنیا رجعت خواهند کرد، پس از انتقام گرفتن از دشمنان خود، قرن‌ها در جهان فرمانروایی خواهند کرد.

جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد:

«بازگشت همه امور به سوی خداست: والی الله ترجع الامور... تفسیر این آیه در برخی از روایات به رجعت یا ظهور حضرت مهدی نوعی تفسیر به باطن است... اهل بیت نبوت این آیه را گاهی به روز قیامت تفسیر کرده‌اند و زمانی به رجعت و گاهی به ظهور حضرت مهدی، و نظیر چنین تفسیری از ائمه اطهار در آیات قران فراوان است[۱۵].»

این اندیشه در جهان اسلام مخالفان جدی داشته است. فردی به ابن عباس می‌گوید برخی از مردم عراق بر این باورند که علی بن ابی طالب پیش از قیامت دوباره زنده خواهد شد. ابن عباس در پاسخ می‌گوید: آنان دروغ می‌گویند، به جان خودم سوگند اگر علی پیش از قیامت زنده می‌شد ما زنانش را نکاح نمی‌کردیم و میراثش را قسمت نمی‌نمودیم[۱۶].

انتقام گرفتن از فرزندان قاتلان امام حسین، یکی دیگر از فروع مهدویت است.

جوادی آملی در این خصوص می‌نویسد:

«امام باقر یا امام صادق فرزندان قاتلان سیدالشهداء را از مصادیق ظالمان برشمرده است. سر این تطبیق برپایه‌ی روایاتی که کشته شدن فرزندان قاتلان امام حسین به دست مبارک قائم آل محمد را بیان می کند آن است که آنها از کرده‌ی پدران‌شان خشنودند و به آن فخر می کنند۱۷.»

اول: تاکنون دلیلی بر صدق وجود امام دوازدهم اقامه نشده است

دوم: هیچ دلیلی برای صدق رجعت (زنده شدن امامان و ظالمان در دوران ظهور امام زمان) وجود ندارد

سوم: آیا کشتن نوادگان قاتلان امام حسین و امام علی، پس از هزاران سال، اخلاقاً و به لحاظ حقوقی قابل دفاع است؟

چهارم: دین برای صلح و دوستی است، یا برای جنگ افروزی و انتقام گیری از نسل‌های بعدی، به جرم پدران‌شان؟

۹- تطبیق آیات قرآن بر ائمه

تطبیق آیات قرآن بر ائمه امری است که موجب اعتراض اهل تسنن در طول تاریخ شده است.

می گویند:

«غیب چیزی است که با هیچ یک از حواس عادی و یا حواس مسلح قابل درک نباشد و در مقابل حضور و شهادت است و مصادیق فراوانی دارد و اگر در بحث روایی مفسران شیعه عنوان غیب، بر حضرت مهدی تطبیق شده است، از قبیل بیان مصداق است، نه تفسیر مفهوم، و از باب نمونه است، نه حصر. و مستند آن نص مورد قبول امامیه است، گرچه دیگران آن را نپذیرند. بنابراین، آنچه آلوسی به پیروی از امام رازی گفته است: «زعمت الشیعه انه القائم وقعدوا عن اقامه الحجه علی ذلک» (روح المعانی، ج ۱، ص ۱۰۷) ناصواب است۱۸.»

«این گونه احادیث در تفاسیر روایی شیعه «تطبیقی» است، نه «تفسیری»، چنانکه مقصود، بیان برخی مصادیق است، نه حصر و تخصیص عام یا تقیید مطلق، و از این رو طعن امام فخر رازی بر شیعه به این که «تخصیص مطلق بدون دلیل، باطل است» (تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۳۱)، بی‌مورد است.

مفسران شیعی نمی‌گویند: لفظ غیب در این معانی (مانند قیامت، رجعت و قیام حضرت مهدی به کار رفته یا مصداق آن منحصر به اینهاست، بلکه گفته‌اند: معنای غیب، جامع و کلی است و برخی از مصادیق آن در قرآن و برخی در کلمات معصومان بیان شده و امور یاد شده برخی از مصادیق غیب است، نه مفهوم آن۱۹.»

جمله این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدیر (بقره، ۱۴۸) ناظر به اصحاب حضرت ولی عصر است. آنان ۳۱۳ نفرند. هرگاه به این تعداد، افراد واجد شرایطی پیدا شدند، خدای سبحان آنها را در هر جا باشند گرد می‌آورد تا به حضور حضرت حجت مشرف شوند و آن حضرت حکومت جهانی خویش را تشکیل دهد۲۰.»

۱۰– امام زمان مصداق انسان کامل

«گذشته از براهین عقلی بر ضرورت وجود انسان کامل و تام معصوم در هر عصر و دوره‌ای، شواهد متقن نقلی فراوانی بر حضرت مهدی شخصی نه نوعی و قائم غائب نه غائب صرف، و موجود موعود، نه موعود محض دلالت دارد۲۱.»

مدعی فراموش کرده است، اولاً باید انسان کامل را تعریف کرده و ویژگی‌های آن را ذکر کند. «انسان کامل» شیعیان، نا انسان است. همه آدمیان خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده‌اند. همه‌ی آدمیان، کاملاً انسان هستند، نه «انسان کامل»:

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زیبد دعوی بی گناهی

ثانیاً: «با کدام براهین عقلی» ضرورت وجود انسان کامل اثبات شده است؟

ثالثاً: به فرض آنکه نیاز به وجود انسان کامل اثبات شود، و به فرض آنکه «مهدی موجود موعود» اثبات شود، متافیزیک، تعیین مصداق نمی‌کند. با چه روشی اثبات شده که امام زمان، انسان کامل ۱۲۰۰ سال اخیر و آینده است؟

۱۱– امام زمان و به زیر سلطه درآوردن یهودیان و مسیحیان

«اختلاف در دنیا پایانی ندارد و حتی در زمان ظهور حضرت ولی عصر نیز اختلاف هست، زیرا کفر، نفاق و یهودیت و مسیحیت، گرچه خاموش و زیر سلطه‌ی حکومت اسلامی است و یهودیان و مسیحیان جزیه می‌پردازند، اما حضور و اقدام نیز دارند و سرانجام نیز حضرت مهدی به دست مخالفان تبهکار به شهادت می‌رسد۲۲.»

«کامل‌ترین مرحله‌ی علم شهودی و اخلاص در عمل نیز زمان خضرت ولی عصر ظهور می‌کند و در آن روز، دین حق بر ادیان باطل غلبه مطلق می‌یابد۲۳.»

تصویری که اینان از حکومت امام زمان عرضه می‌دارند، هیچ نسبتی با کثرت‌گرایی، حقوق بشر، دموکراسی، و آزادی ادیان ندارد.

غیر مسلمین، یا باید مسلمان شوند، و یا اینکه در عین ذلت در زیر سلطه حکومت اسلامی، جزیه بپردازند. این تصور که «دین حق» در زمان امام زمان بر «ادیان باطل» غلبه‌ی مطلق می‌یابد، بلادلیل است.

پیروان ادیان هرچه دلیل در انبان داشته‌اند، به یک‌دیگر عرضه کرده‌اند، اما هیچ‌کس دلیل دیگری را نپذیرفته است.

به تعبیری، به تکافوی ادله، رسیده‌اند. مگر آنکه گفته شود، غلبه‌ی مطلق اسلام بر یهودیت و مسیحیت و دیگر ادیان، غلبه‌ی نظامی است، نه غلبه‌ی فکری، متکی بر گفت‌وگو و اقامه برهان و دلیل.

۱۲- سرایت عصمت از ائمه به خانواده ائمه

شیعه غالی تا کنون حتی یک دلیل بر عصمت انبیأ اقامه نکرده است۲۴. بعد، این ایده‌ی بلادلیل را به ائمه سرایت دادند و مدعی «عصمت ائمه» شدند.

حال گام مهم بعدی برداشته می‌شود. عصمت ائمه، به برخی از اعضای خانواده‌ی آنها هم منتقل شده است:

«هیچ دلیلی بر انحصار «ولایت» و «عصمت» در امامان معصوم نیست، از همین‌رو می‌توان گفت زینب کبرا و حضرت ابوالفضل العباس نیز در حد خود معصوم و ولی الله بوده اند۲۵.»

کارخانه شیعیان غالی اگر به همین سرعت معصوم تولید کند، چندی نخواهد گذشت که ولی فقیه را هم معصوم اعلام خواهند کرد، چون به صراحت نوشته‌اند که «هیچ دلیلی بر انحصار ولایت و عصمت در امامان» شیعیان وجود ندارد. آیا آوردن نام آقای خمینی در کنار نام یاران امام زمان، مقدمه‌ی معصوم‌سازی جدید نیست؟

«حضرت ولی عصر نیز هنگام ظهورشان سیصد و سیزده نفر یاور ویژه دارند و هر یک از آنان دست‌کم مانند حضرت امام خمینی است. آنان در رکاب آن حضرت و با رهنمود وحیانی وی توان اصلاح تمام جهان را دارند۲۶.»

نتیجه

پیش از آنکه به داوری درباره‌ی تشیع غالی امروزین پرداخته شود، این قسمت، با ذکر یک نکته پایان می‌یابد.

نظریه‌ی «انسان کامل» عرفا، انسانی را برمی‌ساخت که مظهر لطف، رحمت، عشق، صلح، دوستی و... است. اما «امام زمان»ی که غالیان برساخته‌اند، نماد جنگ و کشتار است.

پس از ظهور امام زمان، دیگر غیرمسلمانی در کره‌ی زمین وجود نخواهد داشت. او همه‌ی آدمیان را با شمشیر به دین اسلام دعوت می‌کند، هرکس «نه» بگوید، گردن‌اش را با شمشیر قطع خواهد کرد۲۷.

وارد شهر کوفه می‌شود و همه‌ی منافقان و شک باوران را خواهد کشت، همه‌ی کاخ‌ها را با خاک یکسان خواهد کرد،همه‌ی اعضای ارتش آنجا را نابود می کند، با کشتن همه‌ی ظالمان و یاران‌شان، خدای متشخص انسان‌وار را خشنود خواهد کرد۲۸.

تمام افرادی که زکات پرداخت نمی‌کنند را خواهد کشت. همه‌ی زناکاران دارای همسر را بدون دادگاه و شهادت شهود، سنگسار خواهد کرد۲۹.

یکی از شیعیان از امام باقر می‌پرسد: آیا رفتار مهدی موعود با مردم مثل رفتار پیامبر خواهد بود؟ امام می فرمایند: هیهات! هیهات! پیامبر با ملایمت با مردم رفتار می‌کرد و می‌کوشید از طریق محبت قلوب را مجذوب و افراد را مسلمان کند؛ اما قائم با شمشیر و

قتل با مردم مواجه خواهد شد. امر خدا این است که مهدی توبه‌پذیر نباشد و باید بکشد. وای به حال کسی که خیال ایستادن داشته باشد۳۰.

امام زمان فقط و فقط شمشیر می‌شناسد و از هیچ‌کس توبه نخواهد پذیرفت، فقط می‌خواهد دین و احکامش را پیاده کند، نه سخن کسی را می‌پذیرد، و نه گوش شنوایی در برابر نکوهش‌گران خواهد داشت۳۱.

جامه‌های درشتناک بر تن خواهد کرد و چون علی بن ابی طالب نان جو می‌خورد۳۲.

نفوذ و وجود یهودیان و مسیحیان را از بین خواهد برد. با ارائه نسخه‌ی اصلی تورات و انجیل آنان را مطیع خویش خواهد کرد۳۳.

اما برخی از آنان در برابرش می‌ایستند. عیسی ظهور خواهد کرد و پشت سر مهدی نماز خواهد خواند. دجال با هفتاد هزار یهودی گرد می‌آیند، عیسی آماده جنگ با آنان می‌شود، دجال و یهودیان فرار خواهند کرد. عیسی دجال را می‌گیرد و می‌کشد. یهودیان مخفی می‌شوند، اما اشیای مادی آنها را لو داده و به مسلمان‌ها خواهند گفت: اینجا یک یهودی پنهان شده است، بیایید او را بگیرید و بکشید۳۴.

این که این نوع اخبار توسط چه کسانی برساخته شده است، بسیار دشوار است. اما صدها روایت باورنکردنی دیگر از این نوع در متون اصلی شیعیان در این زمینه وجود دارد که فقهای شیعه آنها را می‌پذیرند.

برسازندگان، از مسیح که نماد محبت و صلح است، یک جنگ‌جوی تمام عیار ساخته‌اند. پیش از این گفته شد که امام زمان، در قد و قامت تصورات وتصدیقات شیعیان قرون اولیه ساخته شده است. تمام حوادث در آن منطقه می‌گذرد، و او با کسانی وارد جنگ خواهد شد که مردم آن دوران می‌شناختند و می‌توانستند به تصور درآورند.

سرشت تاریخی دین، به خوبی در برساخته‌ی امام زمان خود را به نمایش گذارده است. مهدی یکی از بنی هاشم است که خصوصاً از بنی امیه و بنی عباس انتقام می‌گیرد.

پاورقی‌ها:

۱ – آیت‌الله جوادی آملی، تنسیم، تفسیر قرآن کریم، جلد هفتم، مرکز نشر اسرا، ۱۳۸۶، صص ۱۳۸– ۱۳۴.

۲– تنسیم، ج ۳، ۱۳۹.

۳– تنسیم، جلد ۳، ص ۱۱۷.

۴– تنسیم، جلد۶، ص ۵۰۶– ۵۰۵.

۵– تنسیم، جلد ۵، صص ۴۷۱– ۴۷۰.

۶– تنسیم، ج ۶، ص ۵۰۱.

۷- تنسیم، ج ۶، ص ۵۰۱ و ۵۰۲.

۸- تنسیم، ج ۶، ص ۵۲۰.

۹- تنسیم، ج ۶، ص ۵۲۳.

۱۰- تنسیم، جلد ۹، صص ۵۶۵- ۵۶۴.

۱۱- تنسیم، جلد ۱۳، ص ۱۴۴.

۱۲- تنسیم، جلد ۱۳، ص ۱۶۸.

۱۳- تنسیم، جلد ۱۳، ص ۱۳۱.

۱۴- تنسیم، جلد ۱۰، ص ۶۳۶.

۱۵- تنسیم، جلد ۱۰، صص ۳۱۹ و ۳۲۴.

۱۶- تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۶۶.

۱۷- تنسیم، جلد ۹، ص ۶۳۹.

۱۸- تنسیم، جلد دوم، ص ۱۵۷.

۱۹- تنسیم، جلد ۲، ص ۱۸۲.

۲۰- تنسیم، جلد ۷، ص ۴۶۶.

۲۱- تنسیم، جلد ۵ - ص ۷۱۶.

۲۲- تنسیم، جلد اول، صص ۴۱۲- ۴۱۱.

۲۳- تنسیم، جلد ۱۱، ص ۷۳۶.

۲۴- رجوع شود به: «قرآن محمدی» ۴، بی‌دلیلی عصمت.

۲۵- تنسیم، جلد ۱۳، ص ۱۳۱.

۲۶- تنسیم، جلد ۱۱، ص ۶۱۷.

۲۷- المهدی الموعود، جلد ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۳- ۲۸۲.

۲۸- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲۹- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵.

۳۰- نعمانی، الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.

بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۵.

۳۱- پیشین.

۳۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۹ و الغیبه نعمانی.

۳۳- المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۵۵- ۲۵۴.

امام زمان به چه کار فقها می‌آید؟ (۷)

تشیع فقها، در برابر قرآن و ائمه

تشیع کنونی که برساخته‌ی دوران اخیر است، با تشیعی که در دوران ائمه وجود داشت بسیار متفاوت است. آنان که در دوران حیات امامان زندگی می‌کردند و درحال ساختن بنای تشیع بودند، معنای دیگری بدان می‌بخشیدند.

ابان‌بن تغلب به عنوان یکی از شیعیان امام جعفر صادق، تشیع را این‌گونه تعریف کرده است:

«الشیعه الذین اذا اختلف الناس عن رسول الله اخذوا بقول علی و اذا اختلف الاس عن علی اخذوا بقول جعفر بن محمد: شیعیان کسانی هستند که هرگاه مردم در قول رسول خدا اختلاف می‌کنند، سخن امیر مومنان را می‌گیرند و وقتی در سخن علی اختلاف می‌کنند، قول جعفربن صادق را می‌پذیرند۱.»

پیش از آغاز داوری درخصوص برساخته‌ی تشیع فعلی، توجه به یک نکته مهم است.

قرآن، علم غیب را تنها منحصر به خداوند می‌داند و به صراحت تمام اعلام می‌دارد که هیچ‌یک از انبیأ دارای علم غیب نبوده‌اند. بنابراین وقتی پیامبران و پیامبر گرامی اسلام فاقد علم غیب باشند، به طریق اولی امامان فاقد چنان علمی خواهند بود:

قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی قل هل یستوی الا عمی و البصیر افلا تتفکرون:

بگو من به شما نمی‌گویم که خزائن الهی نزد من است، و غیب نیز نمی‌دانم، و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ای هستم، من از هیچ چیز پیروی نمی‌کنم جز از آنچه به من وحی می‌شود، بگو آیا نابینا و بینا برابرند، آیا نمی‌اندیشند (انعام، ۵۰).

قل لا املک لنفسی نفعاً و لاضراً الا ماشاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیروما مسنی السوء ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یومنون:

بگو که برای خود اختیار سود و زیانی ندارم مگر آنچه خدا بخواهد، و اگر غیب می‌دانستم خیر فراوان برای خود کسب می‌کردم و هیچ ناگواری به من نمی‌رسید، من کسی جز هشدار دهنده و مژده‌آور اهل ایمان نیستم (اعراف، ۱۸۸).

و لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول انی ملک:

و به شما نمی‌گویم که خزائن الهی نزد من است، و غیب نیز نمی‌دانم، و نمی‌گویم که فرشته‌ام (هود، ۳۱).

ولله غیب السموات و الارض و الیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه و ما ربک بغافل عما تعلمون:

و علم غیب آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است و همه‌ی کارها به سوی او باز گردانده می‌شود، پس او را بپرست و بر او توکل کن و پروردگارت از کار و کردارتان غافل نیست (هود، ۱۲۳).

قل لایعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله:

بگو هیچ‌کس جز خداوند در آسمان و زمین غیب نمی‌داند (نمل، ۶۵).

قرآن به صراحت تمام می‌گوید که پیامبر منافقان پیرامونش را نمی‌شناسد، وقتی پیامبر اطرافیانش را نشناسد، یعنی فاقد علم غیب است. اگر پیامبر گرامی اسلام فاقد علم غیب است، ائمه چنان علمی را از کجا آورده‌اند؟

ومن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین یردون الی عذاب عظیم:

و از اعرابیان پیرامون شما و نیز از اهل مدینه منافقانی هستند که به نفاق خوگر شده‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم، دوبار عذاب‌شان خواهیم کرد، سپس دچار عذابی سهمگین شوند (توبه، ۱۰۱).

پیامبر به صراحت، عدم اطلاع خویش از عالم مجردات را بیان می‌کند:

ما کان لی من علم بالملا الاعلی اذیختصمون: مرا هیچ آگاهی از ملا اعلی نیست، آنگاه که [فرشتگان] مجادله کردند (ص، ۶۹).

تمام قصه‌های قرآنی (آل عمران، ۴۴ – هود، ۹۴ – یوسف، ۱۰۲ و ۳) می‌گویند که پیامبر گرامی اسلام علم غیب نمی‌دانسته است. از این رو تمامی احادیثی که ائمه را خزائن علم، و دارای علم غیب معرفی می‌کنند، باید جعلی و برساخته غالیان به شمار آیند.

برساخته‌ی کنونی تشیع، از جهات گوناگون با آنچه ائمه گفته‌اند تعارض دارد.

برخی از این موارد به شرح زیر هستند:

۱- انکار دانستن علم غیب

مردی کلبی از حضرت علی می‌پرسد: آیا شما دارای علم غیب هستید؟ حضرت پاسخ می‌دهند:

«لیس هو بعلم غیب و انما من ذی علم... و انما علم الغیب: علم الساعه و ما اعددالله بقوله: انالله عنده علم الساعه و ینزل الغیب و یعلم مافی الارحام و ماتدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری نفس بای ارض تموت انالله علیم خبیر (لقمان، ۳۴) فیلم سبحانه ما فی الارحام و انثی و قبیح او جمیل و سخی او بخیل و شقی او سعید و من یکون فی النار حطبا او فی الجنان للنبیین مرافقا فهذا علم الغیب الذی لایعلمه احد الا الله و ما سوی ذلک فعلم علمه الله فعلمینه و دعالی بان یعییه صدری و تضطم علیه جوانحی»:

«یکی از اصحاب امام گفت که ای امیر مومنان ترا علم غیب دادهاند؟ امام خندید و به آن مرد که از قبیلهی بنی کلب بود گفت ای کلبی این علم غیب نیست، علمی است که از دارندهی علم آموخته شده.

علم غیب علم قیامت است و آنچه خدا در گفته خود شمرده است که پس خدای سبحان میداند آنچه در زهدانها است از نر و ماده و زشت یا زیبا و جوانمرد یا بخیل و بدبخت یا نیکبخت و که هیزم آتش سوزان است یا در بهشت همرا پیامبران، پس این علم غیب است که جز خدا کسی آن را نداند و جز این علمی است که خدا آن را به پیامبرش آموخت و او مرا یاد داد و دعا کرد که سینهی من آن را فرا گیرد و دلم آن علم را در خود پذیرد۲.»

۲- عدم اطلاع از وقت مرگ

سخنان علیبن ابی طالب پس از ضربت خوردن از ابن ملجم، نشان از آن دارد که حضرت از شهادت خود اطلاع نداشته است.

میفرمایند:

«أیهَا اَلنَّاسُ کلُّ اِمْرِئٍ لاَقٍ مَا یفِرُّ مِنْهُ فِی فِرَارِهِ اَلْأَجَلُ مَسَاقُ اَلنَّفْسِ وَ اَلْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ کمْ أَطْرَدْتُ اَلْأَیامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَکنُونِ هَذَا اَلْأَمْرِ فَأَبَی اَللَّهُ إِلاَّ إِخْفَاءَهُ هَیهَاتَ عِلْمٌ مَخْزُونٌ:

ای مردم هرکس مرگی را که از آن گریزان است به هنگام فرار خواهد دید. دوران زندگی انسان، میدان رانده شدن اوست در جهان، و گریختن از مرگ، رسیدن است بدان. چند که روزگار را از این سو بدان سو راندم، و به خاطر دانستن این راز پوشیدهاش کاواندم، خدا نخواست، جز آنکه آن را بپوشاند، هیهات که این علمی است نهفته که هیچکس آن را نداند۳.»

۳- حدود دانش امام

از علی بن ابی طالب پرسیدند:

«آیا جز قرآن چیز دیگری از وحی پیامبر نزد شما هست؟ فرمود به خدایی که دانه را میشکافد و آدمی را میآفریند نه چیزی نیست. لکن خداوند گاه به بندهای از بندگانش فهمی ویژه از کتاب خود را عطا میکند۴.»

۴- پذیرش برتری سخن درست دیگری و اعتراف به خطا بودن سخن خود

قرطبی نقل میکند: مردی از علیبن ابی طالب مطلبی پرسید. آن حضرت دربارهی آن، سخن گفت. آن مرد گفت یا امیرالمومنین این طور نیست، لیکن این چنین است. حضرت علی فرمود: تو به صواب سخن گفتی و من به خطا و بالاتر از هر عالمی، علیم دیگری است۵.

۵- خطاپذیر و ایمن از خطا نبودن امام

حضرت علی در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

«فَلاَ تُکلِّمُونِی بِمَا تُکلَّمُ بِهِ اَلْجَبَابِرَةُ وَ لاَ تَتَحَفَّظُوا مِنِّی بِمَا یتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ اَلْبَادِرَةِ وَ لاَ تُخَالِطُونِی بِالْمُصَانَعَةِ وَ لاَ تَظُنُّوا بِی اِسْتِثْقَالاً فِی حَقٍّ قِیلَ لِی وَ لاَ اِلْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِی فَإِنَّهُ مَنِ اِسْتَثْقَلَ اَلْحَقَّ أَنْ یقَالَ لَهُ أَوِ اَلْعَدْلَ أَنْ یعْرَضَ عَلَیهِ کانَ اَلْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَیهِ فَلاَ تَکفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّی لَسْتُ فِی نَفْسِی بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَ لاَ آمَنُ ذَلِک مِنْ فِعْلِی إِلاَّ أَنْ یکفِی اَللَّهُ مِنْ نَفْسِی مَا هُوَ أَمْلَک بِهِ مِنِّی فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِیدٌ مَمْلُوکونَ لِرَبٍّ لاَ رَبَّ غَیرُهُ یمْلِک مِنَّا مَا لاَ نَمْلِک مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا کنَّا فِیهِ إِلَی مَا صَلَحْنَا عَلَیهِ فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ اَلضَّلاَلَةِ بِالْهُدَی وَ أَعْطَانَا اَلْبَصِیرَةَ بَعْدَ اَلْعَمَی.»

«پس با من چنان که با سرکشان گویند سخن مگویید و چونان که با تیزخویان کنند از من کناره مجویید، و با ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است.

پس، از گفتن حق، یا رأی زدن در عدالت باز مایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمن‌ام، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن تواناتر است. جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه در آن بودیم بیرون کرد و بدانچه صلاح ما در آن بود درآورد، به جای گمراهی رستگاری‌مان نصیب نمود، و به جای کوری بینایی‌مان فرمود۶.»

۶- قلب محل علم و دانش

«قرآن محمدی» نشان داد که گذشتگان، قلب را محل ادراک تلقی می‌کردند. قرآن، پیامبر و ائمه در گفتارشان از این نظریه‌ی غیرمنطبق با واقع استفاده کرده‌اند.

موارد زیادی در «قرآن محمدی» به عنوان شاهد ارائه گردید. اینک به موارد دیگری در این خصوص استناد خواهیم کرد.

در کافی کلینی روایتی از حضرت علی نقل کرده که در آن مولا، رابطه‌ی ویژه خود با پیامبر گرامی اسلام را بازگو می‌کند. در آخر این روایت می‌فرمایند:

«ثم وضع یده علی صدری و دعا الله لی ان یملا قلبی علماً و فهماً و حکماً و نوراً فقلت: یانبی الله بابی انت و امی منذ دعوت الله لی بما دعوت لم انس شیئا و لم یفتنی شی لم اکتبه افتتخوف علی النسیان فیما بعد؟ فقال: لست اتخوف علیک النسیان و الجهل:

سپس دست بر سینه‌ی من نهاد و از خدا خواست که دلم را پر از علم و فهم و حکمت و نور نماید، من گفتم ای پیغمبر خدا، پدر و مادرم قربانت از آن وقت که دعا را درباره‌ی من کردی چیزی فراموش نکنم و آنچه هم ننویسم از دستم نرود. آیا پس از این بیم فراموشی برایم داری؟ فرمود: نه، من از فراموشی و نادانی نسبت به تو بیمی ندارم۷.»

مسعودی و دیگران نوشته‌اند که علی‌بن ابی طالب مردی گندم‌گون، بزرگ شکم، سری بی موی، قامتی متوسط، شانه‌ای فراخ، بازوانی پیچیده و ستبر، چشمانی سیاه و درشت، ساق‌هایی باریک و چهره‌ای دل نواز داشت.

مورخان مسلمان نوشته‌اند که در آن دوران، بازار کوفه در دست ایرانیان بوده و در آن شهر حدود بیست هزار ایرانی زندگی می‌کرده‌اند.

امام علی هر وقت به بازار می‌رفتند، بازاریان می‌گفتند: «مرد شکنبه» آمد. یعنی شکم مولی بزرگ و فربه بود. حضرت هم در پاسخ به آنان می‌فرمود: «اعلاه علم و اسفله طعام» یعنی بالای آن علم است و پایین طعام است۸.

قلب را محل علم و دانش معرفی کردن، با واقعیت منطبق نیست. یعنی این باوری کاذب است. این شاهد نشان می‌دهد که آنچه غالیان درباره‌ی دانش فرا بشری ائمه گفته‌اند و می‌گویند، سخنی کاذب بیش نیست.

اگر قرآن و ائمه می‌فرمودند نفس یا مغز محل ادراک است، اعراب هم آن را می‌فهمیدند. دانش زمانه، قلب را محل ادراک می‌دانست.

مگر می‌شود کسی مدیریت کل نظام تکوین را در دست داشته باشد و نداند که قلب محل ادراک نیست؟

۷- نماز بدون وضو

«عن عبدالرحمن الغررمی عن ابیه عن ابی عبدالله قال: صلی علی علیه السلام بالناس علی غیر طهر و کانت الظهر ثم دخل فخرج منادیه: ان المومنین صلی علی غیر طهر فاعبدوا و لیبلع الشاهد الغائب۹.»

«حضرت صادق فرمود: امیرالمومنین علی علیه السلام نماز جماعت را با مردم ندانسته بدون وضو یا غسل خواند و آن نماز ظهر بود پس داخل منزل شد، آن‌گاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که امیرالمومنین نماز بدون طهارت خوانده است، پس نماز را اعاده کنید و باید حاضر به غایب ابلاغ کند۱۰.»

۸- داستان افک

پیامبر گرامی اسلام در غزوه‌ی بنی مصطلق عایشه را همراه خود می‌برد. پس از پایان کار در مراجعت به مدینه، عایشه از کاروان جا ماند. صفوان‌بن معطل سلمی، که او هم از کاروان جا مانده بود، عایشه را دیده و او را سوار شتر خود می‌کند، همه‌ی شب می‌راند تا آفتاب صبح به مدینه می‌رسند.

منافقان شایعه می‌سازند و به عایشه تهمت ناپاکی می‌زنند. عایشه با اجازه‌ی پیامبر به خانه‌ی پدر خود می‌رود. پیامبر بسیار از این رویداد ناراحت شده بود، برای اینکه به جوان‌ترین همسرش، تهمت زنا زده بودند.

این ماجرا دهان به دهان می‌پیچد و شایعات تا جنگ و فتنه پیش می‌رود که پیامبر مانع آن می‌شوند. پیامبر گرامی اسلام در این خصوص با زید بن حارثه و علی‌بن ابی طالب مشورت می‌کند. زید به او می‌گوید همسرت را نگاه دار، اما امام علی به پیامبر می‌گوید: یا رسول‌الله زنان بسیارند و تو می‌توانی که یکی دیگر بخواهی.

حضرت علی در حضور پیامبر از کنیز عایشه (بریره) درباره‌ی عایشه سوال می‌کند و او را سخت می‌زند و به او می‌گوید ای سیاه راست بگو. بریره پاسخ می‌دهد که در کار عایشه هیچ عیبی ندیده‌ام جز اینکه گاهی که پیش او خمیر می‌گذاشتم غافل می‌شد و بز آن را می‌خورد.

عایشه یک ماه در خانه‌ی پدرش بود. پس از این ماجرا، پیامبر به خانه‌ی ابوبکر می‌رود، و به عایشه می‌گوید اگر گناهی کرده‌ای توبه کن:

«یا عایشه فانه بلغنی عنک کذا و کذا فان کنت بریئه فبرئک الله و ان کنت الممت بذنب فاستغفری الله و توبی فان العبد اذاعترف بذنب ثم تاب الی الله تاب الله علیه.»

سپس وحی بر پیامبر نازل می‌شود و پیامبر به عایشه می‌گوید: ای عایشه تو را بشارت باد که «حق تعالی برائت تو فرو فرستاد.»

آنگاه پیامبر به منبر رفته و آیات ۱۱ تا ۲۲ سوره‌ی نور را تلاوت می‌کند۱۱.

در این آیات، قرآن برای این «بهتان بزرگ»، به شدت تهمت زنندگان را مواخذه و به برخی از آنان وعده‌ی «عذابی سهمگین» می‌دهد.

اگر پیامبر دارای علم غیب بود، از همان ابتدا، جلوی دیگران می‌ایستاد و آنان را به دلیل این تهمت مواخذه می‌کرد. در آن صورت دیگر ضرورتی به رفتن عایشه به منزل پدرش، بیشتر از یک ماه نبود و وقایع بعدی هم اتفاق نمی‌افتاد.

از سوی دیگر، نحوه‌ی برخورد امام علی با این ماجرا نشان دهنده‌ی آن است که ادعای غالیان درخصوص علم لدنی، بلادلیل و کاذب است.

چرا علی‌بن ابی طالب به پیامبر توصیه کرد تا عایشه را طلاق دهد؟

چرا از کنیز عایشه پرس‌وجو کرد؟

چرا برای اینکه او حقیقت را بگوید، او را کتک زد؟

آیا مواخذه شدید قرآن درخصوص این واقعه، به هیچ‌وجه شامل علی‌بن ابی طالب نمی‌شود که در این ماجرا به سود عایشه رای نداد؟

۹- عزل ونصب‌های اشتباه

علی‌بن ابی طالب، افرادی را بر ولایت‌های مختلف نصب یا عزل کرد که خطا بودن آن در همان زمان یا بعدها روشن شد.

ایشان قیس‌بن سعدبن عباده را به ولایت مصر منصوب کرد. معاویه با توسل به دروغ و پخش شایعات بی‌اساس و جعل نامه، چنان نشان داد که گویی قیس به او پیوسته است.

امام علی پس از شنیدن شایعات، با فرزندان خود (امام حسن، امام حسین، محمدبن حنفیه) و عبدالله جعفر در این خصوص مشورت کرد، آنگاه قیس را عزل و به جای او، محمدبن ابی بکر را نصب کرد. قیس پس از شنیدن حکم، به سوی امام حرکت کرد، امام را از خبر کذب معاویه آگاه کرد و در نهایت در جنگ صفین در رکاب مولی شرکت کرد.

محمدبن ابی بکر به شهادت رسید. پس از آن امام مالک اشتر را به ولایت مصر منصوب کرد و در حکم اشتر به گونه‌ای از عزل و نصب اشتباه خود ابراز ندامت کرد.

اگر امام دارای علم غیب یا علم لدنی بود، چنان حادثه‌ی ناگواری روی نمی‌داد و مصر برای همیشه از دست علی خارج نمی‌شد.

مورد دیگر منصوب کردن زیادبن ابیه به ولایت بصره، اهواز، فارس و کرمان بود. او که پس از شهادت علی از سوی امام حسن بر منصب خویش ابقا شد، در طول این مدت شیعیان را شناسایی کرد، بعد که با معاویه هم دست شد، پدر شیعیان علی را درآورد.

اگر علم غیب یا علم لدنی در کار بود، معنی نداشت که دو امام با نصب چنین فردی، جان و مال و زندگی پیروان خود را نابود کنند.

مورد دیگر، نصب منذربن جارود بود. امام در همان زمان نامه‌ی توبیخی به او نوشت و گفت: خوبی پدرت باعث فریب و غفلت من شد و گمان کردم که تو راه او را ادامه خواهی داد، اما تو از طریق خراب کردن آخرت، دنیایت را آباد می‌کنی.

۱۰- استدلال دودمانی

حضرت علی حق زعامت سیاسی را برمبنای دودمان بنا کرده‌اند. اگر علم لدنی وجود داشت، حضرت به گونه‌ای استدلال می‌کردند که برای انسان‌های دوران بعدی، و خصوصآ امروزیان، قابل پذیرش باشد. امروزان حکومت را حق ویژه‌ی خاندان خاصی تلقی نمی‌کنند.

حضرت علی می‌فرمایند:

«کجایند کسانی که پنداشتند آنان نه ما دانایان علم قرآنند؟ به دروغ و ستمی که بر ما می‌رانند، خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را در حوزه عنایت خود در آورد، و آنان را از آن برون کرد.

راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند، و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند. همانا امامان از قریش‌اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته‌اند، دیگران درخور آن نیستند، و طغرای امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته‌اند۱۲.»

حضرت علی وقتی عمر درباره‌ی جنگ با ایرانیان و حضور خودش در آن جنگ با ایشان مشورت کرد، در بخشی از پاسخ خود به مسائل ملیت اشاره فرمودند:

«و عرب امروز اگر چه اندکند در شمار، امّا با یکدلی و یک سخنی در اسلام نیرومندند و بسیار. تو همانند قطب برجای بمان، و عرب را چون آسیا سنگ گرد خود بگردان، و به آنان آتش جنگ را برافروزان که اگر تو از این سرزمین برون شوی، عرب از هر سو تو را رها کند، و پیمان بسته را بشکند، و چنان شود که نگاه‌داری مرزها که پشت سر می‌گذاری برای تو مهمّ‌تر باشد از آنچه پیش روی داری.

همانا عجم اگر فردا تو را بنگرد، گوید این ریشه عرب است، اگر آن را بریدید آسوده گردیدید، و همین سبب شود که فشار آنان به تو سخت‌تر گردد و طمع ایشان در تو بیشتر۱۳.»

۱۱- اداره عالم به وسیله‌ی ائمه

غالیان می‌گفتند خداوند اداره‌ی عالم هستی را به ائمه واگذار کرده است. شیخ صدوق آنها را مفوضه می‌نامید و رد می‌کرد. به گفته‌ی وی، مفوضه شهادت سه‌گانه را به اذان افزوده‌اند۱۴.

آیت‌الله جوادی آملی، دقیقاً چنان باوری دارد. به عبارت دیگر، یک موسسه سهامی خاص برای اداره عالم هستی می‌سازد، سپس اداره‌ی عالم را به ائمه واگذار می‌کند.

او می‌نویسد:

«خلیفه الله مدیر موسسه‌ی منظم نظام هستی است. آفرینش فرشتگان و نیز خلقت نظام کیهانی در شش دوره‌ی تحولی و تقدیر روزی‌ها در فصول چهارگانه و خلق جن و جانور و سایر موجودهای با روح و بی‌روح در پهنه‌ی گیتی، مجموعه‌ی منسجمی را تشکیل داد که می‌توان از آن به موسسه‌ی منظم یاد کرد، ولی به ذهن هیچ موجودی اعم از فرشته و غیر آن، نمی‌آمد که این مجموعه‌ی منسجم، محتاج به مدیری است که وی خلیفه‌ی خدا در اداره‌ی این نظام است و بر فرض ادراک احتیاج به مدبر، مصداق آن کیست، زیرا وقتی فرشتگان از این مطلب مهم غافل باشند دیگران به طریق اولی۱۵.»

جوادی آملی توضیح نداده که وقتی هیچ موجودی نمی‌داند، و نمی‌تواند بداند، که ائمه عالم هستی را اداره می‌کنند، او این امر را از کجا فهمیده است؟

مرحوم حیدرعلی قلمداران، در کتاب راه نجات از شر غلاه، این اندیشه را طرح و تعارض بارز آن را با قرآن نشان داده است.

در اینجا فقط به ذکر آیات قرآن اکتفا خواهد شد. قرآن تدبیر عالم هستی را منحصراً به دست خداوند معرفی می‌کند:

ثم استوی علی العرش یدبر الامر:

بر عرش استیلا یافت، کار [جهان] را تدبیر می‌کند (یونس، ۳).

یدبر الامر یفصل الایات: کار [و بار جهان] را تدبیر می‌کند و آیات [خویش] را روشن بیان می‌دارد (رعد، ۲).

یدبر الامر من السماء الی الارض: از آسمان کار و بار زمین را تدبیر می‌کند (سجده، ۵).

قرآن می‌گوید حتی اگر از مشرکان پرسیده شود: تدبیر امور عالم در دست چه کسی است؟ پاسخ خواهند داد: خدا.

قل من یرزقکم من السماء والارض امن یملك السمع و الابصار و من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و من یدبر الامر فسیقولون الله فعل افلاتتقون فذا لکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق الا الظلال فانی تصرفون:

بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، یا کیست که بر گوش‌ها و چشم‌ها حاکم است؟ و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بر می‌آورد، و کیست که کار [جهان] را تدبیر می‌کند، زودا که خواهند گفت خدا، بگو پس چرا پروا نمی‌کنید؟ این چنین است که خداوند پروردگار راستین شماست، و پس از حق غیر از گمراهی چیست، پس چگونه به بیراهه می‌روید (یونس، ۳۱ و ۳۲).

نکته‌ی مهم‌تری هم در اعتقادات باورنکردنی آیت‌الله جوادی آملی درباره‌ی ائمه وجود دارد. ایشان بر این باورند که اگر هیچ امامی در قید حیات نباشد، عالم هستی پایان می‌پذیرد و قیامت آغاز می‌شود. برای اینکه عالم هستی بدون مدیر نمی‌تواند به کار خود ادامه دهد.

ایشان می‌نویسند:

«وقتی انسان کامل از نشئه‌ی دنیا به قیامت منتقل شود، دنیا نیز به آخرت تبدیل خواهد شد و اگر دنیای دیگری آفریده شود، خلیفه‌ی دیگری می‌طلبد۱۶.»

چون عالم هستی به بقای خود ادامه داده است، پس می‌توان نتیجه گرفت که فرزند امام یازدهم (امام زمان) وجود دارد و درحال اداره‌ی عالم هستی است.

به این ترتیب، جوادی آملی به قرائن و شواهد تاریخی فرزند داشتن یا نداشتن امام یازدهم شیعیان، که در متون شیعی آمده است، عنایت نمی‌کند و آنها را جدی نمی‌گیرد۱۷، برای اینکه، باورهای متافیزیکی نامدلل او را بدین سو رانده‌اند که عالم هستی بوسیله‌ی انسان کامل (ائمه) اداره و مدیریت می‌شود.

پاورقی‌ها:

۱- ابوالعباس النجاشی، رجال النجاشی، تصحیح آیت‌الله زنجانی، قم، موسسه النشر الاسلامی، ص ۱۲.

۲- نهج البلاغه، دکتر شهیدی، خطبه ۱۲۸، ص ۱۲۷.

۳- نهج البلاغه، شهیدی، خطبه ۱۴۹.

۴- ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، مقدمه چهارم.

۵- الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱، ص ۲۷۲.

۶- نهج البلاغه، شهیدی، خطبه ۲۱۶، ص ۲۵۰.

۷- کلینی، اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۱۰.

۸- منابع زیر این روایت را نقل کرده‌اند:

مجلسی، بحارالانوار، موسسه الوفاء، بیروت، لبنان، جلد ۴۰، ص ۱۴۳.

ابراهیم بن محمد الثقفی الکوفی، الغارات، به تحقیق سید جلال الدین، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، جلد اول، صص ۱۱۱-۱۱۰.

سفینه البحار، جلد اول، ص ۶۷۴ - چاپ قدیم.

طبقات ابن سعد، جلد ۳، ص ۲۷، چاپ بیروت.

انساب الاشراف، ۱: ۳۱۹.

تا آنجا که حافظه یاری می‌کند، راقم این سطور، اولین بار این روایت را در کتاب ولایت فقیه آیت‌الله منتظری مشاهده کرد، اما با توجه به عدم دسترسی به کتاب مذکور، منابع اصلی نقل گردید.

۹- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، چاپ نجف، ج ۳، ص ۴۰، حدیث ۱۴۰.

بحارالانوار، جلد ۱۸، چاپ کمپانی، ص ۶۲۵.

۱۰- راه نجات از شر غلات، ص ۱۱۹.

۱۱- سیرت رسول الله، انتشارات خوارزمی، چاپ ۱۳۶۱، ص ۷۸۵ – ۷۹۷.

۱۲- نهج البلاغه، شهیدی، خطبه ۱۴۴، ص ۱۴۰.

۱۳- نهج البلاغه، شهیدی، خطبه ۱۴۶، ص ۱۴۲.

۱۴- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۰.

۱۵- تسنیم، جلد ۳، ص ۱۹۷.

۱۶- تسنیم، جلد ۳، ص ۱۹۷.

۱۷- کلینی در کافی، داستان وفات امام یازدهم و فرزند نداشتن ایشان را در روایتی طولانی از احمدبن عبیدالله بن خاقان به شرح زیر گزارش کرده است:

«چون امام(حسن عسکری) بیمار شد، خلیفه نزد پدرم فرستاد که ابن الرضا بیمار شده و پدرم همان ساعت شب سوار شد و به دارالخلافه شتافت و شتابانه برگشت و پنج تن از خادمان امیرالمومنین با خود داشت که همه مورد وثوق بودند و از خواص به شمار

می‌رفتند و نحریر در میان آنها بود (که از خواص خادمان خلیفه بود) و به آنها دستور داد در خانه حسن بمانند و خبر و حال او را خوب بفهمند و فرستاد نزد چند تن پزشک که نزد او رفت و آمد کنند و هر بام و شام او را معاینه کنند.

و چون دو سه روز گذشت خبر آوردند که ناتوان شده و دستور به پزشکان رسید که در خانه او بمانند و فرستاد قاضی القضات را احضار کرد و دستور داد ده تن از کسانی که میان اصحاب خود در دین و امانت و ورع به آنها وثوق دارد حاضر کند آنها را حاضر کرد و همه را به خانه‌ی حسن فرستاد و دستور داد شبانه روز در آن بمانند و آنجا ماندند تا آن حضرت وفات کرد و شهر سرمن رأی یک پارچه شیون و عزا شد و خلیفه فرستاد خانه او را بازرسی کردند و اتاق‌ها را بازدید نمودند و هرچه در آنها بود مهر کردند و دنبال پسر او گشت و زنانی که آبستنی را می‌فهمیدند آوردند و کنیزان او را بازرسی کردند و یکی از آنها گفت در یکی از کنیزان اثر حمل هست او را در اطاقی زندانی کردند و نحریر خادم را با یارانش و چند تن زن بر او گماشتند.

بعد از آن به تجهیز امام پرداختند، و بازارها را بستند و بنی هاشم و افسران و پدرم به دنبال جنازه او سوار شدند و شهر سرمن رأی در آن روز رستاخیز شد و چون او را آماده کردند خلیفه ابوعیسی پسر متوکل را فرستاد که بر او نماز بخواند و چون جنازه را بر زمین نهادند، ابوعیسی نزدیک او رفت و روی‌اش را باز کرد و او را به بنی هاشم و علویان و عباسیان و افسران و دفترداران و قاضیان و عدول وانمود کرد و گفت این حسن بن محمدبن علی بن محمدبن الرضا است که به مرگ خدایی در بستر خود مرده است و جمعی از خادمان امیرالمومنین و فلان و فلان از موثقین و قضات و فلان و فلان از پزشک ها بر بالین او بودند.

سپس روی آن حضرت را پوشید و دستور داد او را بر دارند و از میان خانه‌ی خودش او را برداشتند و در اطاقی که پدرش در آن دفن بود به خاک سپرده شد.

خلیفه و مردم در مقام بازرسی از پسر او بر آمدند و در خانه‌ها و اطاق‌ها بسیار گردش و بازرسی شد و از تقسیم ارث او خود داری شد و آنها هم که بر آن کنیزی که احتمال آبستنی داشت گماشته بودند در کار خود بودند تا روشن شد که حملی در کار نیست و چون روشن شد که حملی در کار نیست ارث او را میان مادرش و برادرش جعفر تقسیم کردند»

(کلینی، اصول کافی، ترجمه و شرح آیت‌الله محمد باقر کمره‌ای، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۹، جلد دوم، صص ۵۶۵- ۵۶۴).

این روایت در منابع زیر درج شده است:

مفید، الارشاد، ص ۳۳۸- ۳۳۹.

طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۵۸- ۳۵۹.

أربلی، کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۴۰۸- ۴۰۹.

مجلسی در جلاء العیون زیر عنوان: ذکر المهدی.

عباس قمی در منتهی الآمال نیز زیر همین عنوان آن را آورده‌اند.

پیشینه‌ی نظریه‌ی «علمای ابرار» در دوران اخیر

مرحوم حیدرعلی قلمداران، کتابی نوشته است زیر عنوان راه نجات از شر غلات. این کتاب، از نظر منابع و نیز نشان دادن تعارض تشیع فعلی با تشیع دوران ائمه، کتاب مهمی در این موضوع است.

درواقع این کتاب نقدی است بر کتاب امراء هستی، نوشته‌ی سید ابوالفضل نبوی قمی. فرد یاد شده در روی جلد کتاب، خود را آیت‌الله العظمی خوانده بود. ناقد در کتاب خویش نامی از مدعی آیت‌الله العظمی بودن نمی‌برد.

کتاب حیدرعلی قلمداران در سال ۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴ منتشر شده است. در سال ۱۳۵۸ برخی از متعصبین قصد ترور او را داشتند. وی در این واقعه زخمی شد، اما خوشبختانه زنده ماند. او شرح این واقعه را در جلد دوم کتاب حکومت در اسلام نوشته است.

قلمداران در ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۸ درگذشت و در قبرستان بهشت (امام زاده علی بن جعفر) قم مدفون است. ابوالفضل نبوی هم در سال‌های اول انقلاب درگذشت.

انتشار یک فصل از کتاب (۱۸۶– ۱۶۵) وی در اینجا، از چند جهت مهم است:

اول: این مقاله نقدی است بر برساخته‌های شیعیان غالی‌ای چون آیت‌الله جوادی آملی. در این نقد، به خوبی تغییر الگوی تشیع در طول تاریخ، نشان داده می‌شود. برساخته تشیع فعلی، هیچ نسبتی با تشیع اولیه ندارد.

دوم: حق این است که آن مرحوم ۳۵ سال پیش، نظریه «علمای ابرار» را در کتاب خویش، همراه با مستندات آن، مطرح کرد.

سوم: ادای احترام به کسی است که بسیار زودتر از امثال ما، حقیقت را بیان کرد و به دلیل بیان این حقیقت، تا پای مرگ پیش رفت.

آنچه پس از این از نظر خواننده خواهد گذشت، متن کامل صفحات یاد شده است. راقم این سطور، در حین تایپ این فصل، ترجمه‌ی آیات قرآن را به متن افزود و رسم الخط فعلی را رعایت کرد.

علمای بزرگ شیعه نیز امامان را عالم به غیب نمی‌دانستند

در بحث گذشته گذشت که اصحاب خاص ائمه چون قیس بن سعد و سلیمان صرد و مسیب بن نجیه و زراره و امثال ایشان نه تنها امامان را عالم به غیب نمی‌دانستند، بلکه در احکام دین هم درباره‌ای مراحل آنان را کامل نمی‌شمردند! و چنان که دانشمندان و علمای بزرگ شیعه چون ابن جنید و شهید ثانی و علامه ی مجلسی و بحرالعلوم طباطبایی نیز تصریح کرده‌اند که اصحاب خاص امامان، ائمه علیهم السلام را فقط علمای ابرار می‌دانستند که طاعت ایشان واجب است و اعتقاد به عصمت ایشان از خطا نداشتند!

چنان که علامه‌ی مجلسی در حق الیقین و جلد پانزدهم بحارالانوار، کتاب الایمان و الکفر، و مرحوم شیخ عبدالله مامقانی در تنقیح المقال، ص ۶۸، جلد ۲، ضمن احوال محمدبن احمد الجنید آورده است، و شهید ثانی فرموده است که در ایمان، تصدیق به امامت ائمه علیهم السلام و اعتقاد به فرض طاعت ایشان کافی است، هر چند از تصدیق به عصمت از خطا، خالی باشد.

و ادعا کرده است که این معنی از مجموع روایات ایشان علیهم السلام، و عقیده شیعیان‌شان، واضح و ظاهر است که آنان معتقد بودند که امامان علمای ابراری هستند که خدا طاعت ایشان را، با عدم اعتقاد به عصمت ایشان، فرض شمرده است. و مع ذالک ائمه علیهم السلام به ایمان و عدالت شان حکم می‌فرمودند.

این حال اصحاب ائمه علیهم السلام در زمان حیات ایشان بود. اما پس از فوت و غیبت ایشان، از دانشمندان بزرگ شیعه کسانی را که تا هنگام تألیف این کتاب می‌شناسیم، بسیارند که اعتقاد به علم غیب ائمه نداشتند، سهل است، حتی سهو و غفلت و ظن و اجتهاد را درباره‌ی ایشان، جایز و روا می‌دانستند.

ولی از باب اختصار ناچار نام ده نفر از ایشان و عقایدشان را، تیمناً در این رساله می‌آوریم، و بقیه را انشاءالله لدی الفرصه و عندالاقتضاء در رساله معرفی می‌نماییم تا دانسته شود که این غلو و افراط از متأخرین بوده، و شاید سیاست سلاطین، مانند سلسله ی صفویه و امثال آن، نیز در آن دخالت داشته و گرنه علما و دانشمندان متقدم هرگز چنین عقاید شرک آمیز را نیز نداشتند.

۱- محمد بن الحسن بن الولید القمی رحمه الله علیه، استاد شیخ صدوق بزرگترین عالم شیعه در زمان خود که مورد توثیق و تعظیم عموم علمای شیعه و اصحاب رجال است.

آن جناب نه تنها ائمه علیهم السلام را عالم به غیب نمی‌داند بلکه سهو و نسیان را بر ایشان که سهل است، بر پیغمبر بزرگوار اسلام که امین وحی و مأمور رسالت است، جایز و روا می‌شمارد! و معتقد است که اول درجه‌ی غلو نفی سهو از پیغمبر است. چنانکه مرحوم صدوق این عقیده را از او در من لایحضره الفقیه آورده است.

احتراز آن جناب از عقیده‌ی عالم به غیب بودن امامان تا آن حد بود که کتاب بصائر الدرجات صفار را که حاوی پاره‌ای از این اخبار غلوآمیز است، روایت آن را جایز ندانسته، تحریم فرموده!

۲- مرحوم صدوق محمدبن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، رئیس المحدثین و به طور کلی تمام علمای بزرگ شیعه در قم، که اکثر آنان معاصر ائمه علیهم السلام و با ایشان مربوط و معاشر بودند، نسبت علم غیب و صدور معجزه را از ائمه علیهم السلام منکر بوده، سهل است حتی نفی سهو و نسیان را از ایشان غلو شمرده و قائل به آن را غالی و غالی را بدتر از مشرک می‌دانستند و در این خصوص کتاب‌ها نوشته‌اند.

و مرحوم صدوق صدور سهو و نسیان را از پیغمبر تا چه رسد به امام، جایز و لازم می‌شمرد و خود در کتاب من لایحضره الفقیه وعده می‌دهد که کتابی خاص در این باب تألیف نماید و احتمالاً آن را تألیف کرده باشد و دست حوادث آن را از دسترس ما دور داشته باشد!

زیرا آن مرحوم دارای بیش از سیصد تألیف است که کمتر از نصف آن در دسترس ما است، و بقیه متأسفانه ناپیداست، هرچند اخبار بسیاری دراین خصوص (سهو النبی) در سایر آثار آن مرحوم باقی مانده است که جمع آن خود کتاب مستقلی را تشکیل می‌دهد. و خود آن جناب در من لایحضره الفقیه از کثرت اخبار در این موضوع فرموده است:

«و لو جازان ترد الاخبار الوارده فی هذا المعنی لجاز ان ترد جمیع الاخبار و فی ردها ابطال الدین و الشریعه.»

یعنی اگر جایز باشد که اخبار وارده در این معنی (سهو النبی) رد شود، در آن صورت رد جمیع اخبار جایز خواهد بود و در چنین صورت، دین و شریعت باطل است (زیرا بنای شریعت براین اخبار است).

جای تعجب است که پاره‌ای از علمای شیعه چون شیخ مفید و شیخ بهایی به خیال شیخ صدوق به نوشتن چنین کتابی در موضوع (سهو النبی) توفیق نیافته است، خدای را شکر کرده‌اند، در حالی که:

اولاً: چنانکه گفتیم ممکن است آن جناب توفیق یافته باشد و آن کتاب، مانند پاره‌ای از سایر آثار آن مرحوم، دستخوش حوادث شده باشد.

ثانیاً: درهمین کتبی که از او باقی مانده است، به قدر کفایت این مطلب را اثبات می‌نماید. و در هر صورت از دست دادن آثار صدوق جای تأسف است، نه جای تشکر!

مرحوم شیخ مفید که پاره‌ای از آثارش رد بر صدوق است،در این باره نیز رساله ای پرداخته و بر عقیده‌اش تاخته است و به تصور خود، او را در این عقیده محکوم و مردود ساخته است.

لکن در زمان ما علامه‌ی محقق، آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری ادام الله بقاعه، رساله‌ای در سهوالنبی نگاشته و به خط شریف‌اش افست و به ضمیمه‌ی جلد یازدهم قاموس الرجال آن بزرگوار چاپ و منتشرگردیده است.

آن جناب در این کتاب این مطلب را به نحو اوفی ثابت کرده است، طالبین بدان مراجعه فرمایند.

عقیده‌ی علمای بزرگ شیعه در جواز سهو و نسیان بر ائمه تا چه رسد به ندانستن علم غیب، آن چنان شهرت داشته است که بنا به نقل علامه‌ی مجلسی در جلد پانزدهم بحارالانوار، و نیز در کتاب تصحیح الاعتقاد، ص ۶۵، چاپ تبریز، شیخ مفید فرموده است:

گروهی از مردم قم بر ما وارد شدند که دیدیم آشکارا در دین مقصراند و چنین گمان می‌کنند که آنان علیهم السلام بسیاری از احکام دین را نمی‌دانستند، تا اینکه در قلب ایشان نکته شود و در میان علمای قم کسانی را دیدیم که می‌گویند ائمه در احکام دین و شریعت به رأی و ظنون ملتجی می‌شدند:

«جماعه و ردوا الینا من قم یقصرون تقصیراً ظاهراً فی الدین و ینزلون الائمه عن مراتبهم و یزعمون انهم کانوا الایعرفون کثیراً من الاحکام الدینیه حتی نیکت فی قلوبهم و رأینا فی اولئک من یقول: انهم یلتجئون فی حکم الشریعه الی الرأی و الظنون.»

مجلسی علیه الرحمه در تحقیق و تبیین خود در موضوع سهوالنبی ۴ مطلب را به این عبارت خاتمه داده است:

«و یظهر منه عدم انعقاد الاجماع من الشیعه علی نفی مطلق السهو من الانبیاء.»

یعنی از تمام این گفتارها ظاهر می‌شود که در شیعه، اجماع بر نفی مطلق سهو از انبیأ منعقد نشده است! آری شیعه چگونه می‌توانست چنین عقیده‌ای داشته باشد و حال آن که، آن مخالف صریح با آیات قرآن است. زیرا پروردگار عالم درباره‌ی حضرت آدم در سوره‌ی مبارکه طه آیه ۱۱۵ می‌فرماید:

«ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزماً: و از پیش به آدم سفارش کردیم، ولی فراموش کرد، و در او عزمی استوار نیافتیم.»

و درباره‌ی موسی و یوشع بن نون که هر دو پیغمبر خدا بودند در سوره‌ی کهف آیه ۶۱ می‌فرماید:

«فلما بلغا مجمع بینهما نسیاً حوتهما: و چون به مجمع بین آن دو[دریا] رسیدند ماهی‌شان را فراموش کردند.»

و در آیه ۶۳ همین سوره از قول یوشع بن نون می گوید:

«فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان ان اذکره: من [داستان] ماهی را فراموش کردم و جز شیطان آن را از یاد من نبرد.»

و در آیه ۷۳ همین سوره از قول جناب موسی به عالم زمان خود می گوید:

«لاتواخذنی بما نسیت: مرا به خاطر آن چه فراموش کردم مواخذه مکن.»

در حالی که قبلاً به او تعهد سپرده بود که ولا اعصی لک امراً

و در سوره یوسف آیه ۴۲، بنابر بعض از تفاسیر حضرت یوسف علیه السلام را دستخوش نسیان می‌شمارد:

«فانساه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین: آنگاه شیطان یاد سرورش را از خاطر او برد، لذا [یوسف] چند سال در زندان ماند.»

و در آیه ۲۴ سوره الکهف، خداوند عالم به پیغمبر اکرم در غیر مورد وحی، چون وحی را به اعتبار وعده خدا و القاء و اقراء او از یاد نمی‌برد، نسبت نسیان می‌دهد و می‌فرماید:

«واذکر ربک اذا نسیت و قل عیسی ان یهدین ربی لا قرب من هذا رشدا: و چون [ان شاء الله گفتن را] فراموش کردی [هنگامی که به یاد آوردی] پروردگارت را یاد کن و بگو باشد که پروردگارم مرا به راهی نزدیکتر از این به صواب هدایت کند.»

و در سوره الاعلی به آن جناب اخطار می‌نماید که: «سنقرئک فلا تنسی: زودا که تو را به خواندن آوریم و از یاد مگذاری.»

که معلوم می‌شود جز وحی را فراموش می کند. پس سهو و نسیان به حکم عقل و قران بر پیامبران جایز است، تا چه رسد به امامان! و آن کس که سهو و نسیان بر او جایز نیست، تنها ذات پروردگار عالم است. چنان که در آیه ۵۲ طه می‌فرماید:

«لا یضل ربی و لا ینسی: و پروردگار من نه فرو می گذارد و نه فراموش می کند.»

و بنا بر روایت منقوله در عیون الاخبار الرضا علیه السلام، هروی می‌گوید که به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم : یابن رسول الله (ص) گروهی در کوفه هستند که می پندارند که بر رسول خدا (ص) سهو و اشتباهی عارض نمی‌شد!

حضرت فرمود: کذبو العنهم الله ان الذی لا یسهو هو الله.

یعنی دروغ می‌گویند خدا ایشان را لعنت کند آن کس که سهو نمی‌کند او خداست!

راستی جای تعجب است که آیات خدا با آن صراحت نفی علم غیب از همه و حتی انبیا می‌کند و خود پیغمبران بالصراحه نفی این علم از خود می‌نمایند، چنان که نوح علیه السلام می‌گوید: و ما علمی بما کانو یعلمون و شعیب علیه السلام می‌گوید: و ما انا علیکم بحفیظ و خدا به پیغمبرش می‌فرماید: تو منافقین پیرامون خودت را نمی‌شناسی و بدان‌ها علم نداری.

لا تعلمهم نحن نعلمهم و ده ها آیات دیگر که برخی از آن‌ها با شرحش گذشت و با این همه آیات سهو و نسیان درباره پیغمبران کسی نمی‌داند که باز هم این عاشقان کفر و نفاق چه می‌خواهند که می‌گویند پیغمبران و امامان عالم به غیب‌اند و سهو و نسیان را بر ایشان راه نیست! و علم غیب‌شان همان اندازه علم خداست که:

«عالم الغیب لا یعزب عنه مثقال ذره فی السموات و لا فی الارض: همو که دانای نهان است، و همسنگ ذره‌ای در آسمانها و زمین از او پنهان نیست (سبأ، ۳).»

قاتلهم الله انی یوفکون.

عقیده شیعه در زمان ائمه علیهم السلام، عقیده توحیدی خالص بود. اما چون در زمان خلفاء بنی عباس به علت شیوع خرافات یونانیان و افسانه خدایان و موهومات یهود و مجوس عقاید غلو آمیزی که آمیخته با بت‌پرستی بود در بین مسلمانان پیدا شد، با آن مبارزه شدیدی که اسلام با بت‌پرستی و خرافات دارد در مقابل آن عکس العمل شدیدی از بت‌پرستی صورت گرفت به طوری که ادعاهای گزاف، حتی ادعای الوهیت از پاره‌ای از افراد سر زد، چنانچه در بسیاری از اقطاب و مراشد صوفیه چون بایزید بسطامی و منصور حلاج و شلمنعانی و امثال ایشان، این قبیل ادعاها شد تا جاییکه درباره منصور دوانیقی که ستمکارترین و لئیم‌ترین فرد زمان خود بود، طائفه‌ای بنام راوندیه درباره او ادعای الوهیت کردند!

در چنین محیط مسموم و زهرآلود، نشر اینگونه عقاید تدریجا در پاره‌ای از شیعیان هم نفوذ کرد. لذا چنین ادعاهای خلاف و گزاف را درباره ائمه علیه السلام قائل شدند.

با اینکه آن بزرگواران به شدیدترین صورت با چنین عقاید غلوآمیز، فتنه انگیز مبارزه کرده و از قائلین به آن اظهار برائت و به آنان لعن و نفرین می‌کردند، چنان که شرح آن خواهد آمد.

اما روح بت‌پرستی که به قول روانشناسان در عامه قوی است، به طوری که با همه مبارزاتی که انبیای بزرگوار با این روح خبیث نمودند، هنوز هم آثار مرگبار آن در اکثر ملل عالم مشهود است، نگذاشت توحید اسلامی به همان سادگی خود باقی بماند و هر روز خرافه ای بر خرافات افزوده شد، تا جایی که در ازمنه متاخر به پاره‌ای از علمای شیعه چنان تاثیر کرد که دانشمندان بزرگ

شیعه قم را درباره ائمه مقصر شمردند! و عقیده‌ی شیعیان صدر اول را تخطئه کرده و خود را مکمل این عقیده دانسته به خیال خود نقض آن را به کمال رسانیدند!!

مرحوم ممقانی در کتاب تنقیح المقال در چند مورد در ذیل احوال رجال حدیث، این معنی را یادآور شده است. چنان که در مقباس الهدایه،ص ۸۸، مضمون گفتارش این است:

چه خوب گفته است وحید بهبهانی آنجا که گفت: بدان که بسیاری از قدما، خصوصاً قمی ها و از جمله غضائری درباره ائمه علیهم السلام منزلتی خاص از رفعت و جلال و مرتبه ای معین از عصمت و کمال را بر حسب رأی و اجتهاد خود اعتقاد داشتند. و به کسی اجازه نمی‌دادند که از آن حد تجاوز کند و تعدی از آن حدود را بر حسب اعتقاد خودشان غلو و ارتفاع می شمردند تا جایی که مانند نفی سهو را از ایشان غلو می‌دانستند بلکه بسا می شد مطلق تفویض را یا مبالغه در معجزات ایشان را و نقل عجائب از خوارق عادت از ایشان را یا اغراق در شأن و اجلال ایشان و تنزیه ایشان را از بسیاری از نقائص و اظهار کثرت قدرت برای ایشان و ذکر علم ایشان را به مکنونات آسمان و زمین ارتفاع دانسته و سورت تهمت می شمردند...!

و در جلد سوم تنقیح المقال، ص ۲۳۰، ضمن ترجمه‌ی معلی بن خنیس می‌نویسد:

«همانا آنچه را که ما امروز از ضروریات مذهب شیعه می‌شماریم، قدماء شیعه آن را غلو و ارتفاع دانسته و اوثق رجال را بدان بدنان شمرده، رمی به غلو می کردند.»

و در ذیل ترجمه‌ی محمدبن الفرات، ص ۱۷۰، آنچه می‌نویسد حاصل‌اش این است که: کشی در ترجمه‌ی محمدبن الفرات دو حدیث آورده است، که گمان می‌کنم قصد از نقل آن دو حدیث این است که استدلال کند به غلو او هرچند در آن حدیث‌ها چنین دلالتی نیست بلکه مضمون آن دو حدیث از ضروریات مذهب است.

و در ذیل ترجمه‌ی محمدبن سنان، ص ۱۲۵، جلد ۳، می‌نویسد:

«و قد بینا مراراً عدیده لاوثوق لنا برمیهم رجلاً بالغلولان ما هوالان من الضروری عندالشیعه فی مراتب الائمه کان یومئذ غلواً حتی ان مثل الصدوق عد نفی السهو عنهم علیهم السلام غلواً مع ان نفی السهو عنهم الیوم من ضروریات المذهب.»

و همچنین در موارد متعدده دیگر از این کتاب، این اعتقادات را جزو ضروریات مذهب می‌داند و قمی‌یان را در معرفت ائمه مقصر می‌شمارد.

آری شیعیان قم که در زمان ائمه علیهم السلام آن قدر ممدوح ایشان بودند که تنها در جلد ۱۴ بحار الانوار از صفحه ی ۳۳۷ تا صفحه ی ۳۴۱، چاپ کمپانی، بیش از چهل حدیث در مدح ایشان وارد شده است که امام علیه السلام درباره‌ی ایشان تصریح می‌کند که: هم اهل رکوع و سجود و قیام و قعودهم الفقهاء العلماء الفهماء هم اهل الدرایه و الروایه و حسن العباره...

اینان درباره‌ی ائمه مقصرند! اما غالیان کوفه و بغداد که آلوده به هزار گونه اوهام و خرافات اند، شیعیان کاملند!!؟ اگر در اخبار گاهی مذمتی از قمی یون شده است، از غالیان آنها بوده است، مانند علی بن حسکه و قاسم بن یقطین. چنانکه در رجال کشی، ص ۴۳۸، فرموده است:

وذکر ابومحمد الفضل بن شاذان فی کتبه: ان من الکذابین المشهورین ابن بابا القمی.

و بنابر روایتی که سعد کرده است که حضرت عسکری علیه السلام به او نوشته است:

«ابر الی الله من الفهدی و الحسن بن محمدبن بابا القمی... زیرا اینان از غالیان بودند.»

پس تخطئه شیعه قم و نسبت تقصیر به ایشان دور از انصاف است. و اینکه مذهب شیعه در زمان ایشان ناقص بوده و امروز کامل است، غلط است. چگونه آنان که معاصر ائمه بودند و با ایشان معاشرت می‌کردند، در شناخت ایشان مقصر بودند؟ زیرا این معجزات خارج از منطق و ادعاهای دور از عقل و شرع را درباره آنان نپذیرفتند، و بعد از صدها سال، کسانی که آنان را ندیده و معاصرین ایشان را درک نکرده و آلوده به هزار گونه خرافات و اوهام شده‌اند و خدا می‌داند که چه سیاست‌هایی به نشر اینگونه خرافات پرداخته است، با داشتن چنین عقاید باطله شیعیان کامل شده‌اند؟

مگر اینکه بگوییم العاذبالله پیغمبر دیگری آمده و مذهب ناقص آن روز شیعه را برای امروز کامل کرده است، یعنی به غلو امروز رسانیده است: نعوذ بالله من هذه الضلاله و نسئله الهدایه لنا و لجمیع المومنین.

۳- یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه که علم غیب را درباره‌ی ائمه شیعه و هیچکس باور ندارد، مرحوم محمدبن احمدبن الجنید است که قبلاً به آن اشاره شد. و آن جناب در زمان سلاطین آل بویه، مخصوصاً معزالدوله دیلمی بود.

معزالدوله علاوه برداشتن سلطنت، مردی دانشمند بود و در تشیع آن قدر متعصب بود که در زمان خلافت الطائع لله عباسی، در روز عاشورا مردم بغداد را وادار به نوحه و عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام کرد، و در عید غدیر مردم را به تهنیت و سرور واداشت و برای نماز عید فطر آنان را به صحرا برد.

شیخ ابن جنید در نزد او بسیار معزز و محترم بود. معهذا آن جناب درباره‌ی ائمه علیهم السلام قائل بود که آن بزرگوران به رأی و اجتهاد خود فتوی می‌دادند، چنان که کتاب‌هایی دراین باره نوشته و از کسانی که اینگونه اعتقاد را صحیح نمی‌دانستند، انتقاد کرده و از عقیده‌ی خود دفاع نموده است.

در کتابی که از عقیده‌ی خود دفاع نموده است، نام آن را اظهار ماستره اهل العناد من روایه عن ائمه العتره فی امر الجهاد نهاده است. و نیز کتابی به نام کشف التمویه و الالباس عن اغمار الشیعه فی امر القیاس تألیف فرموده که در آن قیاس در احکام را بر حسب اعتقاد شیعه آورده است.

این عقیده که به نظر پاره‌ای از علمای متأخر مشکل می‌نمود، علامه‌ی طباطبایی، بحرالعلوم، از آن دفاع کرده و فرموده است: «و اما اسناد القول بالرأی الی الائمه فلایمتنع ان یکون کذلک فی العصر المتقدم»:

یعنی اینکه ابن جنید درباره‌ی ائمه قائل شده است که آنان علیهم السلام به رأی خود فتوی می‌دادند، بعید نیست که در زمان گذشته در بین شیعیان چنین عقیده‌ای شایع بوده است.

چنان که ما نیز قبلاً یادآور شدیم که شیعیان قدیم و اصحاب ائمه علیهم السلام ایشان را جز علمای ابراری نمی‌دانستند.

۴- دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه که علم غیب را دربارهٔ ائمه علیهم السلام قائل نیست، شیخ بزرگوار مرحوم محمدبن النعمان الحارثی معروف به شیخ مفید است که ما عقائد آن جناب را به شرح ذیل از کتب مختلفه می‌آوریم:

الف- مرحوم مجلسی در کتاب بی نظیر خود مراه العقول، ص ۱۸۹، عباراتی به این مضمون دارد:

از شیخ سدید محقق شیخ مفید در کتاب مسائل العکبریه مسائلی پرسیده شده است:

«سوال: در نزد ما شیعیان اجماع منعقد است بر اینکه امام عالم بما کان و ما یکون است پس چه علت دارد که امیرالمومنین علیه السلام به مسجد آمد در حالی که می‌دانست مقتول می‌شود و حال اینکه هم قاتل خود را و هم وقت زمانی را که کشته خواهد شد، می‌دانست؟

و نیز چه علت دارد که حسین بن علی به سوی کوفه رفت در حالی که می‌دانست اهل کوفه او را واگذارده، یاری نخواهند کرد و او در این سفر کشته خواهد شد...؟.»

تا آخر سوال. شیخ رحمه الله چنین پاسخ داده، فرموده: «جواب از اینکه امام عالم بما و مایکون است، اجماع شیعه برخلاف آن است (یعنی اجماع شیعه بر آن است که امام نمی‌داند که آینده و گذشته چه خواهد شد یا چه شده است) و هرگز شیعه بر چنین قولی اجماع نکرده است، و همانا اجماع فقط در این مسئله ثابت است که امام حکم (یعنی مسئله شرعی) حوداثی را که در آینده رخ می‌دهد می‌داند، بدون آنکه به عین حوادثی که در آینده رخ خواهد داد، به تفصیل و تمییز عالم باشد. پس بنابر این آن اصلی که مسائل برآن بنا شده از بیخ ساقط است (یعنی چنین اصلی نبوده و نیست).

بلی ما محال نمی‌دانیم که خدا امام را به بعضی از حوادث آینده اعلام نماید، اما اینکه قائل شویم به اینکه امام هرچه را که واقع شود می‌داند، نه خیر، چنین قولی را قبول نداریم و قائل به چنین ادعایی را که بدون حجت و بیان است در خطا دانسته به صواب نمی‌شماریم...

اما اینکه حسین علیه السلام می‌دانست که اهل کوفه با او خدعه می کنند، چنین چیزی را ما قطعی نمی‌دانیم، زیرا هیچ دلیلی از عقل و نقل بر ان نیست.»

ب- و نیز آن مرحوم در کتاب الارشاد می‌فرماید: «واقبل الحسین علیه السلام لایشعر بشیئی حتی لقی الاعراب فسئلهم...» یعنی حسین علیه السلام روی به کوفه آورد در حالی که هیچ اطلاعی نداشت تا هنگامی که به اعراب برخورد و از انها سئوال کرد.

ج- در بحارالانوار، ص ۳۱۸، جلد ۷، از مسائل العکبریه شیخ مفید آورده است که او می‌فرماید:

«و قد تغیب عنه بواطن الامور فیحکم فیها بالظواهر و ان کان علی خلاف الحقیقه عندالله.» یعنی در نزد من جایز است که بواطن امور از امام پوشیده و پنهان باشد و او به ظاهر حکم کند، هر چند برخلاف حقیقت باشد.

د- در کتاب اوائل المقالات شیخ مفید، ص ۳۸، می‌فرماید:

«و اما اطلاق القول بانهم يعلمون الغيب فانه منكر بين الفساد لان الوصف بذلك انما يستحقه من علم الاشياء بنفسه لابعلم مستفاد و هذا لايكون الالله عز وجل و على قولى هذا جماعه اهل الامامه الامن شذعنهم من المفوضه و من انتمى اليهم من الغلاه»

یعنی اینکه به طور مطمئن بگوییم که ائمه علیهم السلام علم غیب می‌دانند، این عقیده منکر و زشتی است که فساد آن بسی ظاهر و روشن است. زیرا چنین وصفی در خور کسی است که اشیأ را به نفس خود بداند، نه اینکه به علم مستفاد (زیرا ممکن نیست) و چنین وصفی جز برای خدای عز و جل ممکن نیست بر این عقیده‌ی من (که امام علم غیب نمی‌داند)، تمام جماعت امامیه قائلند، مگر افراد نادری از مفوضه و کسانی که خود را بدیشان منسوب می‌دارند از غالیان.

حال باید دید کسانی که امامان را عالم به غیب می‌دانند، از شیعیان‌اند یا از غالیان و مشرکان؟

ه- در کتاب العیون و المحاسن شیخ مفید، داستان بحثی است که آن جناب با شیخی از معتزله داشته است، که آن شیخ با وی درخصوص غیبت امام عصر عج گفت‌وگو می کند، که چرا امام عصر عج ظاهر نمی‌شود؟

شیخ به او می‌گوید: علت آن ترس و تقیه مردم است. و هنگامی که او می‌گوید: پس چرا از شیعیان خود تقیه می‌کند؟ تا بحث به آنجا می‌کشد که چرا امام حتی از تو شیخ مفید هم تقیه می‌کند؟ و بر تو ظاهر نمی‌شود؟ او که دوستان خود را می‌شناسد و لااقل تو را شناخته و از دوستی و ارادت توخبر دارد، شیخ می‌نویسد:

«فقلت له اول ما فی هذا الباب انی لا اقول لک ان الامام یعلم السرائر...» یعنی اولین سخنی که در این باب است آن است که من قائل نیستم که امام سرائر را می‌داند و او کسی است که ضمائر بر وی پوشیده نیست که تو بتوانی به من ایراد کنی که اوهر چه را که من در نفس خود از ارادت به او می‌دانم، او هم می‌داند. نخیر. مذهب من این نیست و چون مذهب من این نیست و من قائلم به اینکه امام فقط ظواهر را می‌داند و اگر فرضاً باطنی را هم بداند باز به اعلام خدای تعالی است که بر زبان پیغمبر و به وسیله‌ی او مخصوصاً به امام اعلام شده است.

یعنی آن علومی است که از جانب خدا به پیغمبر و از جانب پیغمبر به پدران او علیهم السلام به امانت رسیده است، یا اینکه به وسیله‌ی رویای صادقه است که هرگز خلاف نمی‌شود.

پس سئوال تو از اصل ساقط است. زیرا همین که امام فاقد علم باطن بود پس حق دارد که از من نترسد، چنان که از غیر من می‌ترسد و تقیه از من هم بر او واجب می‌شود. و تقیه آن جناب از من نیز بنابر همان شرایطی است که قبلاً یادآور شدم. من هرگز قائل نیستم که خدای عز و جل امام را بر باطن من مطلع کرده است و او حقیقت حال مرا می‌داند.

این پنج فقره از عقیده‌ی مرحوم شیخ مفید درباره عالم به غیب بودن امام است که بر دوست و دشمن اظهار کرده است. از کتبی که از آن بزرگوار در دسترس ما بود. زیرا در فقره ی اول به شیعه گفت که امام عالم به غیب نیست و در این فقره همین عقیده را به سنی گفته است، مخفی نماناد که مرحوم شیخ مفید از شدیدترین شیعیان در اعتقاد به طهارت و عصمت و علم امام است، به طوری که آثار موجود او بدان گواهی می‌دهد و وی آن کسی است که آثار موجود او بدان گواهی می‌دهد و وی آن کسی است که

ردی سخت و تند و حتی دور از رعایت ادب و احترام بر شیخ و استاد خود مرحوم صدوق علیه الرحمه در موضوع سهوالنبی که صدوق معتقد بوده است و آن بزرگوار و استادش محمدبن الحسن بن الولید را به حشوی بودن متهم کرده و نسبت داده است.

معهذا این عقیده اوست در اینکه امامان عالم به غیب نیستند. حال این بیچارگان گمراه و درماندگان در نیمه راه با این موهومات و خرافات غالیانه چه می‌گویند؟! اینان می خواهند با این چرندها برای شیعیان آخرالزمان عقیده درست کنند و مذهب ناقص قدیم را جدیداً تکمیل نمایند؟!

۵- مرحوم سید مرتضی علم الهدی رحمه الله علیه، که از اعلام عالی مقام شیعه است، از منکرین و مخالفین عقیده عالم به غیب بودن امامان است. آن جناب در کتاب تنزیه الانبیأ، ص ۱۷۶، چاپ ۱۳۵۲ قمری، در جواب اشکالاتی که در خصوص رفتن حضرت حسین علیه السلام به کربلا و کشته شدنش داده است، می‌نویسد:

«قد علمنا ان الامام متی غلب فی ظنه انه یصل الی حقه و القیام بما فرض الله الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک و ان بضرب من المشقه....»

یعنی: «می‌دانم اگر امام ظن قوی پیدا کرد که می‌تواند به حق خود نائل شده، خلافت را قبضه نماید و به وظائف زمامداری که بر وی واجب است قیام کند، و اگر مشقت قابل تحملی هست که می‌تواند آن را تحمل نماید، در چنین صورت بر او واجب می‌شود که بدان کار اقدام کند، و آقای ما حضرت حسین به سوی کوفه حرکت نکرد، مگر وقتی که مردم کوفه داوطلبانه و ابتدا به وی نامه نوشتند و از روی علاقه و رغبت با وی عهد و پیمان بستند....»

تا آنجا که می‌نویسد: «و امام علیه السلام اندیشید و دید کسانی که او را دعوت کرده‌اند آن قدر قدرت و نیرو دارند که در مقابل یزید لعین مقاومت نمایند، با آن همه کینه‌هایی که در دل ایشان نسبت به یزید بود، و ضعف حکومت در مقابل آن.

اینها چیزهایی بود که در ظن آن جناب قوت گرفت که حرکت وی به سوی کوفه برای تصرف خلافت واجب عینی است و آن چه انجام داد از روی اجتهاد بود. او هیچ حساب نمی‌کرد و تصور نمی‌نمود که پاره‌ای از اهل کوفه بی وفایی و غدر می‌کنند و اهل حق از نصرت او ناتوان می‌گردند و آن امور غریبه اتفاق می‌افتد....»

تا آنجا که می‌نویسد:«و اما مخالفت ظن آن حضرت با ظن جمیع کسانی که او را از این مسافرت منع می‌کردند، از ناصحان مانند ابن عباس و غیر او، برای این است که پیدایش ظن در موضوعات به وسیله ی قرائن است که گاهی آن قرآئن در نزد کسی قوی است و نزد دیگری ضعیف، و شاید ابن عباس از نامه ها و پیمان ها و میثاق های مردم کوفه خبر نداشت و تنها به طور سر بسته می‌توان اشاره کرد، نه به طور تفصیل.»

پس چنان که می‌بینیم، سید مرتضی نیز از کسانی است که نه تنها قائل به عالم به غیب بودن امام نیست، بلکه اعمال ائمه را علیهم السلام روی ظن و اجتهاد می‌برد.

۶- دیگر از بزرگان علمای شیعه که قائل به عالم غیب بودن پیغمبر و امام نیست، حضرت شیخ الطائفه محمدبن الحسن الطوسی رحمه الله علیه است، که ما عقیده‌ی آن جناب را در عالم به غیب نبودن پیغمبر از تفسیر تبیان آن بزرگوار از صفحات ۶۱۳ تا ۷۷۳ و

۸۵۴ جلد اول و ص ۲۹۷ و ۵۱۱ جلد دوم آن کتاب در صفحات ۹۸ تا ۱۰۸ قسمت اول این کتاب آوردیم که صریحاً بیان می کند که پیغمبر عالم به غیب نبوده است.

و اما در خصوص علم امام عقیده شیخ طوسی همانند استادش مرحوم سید مرتضی است، زیرا عین نظر آن مرحوم را در تلخیص الشافی با کمی اختلاف در عبارت آورده است و در صفحه ۴۰۰ تلخیص الشافی چاپ قدیم می‌نویسد:

«ان الحسین علیه السلام اظهر الخلاف لما وجد بعض الاعوان علیه و طمع فی معاضده من خذله و قعد عنه ثم ان حاله الت مع اجتهاد من اجتهد معه فی نصرته الی ما انت الیه.»

یعنی «همانا حسین علیه السلام هنگامی که به پاره‌ای از یارانی که او را علیه یزید نصرت و یاری می کردند دست یافت، مخالفت خود را با یزید ظاهر نمود و به کمک و پشتیبانی کسانی که او را واگذاشتند طمع بست، آنگاه وضع و حال او با اجتهاد خود آن جناب و کوشش و اجتهاد کسانی که با او بودند بدانجا کشید که کشید.»

مرحوم شیخ در همین عبارات مختصر می‌رساند که امام عالم به غیب نبود و از روی اجتهاد خود عمل کرد.

۷- دیگر از علمای بزرگ شیعه که قائل به عالم به غیب بودن انبیأ و اولیا نیست، بلکه مراتب سهو و نسیان را بیش از سایر دانشمندان درباره‌ی ایشان قائل است. مرحوم شیخ طبرسی صاحب تفسیر شریف مجمع البیان است.

جناب ایشان در جلد چهارم مجمع البیان، ص ۳۱۷، چاپ اسلامیه، در تفسیر آیه شریفه ۶۸ سوره انعام:

«و اذا رایت الذین یخوضون فی ایاتنا فاعرض عنهم یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلاتقعد بعد الذکری مع القوم الظامین: و چون کسانی را که در آیات ما کند و کاو می کنند دیدی از آنان روی بگردان تا به سخنی غیر از آن بپردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، بعد از آن که به یاد آوردی با قوم ستمکار منشین.»

هنگامی که اشکال جبائی را در بطلان قول امامیه در جواز تقیه بر انبیاء و ائمه می آورد و اینکه امامیه قائلند که نسیان بر انبیأ جایز نیست، آن اشکال را رد می کند، می‌نویسد:

«این ادعا صحیح و مستقیم نیست، زیرا امامیه تقیه را در صورتی بر امام جایز می‌دانند، که در آن به مسأ له دلالت قطعیه وجود داشته باشد که مکلف را به علم برساند و بتواند به وسیله غیر امام از خود رفع شبهه کند، اما در مسأله‌ای که، به جز گفته‌ی امام، آن حکم دانسته نمی‌شود و دلیلی بر آن جز از طریق و جهت امام نباشد، در آن صورت بر امام تقیه جائز نیست.»

و هم چنین در وظیفه پیغمبر در بیان مطالبی از مسائل شرعیه که بر او جایز است که در حالت دیگری آن را بر امت خود بیان نکند، همین که مقتضای مصلحتی باشد.

و اما نسیان و سهو: در آنچه که پیغمبر و امام مأمورند از جانب خدا که آن را انجام دهند، امامیه برای ایشان سهو و نسیان را جائز نمی‌شمارند، اما در سوای آنها امامیه سهو و نسیان را مادامی که منجر به اخلال به عقل نشود، امامیه، بر ایشان جائز می‌دانند.

چگونه ممکن است که شیعه بر پیغمبر و امام سهو و نسیان را جائز نشمارد و حال اینکه خواب و بی هوشی را بر ایشان جایز می‌دانند. خواب و بی هوشی نیز از قبیل سهو است و این گمانی را که جبائی بر امامیه برده است که آنان سهو و نسیان را بر پیغمبر و امام جائز نمی‌دانند، ظن فاسدی است و ان بعض الظن اثم...

این نسبت نسیانی که شیخ طبرسی به پیغمبر خدا داده است چنان بر دانشمندان شیعه زمان صفویه گران آمده است که علامه ی مجلسی رحمه الله علیه در جلد ششم بحارالانوار ، باب سهوه و نومه عن الصلوه ، گفته است:

این مطلبی که شیخ طبرسی گفته است غرابتی است که مخفی نیست، زیرا من در میان اصحاب خودمان(شیعه) کسی را سراغ ندارم که سهو و نسیان را به طور مطلق حتی در امر تبلیغ جائز شمارد.

همانا صدوق و استادش به سهو افکندن انبیأ را از جانب خدا برای نوعی مصلحت جائز می‌شمارند، اما من کسی را ندیدم که سهو ناشی از شیطان را بر امام و پیغمبر تجویز کند. در حالی که ظاهر کلام طبرسی موهم است که خطاب در این باره با خود پیغمبر است.

۸- دیگر از دانشمندان شیعه که ائمه علیهم السلام را نه تنها عالم به غیب نمی‌داند، بلکه این عقیده را به منزله کفر می‌شمارد، حضرت الصدر الامام و رکن الاسلام سلطان العلما ملک الوعاظ نصیر الدین ابی الرشید عبدالجلیل بن ابی الحسین ابی الفضل القزوینی و الرازی است.

جناب ایشان در کتاب گرانقدر خود النقض معروف بنقض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، ص ۳۰۴ به بعد، فرموده است، آن که گفته است، یعنی نویسنده بعض فضائح الروافض، و محمد بن النعمان الاحوال در کتابی آورده است که امامان همه غیب دان باشند و همه در گور غیب دانند بدان حد که اگر کسی به زیارت ایشان رود بدانند که منافق است یا موافق و عدد نام‌ها و گام‌های همه کس دانند.

اما جواب این کلمات که خالی از معنی است و دور از عقل و خلاف شرع است و نقل، آن است که از قرآن و اجماع مسلمانان معلوم است که غیب الا خدای تعالی نداند هو یعلم السرواخفی- و لا یعلم الغیب الا الله قال الله تعالی فلا یظهر علی غیبه احدا- و عند مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو، و مصطفی با جلالت و رفعت و درجه نبوت در مسجد مدینه با آنکه زنده بود نمی‌دانست که در بازارها چه می‌کنند، و احوال‌های دیگر تا جبرئیل نیامدی و معلوم نکردی، ندانستی، پس ائمه که درجه‌ی انبیا ندارند و در خاک خراسان و بغداد و حجاز و کربلا خفته‌اند، و از قید حیات برفته، چگونه دانند که احوال جهانیان بر چه حد است؟

این معنی هم از عقل و هم از شرع بیگانه، و جماعتی حشویان که پیش از این خود را بر این طائفه بسته اند، این معنی گفته‌اند، بحمدالله از ایشان بسی نماند و اصولیان شیعه از ایشان و از چنین دعاوی تبری کرده‌اند، تا هیچ مجبری و مشبهی را جای طعنی نماند.

در ص ۲۷۲ همین کتاب، در داستان دروغ وام خواهی که از ابوبکر طلبکار بود و به محمد بن ابوبکر رجوع کرد و علی علیه السلام به محمد فرمود: محراب پدر بشکاف و بتی که در آنجاست به وام ده. شیخ بزرگوار در جواب نوشته است: علی (ع) غیب دان نبود، پس چه دانست که بتی جایی نهان است؟

۹- یکی دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه که به عالم به غیب بودن امامان اعتقاد ندارد، شیخ رشیدالدین محمد شهرآشوب، متوفای سال ۵۸۶ می‌باشد. آن جناب در کتاب متشابه القرآن و مختلفه، ص ۲۱۱، جلد ۱، چاپ تهران، می‌نویسد:

«النبی و الامام یجب ان یعلما علوم الدین و الشریعه و لا یجب ان یعلما الغیب و ما کان و ما یکون لان ذلک یودی انهماشار کان للقدیم تعالی.»

یعنی: پیغمبر و امام را واجب می‌نماید که علوم دین و شریعت را بدانند و لازم نیست که غیب را دانسته، و عالم به آنچه گذشته و آنچه خواهد شد، بوده باشند زیرا در آن صورت مطلب به آنجا می‌کشد که پیغمبر و امام با خدای تعالی شریک باشند!

اگر آیت‌الله العظمی این عصر این چیزها را بفهمد!

۱۰- ما در این فصل نام نه نفر از علمای بزرگ و دانشمندان سترگ شیعه قبل از صفویه را، که حداکثر تا قرن ششم هجری بوده‌اند، و اصلا اعتقادی به عالم غیب بودن ائمه نداشتند، آوردیم و عقیده آنان را به قدری که کفایت کند بیان کردیم، تا دانسته شود که شیعیان پاک متقدم از اینگونه عقاید بیزار بودند و اگر می‌خواستیم ممکن بود نام دانشمندان بیشتری را بیاوریم.

لیکن چون بنای ما بر این است که در هر فصلی به ده دلیل اکتفا کنیم لذا دهمین نفر را از علمای قرن معاصر می‌آوریم، برای آنکه دانسته شود که پس از تسلط صفویه، باز هم در قرون اخیر دانشمندان بزرگ شیعه همین عقیده را داشته‌اند، لیکن از ترس عوام و عالم نماهای بدتر از عوام، نتوانسته‌اند عقاید خود را ابراز دارند.

چنان که خود ما هم اکنون در این عصر به اصطلاح روشنی و آزادی افکار شاهد این اوضاع ناگوار، اختناق افکار، هستیم. معهذا، از کلمات پاره‌ای از آنان جسته و گریخته در آثارشان یافت می‌شود، معلوم است که این حقیقت در قلب و سینه آنان موج می‌زده است، که گاهی از آن قطره‌ای یا رشحه‌ای آشکار می‌شده است، که مشت آن نمونه خروار است و اندک نشانه بسیار!

از آن جمله حضرت علم العلیم و البحر الخضم خاتم المجتهدین شیخ محمد حسن النجفی صاحب کتاب بزرگ و بی نظیر جواهر الکلام است. جناب ایشان در کتاب طهارت جواهر، در باب وزن و مساحت کر، که در آن اختلاف است، می‌نویسد:

«ان دعوی علم النبی و الائمه علیهم السلام بذلک ممنوعه و لاغضاضه لان علمهم علیهم السلام لیس کعلم الخالق عزو جل فقد یکون قدروه باذهانهم الشریقه و اجرای الله الحکم علیه.»

یعنی: «ادعای اینکه علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام در وزن و مساحت کر تام و تمام است، چنین ادعایی ممنوع است و چندان عیبی هم ندارد، برای اینکه علم پیغمبر و امام چون علم آفریدگار جهان نیست، پس بسا باشد که آن را با اذهان شریفه‌ی خودشان اندازه کرده باشند، آنگاه خدا حکم را در آن مسأله به آن کیفیت جاری کرده باشد.»

خوب پیغمبر و امامی که حتی اندازه و مساحت آب کر را بدرستی ندانند، آن وقت چنین کسانی از وزن دریاهای عالم و موجودات و ذرات حاصله در آنها، تا چه رسد به موجودات جهان هستی، خبر دارند و بدان عالم‌اند؟ آن‌گونه علمی که لایعزب عنه مثقال ذره فی الارض و لافی السماء؟

این ده تن از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه که نه تنها طائفه‌ی امامیه ،بلکه جهان اسلام به وجود آنان افتخار می‌کند، که تمام آنان معتقدند، که ائمه علیهم السلام دارای علم غیب نبوده‌اند، بلکه پاره‌ای از این دانشمندان به صراحت اظهار کرده‌اند که ائمه حتی در احکام دین هم دارای نظر و اجتهاد خاص بوده‌اند.

هر چند از کتاب الهی و سنت نبوی استنباط کرده‌اند و ما اگر می‌خواستیم نام شریف دانشمندان دیگر شیعه و عقائدشان را در این موضوع، نداشتن علم غیب، بیاوریم، کار به تفصیل و تطویل می‌کشید، و همین‌قدر برای اهل انصاف کافی است و کسانی که طالب بیش از این باشند، آنان را به کتب ذیل‌الذکر حواله می‌کنیم:

شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ص ۲۰۹، جلد ۳.

قوانین مرحوم میرزای قمی، بحث خاص و عام.

الشیعه و التشیع، محمد جواد مغنیه، ص ۴۲.

الفصول المختاره، شیخ مفید، ص ۸۰

الغدیر، ص ۴۰۷، جلد ۵.

اصل الشیعه و اصولها، ص ۹۳.

مجمع البیان، ص ۲۰۵، و...

عجیب است که با اینکه آیات شریفه‌ی قرآن و اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام و سیر و قضایای زندگی آن بزرگوران و اعتقاد صحابه و یاران ایشان و عقیده‌ی علما و دانشمندان بزرگ شیعه، که ما از هر کدام به قدر کافی، عشره کامله، در این رساله آوردیم، و معلوم شد که شیعیان پاک اهل بیت، هرگز چنین عقیده‌ی سخیفه‌ای که این غالیان آخرالزمان دارند و می‌گویند، نداشته‌اند، بلکه با آن جداً مخالف بودند.

معهذا در زمان ما همین که مرد فاضلی [صالحی نجف آبادی] کتاب شهید جاوید می‌نویسد، یا دانشمندی درسی از ولایت که در آنها اندکی از حد غلو پایین می‌آیند، غوغا و ضوضائی از خاص و عام برمی‌آید که چنان که قبلاً گفتیم: از انکار خالق و معاد برنمی‌آید! و در رد آنها کتاب‌هایی نوشته و فتواهایی صادر می‌شود که بی‌سابقه است. و عجب‌تر آنکه از کسان معروفی جزوه‌ها و رساله‌هایی به نام علم امام منتشر می‌شود، که در آن با عرفان‌بافی و فلسفه و سفسطه خواسته‌اند همین مزخرفات غالیان را به صورتی عارفانه و فیلسوفانه تحکیم کنند.

کسی نمی‌داند داعی کار کیست؟ و فایده‌ی اثبات علم غیب برای ائمه چیست؟